





پاسخ بہ شبہات فضای مجازی پیرامون پیامبر گرامی اسلام
(جلد اول)

نویسنده

احمد پودینہ ٹی

خطبه كتاب

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصي نعماءه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون. الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن، الذي ليس لصفته حدّ محدود، ولا نعت موجود، ولا وقت معدود، ولا اجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته ونشر الرياح برحمته ووتد بالصخور ميدان أرضه.

الحمد لله الذي فطر الخلائق وبرأ النسمات، وأقام على وجوده البراهين و الدلالات، و من لطفه لم يترك الخلق عبثا حائرين، بل أرسل إليهم مبشرين و منذرين، ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسي نعمته، و أيدهم بالمعجزات و الآيات البيّنات.

و صلّى الله على خيرة خلقه محمد ﷺ، الذي ختم الله به الرسالات و النبوات، و على آله الأوصياء المصطفين، و الحجج المنتجبين، و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين.

پیشگفتار

کتابی که در پیش روی دارید در ادامه مباحث پاسخ به شبهات فضای مجازی با موضوع پاسخ به شبهات فضای مجازی و جریانهای معاند، پیرامون پیامبر گرامی اسلام تنظیم و آماده شده است که نویسنده با شبهه‌یابی میدانی و دقیق، در طول سالها فعالیت در عرصه فضای مجازی آنها را گردآوری کرده و مورد پاسخگویی قرار داده است و معتقد است که مجموعه پاسخ به شبهات فضای مجازی که در موضوعات مختلف در دست انتشار است، حاوی بروزترین شبهات و جامع‌ترین و استدلالی‌ترین پاسخ‌ها با تکیه بر منابع معتبر و مستند است که به خواننده این توانایی را می‌دهد تا با مطالعه این مجموعه، دید وسیع و عمیقی نسبت به معارف اسلامی بدست آورد.

در این جلد دهها شبهه و اشکال پیرامون شخصیت ملکوتی پیامبر گرامی اسلام مورد پاسخگویی قرار گرفته است و انشاء الله ادامه شبهات در جلدهای بعدی در دسترس شما عزیزان قرار خواهد گرفت.

فهرست مطالب

۱. آیا شیعه معتقد است که پیامبر اسلام تدبیرکننده عالم است؟ ۹
۲. آیا بر اساس آیات قرآن، پیامبر اسلام قبل از بعثت بی ایمان بوده است؟ ۱۲
۳. آیا ازدواج پیامبر اسلام با ریحانه بنت زید به خاطر زیبایی او بوده است!!! ۱۵
۴. آیا پیامبر اسلام به زیبایی زنان نامحرم نگاه می کرد و سپس با همسران خود همبستر می شد!!! ۱۸
۵. آیا شیعه معتقد است که امام علی از پیامبر اسلام شجاع تر بوده است؟ ۲۰
۶. آیا شیعه معتقد است که عایشه همسر پیامبر با طلحه پس از شهادت پیامبر اسلام ازدواج کرد و ارتباط گرفت؟ ۲۵
۷. آیا بعثت پیامبر اسلام در ابطح بوده و شیعه به دروغ ادعا دارد که در غار حراء بوده است؟ ۳۱
۸. یکی از ملحدین مدعی شده است که جریان تنیده شدن تار عنکبوت بر غار ثور در جریان هجرت پیامبر اسلام جعلی بوده و این قضیه از یهودیان تقلید شده است؟ ۳۸
۹. یکی از ملحدین شبهه کرده است که تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اسلام برای منحرف کردن ذهن مردم از جنگ بی حاصل تبوک بوده است؟ ۴۲
۱۰. آیا معاذ الله پیامبر اسلام با ام هانی ارتباط نامتعارف داشت و از خانه ام هانی به معراج رفت؟ ۴۷
۱۱. آیا تاریخ وفات پیامبر اسلام در ماه ربیع است و مراجع شیعه به دروغ تاریخ وفات پیامبر را ماه صفر اعلام کردند؟ ۵۰
۱۲. آیا پیامبر اسلام، زنان بی حجاب را نهی از منکر نمی کرد؟ ۵۲
۱۳. آیا پیامبر اسلام به رسالتش شک و تردید داشت؟ ۵۵
۱۴. آیا ادعای سلمان رشدی واقعیت دارد که شیطان بر پیامبر اسلام آیاتی را نازل می کرد؟ ۵۹
۱۵. پیامبر اسلام با آن علم غیبش نمی دانسته که امراض روانی و ضعف عقل و ضعف بینایی اساساً مسری نیست! چه برسد به آنکه بخواهد از طریق شیر مادر یا دایه به کودک منتقل

- شود؟! ۷۰
۱۶. برده ساختن مجدد یک برده پس از آزادیش توسط پیامبر اسلام؟ ۷۳
۱۷. پاسخ به شبهه معاند در مورد جنگ بنی المصطلق و ازدواج پیامبر با جویریة؟! ۷۶
۱۸. شکنجه کردن کنانه بن ربیع برای گرفتن اعتراف توسط پیامبر اسلام؟! ۸۰
۱۹. پیامبر اسلام معتقد بود که افراد سیاه پوست وارد بهشت نمی شوند؟! ۸۴
۲۰. چرا پیامبر اسلام نماز باران نخواند تا برهوت عربستان را تبدیل به باغ و جنگل کند؟ ۸۷
۲۱. آیا پیامبر اسلام معتقد بود که هر کس سه وعده در روز غذا بخورد به مانند حیوانات است؟! ۹۱
۲۲. آیا در روایات شیعه آمده است که پیامبر اسلام سحر می شد؟ ۹۶
۲۳. پاسخی به دکتر احمدی نژاد پیرامون نامه پیامبر اسلام به خسرو پرویز پادشاه ایران!!! ۱۰۱
۲۴. در خصوص پاره کردن نامه پیامبر اسلام توسط خسرو پرویز بعضی ادعا میکنند که در تاریخ یعقوبی که یک تاریخ شیعی و متقدم بر تاریخ طبری و سایر کتب تاریخی است آماده که خسرو پرویز نامه پیامبر را پاره نکرد؟ ۱۰۸
۲۵. اگر پیامبر اسلام معصوم است پس چرا خداوند به پیامبر دستور می دهد که از گناهانش استغفار کند؟ ۱۱۱
۲۶. آیا پیامبر اسلام به یهودیان بنی قریظه فحاشی کرده است!!! ۱۱۶
۲۷. آیا پیامبر اسلام از آزاد سازی بردگان نهی می کرد؟ ۱۲۳
۲۸. در کتب شیعه آمده است که پیامبر پس از مرگ به علی آموزش می داد؟! ۱۲۶
۲۹. با توجه به آنکه پیامبر اسلام در ماه ربیع الاول هجرت کردند، چگونه مبدأ سال هجری ماه ربیع نیست و ماه محرم واقع شده است؟ ۱۲۹
۳۰. آیا در روایات شیعه آمده است که پیامبر اسلام خداوند به احسن صورت دیده است؟ ۱۳۰
۳۱. الله هنگام تمام بلایا و فجایع انسانی مطلقاً هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهد اما به محض اینکه اصحاب محمد صدایشان از صدای محمد بلندتر می شود واکنش نشان می دهد؟ ۱۳۶
۳۲. آیا پیامبر اسلام با مردم نبرد می کرد تا آنان به زور ایمان بیاورند؟ ۱۳۹
۳۳. اعتراف آیت الله خامنه ای: پیامبر اسلام دستور می داد افراد را ترور کنند؟ ۱۴۴
۳۴. حمله و تجاوز به خاک ایران و امپراطوری ساسانیان توسط محمد، پیامبر اعراب دو سال قبل از مرگش!!! ۱۴۷

۳۵. پیامبر اسلام معتقد بود که گل مصر بی غیرتی می آورد!!! ۱۵۰
۳۶. پیامبر اسلام معتقد بود که زن حتی حق ندارد بدون اجازه‌ی شوهرش حتی به عیادت پدر مریض خود برود!!! ۱۵۴
۳۷. پاسخی به وهابی در مورد ماموریت پیامبر اسلام به هجرت از مکه!!! ۱۵۶
۳۸. آیا شیعه معتقد است که بعد از پیامبر اسلام باز هم نزول وحی ادامه دارد؟ ۱۵۹
۳۹. آیا شیعه معتقد است که همسران پیامبر عمل منافی عفت انجام می دادند؟ ۱۶۶
۴۰. اشرف مخلوقات خداوند رسول الله است یا عقل بشر؟!!! ۱۶۹
۴۱. آیا امامان، احادیث و سنت پیامبر اسلام را نسخ و بی اثر می کردند؟ ۱۷۴
۴۲. آیا بعثت پیامبر اسلام در ماه رمضان بوده است و شیعه به دروغ مدعی است که بعثت در ماه رجب بوده است؟ ۱۸۰
۴۳. پاسخ به شبهه پراکنی معاند در مورد نسب پاک پیامبر گرامی اسلام! ۱۸۹
۴۴. پاسخ به اشکال معاند در مورد معجزات پیامبر گرامی اسلام و معجزه شق القمر!!! ۱۹۶
۴۵. پیامبر اسلام: پس از صرف غذا باید انگشتان را لیس بزنید بعد بشویید! ۲۰۲
۴۶. معاند: پیامبر اسلام غیرت از خودش نشان نمی داد تا همسرانش در برابر بیگانگان حجاب بگیرند!!! ۲۰۶
۴۷. پیامبر اسلام می گوید: وقتی به نزد الله رفتم در حال نماز خواندن بود!!! ۲۱۰
۴۸. عدم عمل کردن پیامبر اسلام به دستور خداوند در مورد جهاد با اصحاب منافق!!! ۲۱۴
۴۹. پاسخ به ادعای معاند تحت عنوان رفتن عقل از پیامبر اسلام!!! ۲۱۷
۵۰. آیا پیامبر اسلام به خاطر انگیزه‌های مالی و پولی با خدیجه ازدواج کرد؟ ۲۲۲
۵۱. آیا پیامبر اسلام در جنگ بدر، آب را بر روی مشرکین بست؟ ۲۲۵

۱. آیا شیعه معتقد است که پیامبر اسلام تدبیرکننده عالم است؟

پرسش اول:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ صَفِيكَ وَخَلِيلِكَ وَنَحِيَّتِكَ الْمُدَبِّرِ لِأَمْرِكَ.

ابن سنان می گوید: امام صادق می گفت: خداوند، بر محمد درود بفرست. که برگزیده‌ی توست، و دوست و هم‌راز توست، و تدبیرکننده‌ی امور توست (اصول کافی، ۱/۴۵۱)

در این حدیث صحیح، تدبیر امور الهی به پیامبر ﷺ نسبت داده. [نعوذ بالله] که این عقیده، شرک اکبر است. و هرکس قائل به آن باشد، قطعاً مشرک می باشد. قرآن کریم، این را در حق پروردگار دانسته:

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ﴾ [سجده، آیه ۵]

اوست که از زمین تا آسمان، امور را تدبیر می کند.

﴿وَمَنْ يُدَبِّرِ الْأَمْرَ فَسَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلٌّ أَفَلَ تَتَّقُونَ﴾ [یونس، آیه ۳۱]

پرس که چه کسی امور را تدبیر می کند؟ خواهند گفت: الله متعال. سپس بگو: پس چرا تعقل نمی کنید؟

پاسخ:

این که خداوند تدبیرکننده عالم است مانع از آن نیست که دیگرانی نیز باشند که با اذن الهی امور عالم را تدبیر می کنند، چنانچه که خود خداوند از فرشتگان تدبیرکننده امور در آیات متعددی یاد می کند که با اذن الهی امور عالم را تدبیر می کنند.

در آیاتی چنین می خوانیم:

«سوگند به فرشتگانی که) امور را تدبیر می کنند» (نازعات، آیه ۵) «گروهی از

فرشتگان حاملان عرشند» (حاقه، آیه ۱۷) و «گروهی فرشتگان مامور قبض ارواحند» (اعراف، آیه ۳۷) و «گروهی مراقبان اعمال بشرند» (انفطار، آیه ۱۰ تا ۱۳) و «گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند» (انعام، آیه ۶۱)، و «گروهی مامور عذاب و مجازات اقوام سرکشند» (هود، آیه ۷۷) و «گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها هستند» (احزاب، آیه ۹) و «گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می باشند» (نحل، آیه ۲) بر همین اساس برخی محققین می نویسند:

«قرآن مجید در سوره نازعات آیه ۵ به مدبرّات امور سوگند یاد کرده، می فرماید: **﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾** و مشهور در میان مفسران این است که آنها همان فرشتگانی هستند که امور جهان را تدبیر می کنند، آیا این امر با مسأله توحید ربوبی منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال روشن است: اگر فرشتگان استقلالی در تأثیر داشتند با توحید ربوبی قابل جمع نبود، اما می دانیم آنها مجریان فرمان الهی هستند، و موکّلان امور به اراده مشیّت او می باشند، درست همانند اسباب در عالم طبیعت که به فرمان خدا هر کدام آثاری دارند.

بسیاری از مفسران به این آیه که رسیده اند به این نکته توجه کرده، و هرگز تناقضی میان این سخن که خداوند **﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾** و **﴿رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾** است، با تأثیرات عالم اسباب، یا تدبیر فرشتگان به اذن الله احساس نکرده اند همان گونه که قرآن روزی دهنده همه موجودات را ذات پاک خداوند می شمرد **﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾** (سوره هود، آیه ۶)

ولی در جای دیگر می فرماید: **﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾**: «و آن کس که فرزند برای او متولّد شده (پدر)، باید خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدّت شیردادن) بپردازد». (سوره بقره، آیه ۲۳۳)

مسلماً اطلاق روزی دهنده بر پدر نوزاد هیچ تضادی با اطلاق آن بر خداوند ندارد، آن یکی مستقل و بالذات است و این یکی بالعرض و وابسته.

و یا این که اگر می‌گوییم در غسل شفا است: «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» (سوره نحل، آیه ۶۹) هیچ منافاتی ندارد که شفا دهنده فقط خدا باشد، همان گونه که ابراهیم عليه السلام قهرمان توحید می‌فرماید: «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»؛ هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد». (سوره شعراء، آیه ۸۰)

«اینها همه سلسله علت و معلول را بیان می‌کند، یعنی از یک علت غیر مستقل شروع می‌شود تا به علت العلل و مسبب الاسباب یعنی ذات پاک خدا برسد که هر سببی در تأثیرش مدیون او است.»^۱

البته چنانچه که در ذیل مفصل توضیح داده‌ایم:^۲

ما معتقدیم که پیامبر گرامی و اوصیاء ایشان عليهم السلام، تدبیرکننده علی الاطلاق امورات عالم نیستند، بلکه تدبیرکننده خداوند و فرشتگانی هستند که به اذن خداوند امورات را سامان می‌دهند، اما فرشتگان قبل از انجام ماموریت‌های محول شده الهی، به محضر حجت الهی شرفیاب می‌شوند و حجت الهی را در جریان ماموریت خود می‌گذارد:

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ مَلِكٍ يُهْبِطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ مَا يُهْبِطُهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ فَعَرَّضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَإِنَّ مُحْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.»^۳

روایتی هم که وهابی مورد استناد قرار داد، ارتباط با تدبیر عالم ندارد، بلکه در روایات دیگر مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است که مقصود از آن، این است که

۱. پیام قرآن، ج ۳، ص ۳۹۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7659
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13958

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۴

پیامبر گرامی امور دینی و زندگی مردم را به اذن الهی تدبیر و مدیریت و سیاست گذاری می‌کند و مردم هم موظف به اطاعت از ایشان بر اساس، آیه ۷ سوره حشر هستند:

«ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوَسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۱

در ذیل بیشتر در این رابطه توضیح داده‌ایم:^۲

لذا علامه مجلسی در شرح روایت مورد بحث می‌نویسد که مقصود از تدبیر پیامبر گرامی آن هم به اذن خداوند، می‌تواند تدبیر ایشان نسبت به امور دینی و اجراء اوامر الهی در میان خلق باشد:

«يمكن أن يراد به أمر الدين كما مر في باب التفويض، أو المراد إجراء أوامر الله بين الخلق»^۳

۲. آیا بر اساس آیات قرآن، پیامبر اسلام قبل از بعثت بی‌ایمان بوده است؟

پرسش دوم:

در سوره شوری آمده است که پیامبر قبل از بعثت ایمان نداشته است؟ (ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان)! در این رابطه لطفا توضیح دهید؟؟!!

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

«همانگونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست ولی ما آن را

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۴

2. https://t.me/Rahnameye_Behesht/11222

۳. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۵، ص ۲۷۲

نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم، و تو مسلماً به سوی راه مستقیم هدایت می‌کنی» ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا...﴾ (سوره شوری، آیه ۵۲)

حجت الهی در همان ابتدای تولد مورد عنایت الهی قرار می‌گیرد و از طریق فرشتگان محتوای ایمان و کتاب و علم و دانش بر او عرضه می‌شود، چنانکه خداوند در مورد پیامبرانی مانند یحیی و عیسی علیهم‌السلام می‌فرماید:

«ای یحیی کتاب را با تمام قدرت بگیر، ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم» (مریم، آیه ۱۲)

و در مورد سخن گفتن و برگزیده شدن عیسی علیه‌السلام در گهواره می‌فرماید:

«ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و [گفت: «من بنده خدایم او کتاب [آسمانی] به من داده و مرا پیامبر قرار داده است و مرا هر جا که باشم وجودی پربرکت قرار داده و تا زمانی که زنده ام مرا به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است» (مریم، آیه ۳۰ - ۳۲)

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«زمانی که حجت خدا به دنیا می‌آید، به او حکمت داده می‌شود و با علم و وقار زینت داده می‌شود و لباس هیبت و بزرگی بر او پوشانده می‌شود و خداوند چراغی از نور برای او قرار می‌دهد که درون و نهان افراد را می‌شناسد و اعمال بندگان را می‌بیند» ﴿فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَزُيِّنَ بِالْعِلْمِ وَالْوَقَارِ وَ أَلِيسَ الْهَيْبَةَ وَ جُعِلَ لَهُ مِصْبَاحٌ مِنْ نُورٍ يَعْرِفُ بِهِ الضَّمِيرَ وَ يَرَى بِهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ﴾^۱

امیر مومنان در مورد پیامبر گرامی اسلام علیهما و آلهما السلام تصریح

می‌کند که از همان ابتدای تولد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با پیامبر اسلام قرین ساخت، تا شب و روز وی را به راههای مکارم، و طرق اخلاق نیک سوق دهد «و لقد قرن الله به من لدن ان كان فطيما اعظم ملك من ملائكته، يسلك به طريق المكارم، و محاسن اخلاق العالم، ليله و نهاره»^۱

آیه مورد بحث از سوره شوری می‌گوید که پس از نزول روح از ناحیه خداوند، پیامبر به محتوای کتاب و ایمان علم پیدا کرد، این نزول روح و علم پیدا کردن در همان ابتدای تولد بوده است، چنانچه که در تفسیر آیه فوق الذکر می‌خوانیم که راوی می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا...﴾ سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

«روح یکی از مخلوقات خداوند بود که دارای جایگاهی برتر از جبرئیل و میکائیل است و همراه رسول خدا بود و امور را به او اطلاع می‌داد و از او حمایت می‌کرد و پس از ایشان، همراه با ائمه پس از ایشان خواهد بود.»

«سألت أبا عبد الله عن قول الله عز و جل: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ، قال: «خلق من خلق الله عز و جل، أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله يخبره و يسدده، و هو مع الأئمة من بعده»^۲

بنابراین مقصود از نزول روح بر پیامبر اسلام، فرشته‌ای است که حتی از جبرئیل و میکائیل برتر بوده و همواره پیامبر اسلام را همراهی می‌کرد.

مطابق این بیان «اوحینا» به معنی «انزلنا» (نازل کردیم) می‌باشد یعنی آن فرشته عظیم را بر تو نازل کردیم که بر اساس توضیحات فوق الذکر، این ارسال در همان ابتدای تولد بوده است و پیامبر اسلام پس از این ارسال، از همان ابتدای

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۵۵

تولد با نزول روح بر او، دارای علم و آگاهی و ایمان به تمام محتوای شریعت شدند، چنانچه که علامه مجلسی به این تفسیر اشاره می‌کند: «أما استدلالهم بقوله تعالى ما كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ فَلَا يَدُل إِلَّا عَلَى أَنَّهُ ﷺ كَانَ فِي حَالٍ لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ وَبَعْضَ شُرَائِعِ الْإِيمَانِ وَلَعَلَّ ذَلِكَ كَانَ فِي حَالٍ وَوَلادته قبل تأييده بروح القدس كما دلت عليه رواية أبي حمزة وغيرها وهذا لا ينافي نبوته قبل الرسالة والعمل بشريعة نفسه قبل نزول الكتاب...»^۱

در ذیل در مورد ایمان پیامبر اسلام قبل از بعثت بیشتر توضیح داده‌ایم:^۲

۳. آیا ازدواج پیامبر اسلام با ریحانه بنت زید به خاطر زیبایی او بوده است!!!
پرسش سوم:

در رابطه با ازدواج پیامبر با ریحانه بنت زید که پیامبر او را سهم خود از غنایم قرار داد سوالی داشتم. برخی میگویند به علت زیبایی ریحانه بود که پیامبر او را برگزید؟؟؟ آیا چیزی هست که انگیزه پیامبر از برگزیدن او را بیان کند!!!

پاسخ:

به عنوان مقدمه باید توجه داشت که:

۱. پیامبر گرامی اسلام، همواره از ازدواج با زنان تنها به انگیزه زیبایی یا انگیزه مالی نهی می‌کرد و می‌فرمود:

«هر کس با زنی، تنها به خاطر زیبایی اش ازدواج کند، دلخواه خود را در او نمی‌بیند. و هر کس جز به خاطر دارایی اش با او ازدواج نکند، خداوند، او را به همان دارایی وامی‌گذارد. پس بر شما باد [ازدواج با] زن متدین» «مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لَا يَتَزَوَّجُهَا إِلَّا لِجَمَالِهَا، لَمْ يَرَ فِيهَا مَا يُحِبُّ. وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِمَا لَهَا لَا يَتَزَوَّجُهَا إِلَّا لَهُ، وَكَلَهُ

۱. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۸۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7458

اللَّهُ إِلَيْهِ. فَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الدِّينِ.»^۱

از سوی دیگر پیامبر گرامی اسلام اسوه اخلاق بودند لذا نمی‌توان پذیرفت که ایشان از طرفی از ازدواج با زنان به خاطر انگیزه زیبایی نهی کند و سپس خودش با انگیزه زیبایی تن به ازدواج با دیگران دهد، در حالی که خداوند می‌فرماید:

«تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری» (قلم، آیه ۴) «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» و می‌فرماید: «برای شما در زندگی رسول خدا سر مشقی نیکویی است» (احزاب، آیه ۲۱) «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»

۲. پیامبر گرامی اسلام تماما دغدغه هدایت تمام مردم داشت و برای هدایت شدن مردم از هیچ اقدامی دریغ نمی‌کرد، چنانچه که خداوند در این رابطه فرمود: «گویی می‌خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!». شبیه همین معنا در آیه ۳ سوره شعراء آمده است: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»

و در آیه ۱۲۸ سوره توبه آمده است «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ» «به یقین، پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است».

۳. پیامبر گرامی اسلام بسیار به جایگاه دادن به بردگان و تکریم و آزادی آنان تاکید داشت تا جایی که در روایتی امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«خدا را، خدا را، در باره زنان و مملوکانتان؛ زیرا آخرین سخنی که پیامبرتان به زبان آورد، این بود که فرمود: شما را در باره (رعایت حال) دو ضعیف سفارش می‌کنم: زنان و مملوکانتان» «اللَّهُ اللَّهُ فِي النَّسَاءِ وَفِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، فَإِنَّ آخَرَ مَا

۱. تهذیب الأحكام، ج ۷، ص ۳۹۹، ح ۱۵۹۲ روضة الواعظین، ص ۴۱۰، بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۵،

تَكَلَّمَ بِهِ نَبِيِّكُمْ ﷺ أَنْ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِالضَّعِيفِينَ: التَّسَاءِ، وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.»^۱

حال در مورد ازدواج پیامبر گرامی اسلام با ریحانه بنت زید گفتنی است: مرحوم ابن شهر آشوب نقل می‌کند که «ریحانه بنت زید از کنیزان اهدایی حاکم مصر بوده است که پیامبر گرامی او را به مانند همسر خود برگزید یا به تعبیر و نقلی او را آزاد کرد و با او ازدواج کرد:» «وَ كَانَ لَهُ سُرِّيَّتَانِ يَفْسِمُ لَهُمَا مَعَ أَزْوَاجِهِ مَارِيَةَ بِنْتُ شَمْعُونَ الْقِبْطِيَّةَ وَ رِيْحَانَةَ بِنْتُ زَيْدِ الْقُرْظِيَّةِ أَهْدَاهُمَا الْمُتَّقُوْسُ صَاحِبُ الْإِسْكَندَرِيَّةِ وَ كَانَتْ لِمَارِيَةَ أُخْتُ اسْمُهَا سِيرِينُ فَأَعْطَاهَا حَسَّانَ فَوَلَدَتْ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فَتَوَفَّتْ مَارِيَةَ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِخَمْسِ سِنِينَ وَ يُقَالُ إِنَّهُ أَعْتَقَ رِيْحَانَةَ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا.»^۲

طبق نقل فوق ریحانه اسیر شده در جنگ پیامبر اسلام با یهودیان نبود، بلکه از قبل برده و به دست حاکم مصر بوده که حاکم مصر او را به پیامبر اهدا کرد. پیامبر اسلام هم با این که شخص اول مملکت اسلامی بود اما برای جایگاه دادن به بردگان و نیز آموزش کیفیت معاشرت نیک با بردگان، ریحانه بنت زید را به مانند همسر خود برگزید یا اساساً او را از بردگی آزاد کرد و با او ازدواج کرد و از طریق بر جایگاه و شخصیت افراد برده افزود.

علمای اهل سنت نیز نقل می‌کنند که ریحانه بنت زید در جنگ مسلمین با یهودیان اسیر شد و شوهرش نیز در همان جنگ کشته شد، پیامبر او را مخیر گردانید و او به اختیار خودش اسلام را برگزید و خود را به همسری پیامبر اسلام در آورد تا جایی که پس از مدتی پیامبر گرامی به خاطر بد رفتاری ریحانه او را طلاق داد اما ریحانه به قدری به خاطر این طلاق و دوری از پیامبر اسلام گریه می‌کرد که پیامبر اسلام مجدداً به او رجوع کرد: «فخیرها رسول الله بین الاسلام و بین دینها

۱. الکافی، ج ۷، ص ۵۲

۲. مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۱۶۱

فاختارت الاسلام فأعتقها رسول الله وتزوجها وضرب عليها الحجاب فغارت عليه غيرة شديدة فطلقها تطليقة وهي في موضعها لم تبرح فشق عليها وأكثر البكاء فدخل عليها رسول الله وهي على تلك الحال فراجعها فكانت عنده حتى ماتت عنده قبل أن توفي»^۱

طبق نقل فوق هم ازدواج پیامبر گرامی اسلام با ریحانه بنت زید به خاطر علاقه زیاد ریحانه به پیامبر گرامی اسلام بوده و از سوی دیگر پیامبر نیز انگیزه گسترش اسلام و تالیف قلوب دشمنان اسلام را داشت لذا با ریحانه بنت زید که یهودی الاصل بود، ازدواج کرد تا از این طریق قلوب یهودیان را به سوی اسلام جذب کرده و قدمی در مسیر هدایتشان برداشته باشد.

۴. آیا پیامبر اسلام به زیبایی زنان نامحرم نگاه می کرد و سپس با همسران خود همبستر می شد!!!

پرسش چهارم:

این حقیقت دارد که در کتاب کافی آمده است که پیامبر اسلام به زنی نگاه کرد و تحریک جنسی شد و رفت با ام سلمه همبستر شد؟
برخی می گویند این قضیه نگاه پیامبر به زنان نامحرم در در سوره احزاب، آیه ۵۲ هم مورد اشاره قرار گرفته است؟

پاسخ:

روایت مورد اشکال این نقل از کتاب کافی است که امام صادق علیه السلام فرمود:
«رسول خدا زنی را دید و تحت تاثیر قرار گرفت. در آن دم نزد ام سلمه رفت و با او که آن روز نوبتش بود همبستر شد. سپس سوی مردم راهی شد و در حالی که

۱. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۸، ص ۱۳۰

قطرات آب غسل از سر ایشان می چکید فرمود: ای مردم! نگاه (حرام) از سوی شیطان است، هر که این نگاه برایش روی داد باید نزد همسرش برود» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ امْرَأَةً فَأَعَجَبْتُهُ فَدَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ وَكَانَ يَوْمَهَا فَأَصَابَ مِنْهَا وَخَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّظَرُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَمَنْ وَجَدَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ.»^۱

نکات لازم:

۱. روایت فوق از نظر سندی ضعیف است و قابل احتجاج نیست: «ضعیف

على المشهور»^۲

از سوی دیگر بر خلاف روایت فوق، خود پیامبر گرامی اسلام توصیه می کرد که انسان نباید با تحت تاثیر قرار گرفتن از زن بیگانه با همسر خود همبستر شود زیرا خوف آن است که فرزندان ناقص الخلقه ای به وجود بیایند: «يَا عَلِيُّ لَا تُجَامِعِ امْرَأَتَكَ بِشَهْوَةِ امْرَأَةٍ غَيْرِكَ فَإِنِّي أَحْسَىٰ إِنَّ قُضِيَّ بَيْنَكُمَا وَلَدٌ أَنْ يَكُونَ مُحْتَبًا أَوْ مُؤْتَبًا مُحْتَبًا»^۳

۲- ما اگر از وجوه ضعف روایت مورد بحث هم چشم پوشی کنیم، باز هم گفتنی است که طبق روایات، نگاه اول به زن نامحرم که غیر اختیاری است، بی اشکال است:^۴

پیامبر گرامی اسلام هم نگاه غیر اختیاری اولش به نامحرم افتاد و از آنجایی که او نیز به مانند سایرین انسان است و تمایلات انسانی در او است ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...﴾ (کهف، آیه ۱۱۰) لذا تحت تاثیر قرار گرفت و نهایتاً به سوی

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴

۲. مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۳۰۲

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۲

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۵

همسرش رفت و با او همبستر شد.

بی شک شان پیامبر اسلام که قرآن تصریح به طهارتش کرده است، اجل و برتر از آن است که نگاه حرامی به نامحرم داشته باشد چنانچه که خداوند در موردش فرمود:

«تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری» (قلم، آیه ۴) ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ -
«برای شما در زندگی رسول خدا سر مشقی نیکویی است» (احزاب، آیه ۲۱) ﴿لَقَدْ
كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

۳- در مورد آیه سوره احزاب هم گفتنی است که خداوند می‌فرماید:
﴿لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعَجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا
مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾ بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست
و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی (بعضی را طلاق دهی و
همسر دیگری بجای او برگزینی) هر چند نیکویی آنها مورد توجه تو واقع شود»
(سوره احزاب، آیه ۵۲)

در این آیه خداوند از کلمه «حسنهن» استفاده کرده است که به معنای
نیکویی و خوبی است نه از کلمه «جماهن» که به معنای زیبایی باشد، یعنی
پیامبر به امر خداوند دیگر اجازه ازدواج مجدد را ندارد حتی اگر زنانی را ببیند که
شیفته ایمان و صالح بودن آنان شود، بنابراین سخن از شیفتگی در نیکویی و
ایمان و اخلاق زنان است نه زیبایی ظاهری آنان.

۵. آیا شیعه معتقد است که امام علی از پیامبر اسلام شجاع‌تر بوده است؟

پرسش پنجم:

تو کتاب الانوار النعمانیه جلد اول صفحه ۱۹ اومده امام علی شجاع‌تر از پیامبره،

آیا این کفر نیست؟!؟

پاسخ:

در این شکی نیست که پیامبر گرامی اسلام شجاع‌ترین افراد بوده است به گونه‌ای که حتی خود امیر مومنان علیه السلام تصریح می‌کند که در جنگ‌ها در پناه پیامبر اسلام قرار می‌گرفته است، چنان که در نهج البلاغه فرمود:

«كُنَّا إِذَا أَحْمَرَّ النَّبَأُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ» هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم و در آن هنگام هیچ‌یک از ما به دشمن از او نزدیک‌تر نبود^۱

شارحین در مورد کلام فوق می‌نویسند:

«این مسئله واقعاً عجیب است، فرمانده دشمن معمولاً در تیررس دشمن قرار نمی‌گیرد آن هم به گونه‌ای که از همه به تیررس دشمن نزدیک‌تر باشد تا بتواند مدیریت لشکر را انجام دهد. این نشانه مهمی از شجاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و توکل او بر ذات پاک پروردگار و آرامش بخشیدن به نفرات لشکر است تا آن‌ها بدانند یاری خداوند در انتظارشان است و به یقین پیروز می‌شوند و هرگز احتمال شکست را در وجود خود راه ندهند که این خود عامل مهم پیروزی در میدان نبرد است.»^۲

علامه مجلسی در جلد شانزدهم بحارالانوار در بحث شجاعت پیامبر اکرم این حدیث را به نقل از کتاب مکارم الاخلاق از علی علیه السلام نقل می‌کند:

«لَقَدْ رَأَيْتَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَنَحْنُ نَلُودُ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا» من در روز جنگ بدر شاهد و ناظر بودم که ما به پیامبر پناه می‌بردیم و او از همه ما به دشمن نزدیک‌تر و از برجسته‌ترین جنگجویان در آن روز

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹

۲. پیام امام امیرالمومنین علیه السلام، ج ۱۴، ص ۲۱۵

بود.»^۱

همینطور از انس نقل می‌کند:

«پیغمبر ﷺ شجاعترین و نیکوترین و سخی‌ترین مردم است، یک شب بانگی هولناک برآمد چنان که همه مردم مدینه به فرج آمدند و به طرف صدا به راه افتادند، پیغمبر با ایشان برخورد کرده در حالی که بر آنان سبقت داشت وی گفت چرا می‌ترسید؟! و در این حال بر فرس و اسب ابی طلحه سوار بود و شمشیر بر گردن داشت. انس گوید مردم شروع کردند به این سخن که از چه می‌ترسید. که این دریا و سرابی بود (یعنی بانگ ترسناک ریشه و اصل مهمی نداشت).» «عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَشَجَعَ النَّاسِ وَأَحْسَنَ النَّاسِ وَأَجْوَدَ النَّاسِ قَالَ فَرَجَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً فَأَنْطَلَقَ النَّاسُ قِبَلَ الصَّوْتِ قَالَ فَتَلَقَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ سَبَّوهُمْ وَهُوَ يَقُولُ لَنْ تُرَاعُوا وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ وَفِي عُنُقِهِ السَّيْفُ قَالَ فَجَعَلَ يَقُولُ لِلنَّاسِ لَمْ تُرَاعُوا وَجَدْنَاَهُ بَحْرًا أَوْ إِنَّهُ لَبَحْرٌ»^۲

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود از «واقعی» نقل می‌کند که در روز احد هنگامی که آن صدمات را بر وجود پیامبر ﷺ وارد کردند علی علیه السلام فرمود: قسم به خدایی که او را به حق مبعوث کرد «ما زالَ شَيْبًا وَاحِدًا إِنَّهُ لَنِي وَجْهِ الْعَدُوِّ تَثُوبٌ إِلَيْهِ طَائِفَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مَرَّةً وَتَتَفَرَّقُ عَنْهُ مَرَّةً»

«آن حضرت ﷺ حتی یک وجب از برابر دشمنان عقب‌نشینی نکرد و در این حال، گاه گروهی از یارانش به سوی او می‌آمدند و گاه پراکنده می‌شدند (اما او همچون کوه ایستاده بود).»^۳

حال در مورد سوال مطرح شده گفتنی است که روایت معروفی است که در

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۹

۲. همان منابع

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۹

کتاب ابن شاذان قمی نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود:
«به من سه چیز داده شده که علی هم در آنها شریک است، و به علی سه چیز داده شده که من در آنها شریک نیستم».
پرسیده شد: ای پیامبر خدا! آن سه چیز که علی علیه السلام در آن با تو شریک است، چیست؟

فرمود: بیرق حمد (ستایش)، از آن من است و علی، بر دوش کشنده آن است؛ و کوثر، از آن من است و علی، ساقی آن است؛ و بهشت، از آن من است و علی، تقسیم کننده آن است.

و اما آن سه چیز که به علی داده شده و من در آن شریک نیستم: به او پیامبر خدا به عنوان پدر زن داده شده و به من داده نشده؛ و همسری چون فاطمه زهرا به وی داده شده که به من داده نشده؛ و دو فرزندش حسن و حسین، به وی داده شده اند که به من داده نشده است. «اعطيتُ ثلاثاً وَعَلِيٌّ مُشَارِكِي فِيهَا، وَاَعْطِيَ عَلِيٌّ ثَلَاثَةً وَلَمْ اَشَارِكُهُ فِيهَا، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الثَّلَاثُ الَّتِي شَارَكَكَ فِيهَا عَلِيٌّ؟ فَقَالَ: لُؤَاءُ الْحَمْدِ لِي وَعَلِيٌّ حَامِلُهُ، وَالْكَوْثَرُ لِي وَعَلِيٌّ سَاقِيهِ، وَالْحِجَّةُ لِي وَعَلِيٌّ قَاسِمُهَا. وَامَّا الثَّلَاثُ الَّتِي اَعْطَيْتَ عَلِيًّا وَلَمْ اَشَارِكُهُ فِيهَا: فَاتَّةُ اَعْطِيَ رَسُولَ اللَّهِ صِهْرًا وَلَمْ اَعْظِ مِثْلَهُ، وَاَعْطِيَ زَوْجَتَهُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ وَلَمْ اَعْظِ مِثْلَهَا، وَاَعْطِيَ وَلَدَيْهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَلَمْ اَعْظِ مِثْلَهُمَا»^۱

این حدیث را مرحوم جزائری در کتاب الانوار النعمانية نقل کرده و در آن به اشتباه و به صورت سهوی به جای بخش «پدر زن» تعبیر «شجاعت» نقل شده، یعنی پیامبر می گوید به علی شجاعتی داده شده که به من داده نشده است:

۱. الفضائل لابن شاذان، ص ۹۵، بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۹۰، ح ۳؛ الأمالي للطوسي، ص ۳۴۴،

«فانه اعطی شجاعه و لم اعط مثله»^۱

مرحوم نعمانی می‌گوید که شیخ صدوق چنین نقل کرده، در حالی که نقل شیخ صدوق چنین است که پیامبر فرمود:

«ای علی! سه چیز به تو داده شده که پیش از تو، به هیچ کس داده نشده است». گفتم: پدر و مادرم فدایت! چه چیز به من داده شده است؟ فرمود: «پدر زنی چون من به تو داده شده؛ و زنی چون همسرت؛ و فرزندان چون حسن و حسین به تو داده شده است». «یا عَلِيُّ، إِنَّكَ اعْطِيتَ ثَلَاثًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنْ قَبْلِكَ. قُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَامِي، وَمَا اعْطِيتُ؟ قَالَ: اعْطِيتَ صِهْرًا مِثْلِي، وَاعْطِيتَ مِثْلَ زَوْجَتِكَ، وَاعْطِيتَ مِثْلَ وَلَدَيْكَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.»^۲

بنابراین مرحوم نعمانی اشتباه کرده است و در نقل روایت خطا کرده و بخش شجاعت را به اشتباه نقل می‌کند، در حالی که در اصل روایت بخش مذکور نیست، با این وجود مرحوم جزائری در توجیه مطلب مذکور می‌گوید که:

«مقصود از شجاعت در حدیث مذکور، اِعمال و به کارگیری شجاعت و شرکت در جنگها است نه مبدا شجاعت و آن قوت قلب و جرات داشتن بر ورود در جنگها زیرا از این نظر پیامبر شجاع‌ترین افراد بوده و بهره کافی و کامل از شجاعت را داشته است اما از آنجایی که پیامبر اسلام حاکم و سلطان بوده است (معمولاً) علی علیه السلام را پرچم‌دار نبردها کرده و در میدان وارد می‌کردند لذا علی علیه السلام بیشتر اِعمال شجاعت کردند و شجاعت ورزی از خود نشان دادند: و ینبغی ان یراد بالشجاعة هنا اعمالها و ممارسة الحروب و الدخول فیها لا مبدءها من قوة القلب و الحجرأة علی اقتحام الحروب لان النبي صلی الله علیه و آله منها الحظ الاوفر. نعم لما كان هو

۱. الانوار النعمانیة، ج ۱، ص ۱۹

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۴۸، ح ۱۸۸

الملك و السلطان لم يباشر الحروب بنفسه المباركة بل تصدى لها علي عليه السلام»^۱

۶. آیا شیعه معتقد است که عایشه همسر پیامبر با طلحه پس از شهادت پیامبر اسلام ازدواج کرد و ارتباط گرفت؟

پرسش ششم:

میخواستم درباره تهمت زنا به عایشه و طلحه که تو کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده سوال کنم!!!

پاسخ:

برخی از آیاتی که در مذمت عایشه و حفصه نازل شده است، آیات ابتدایی سوره تحریم است، خداوند می فرماید:

«اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شما است) زیرا دل‌هایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنها پشتیبان او هستند. امید است اگر او شما را طلاق دهد پروردگارش بجای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عابد، هجرت‌کننده زنانه‌ی ثیبه و باکره.» (احزاب، آیه ۴ و ۵)

بخاری نقل می‌کند که ابن عباس گفت:

«یک سال بود که می‌خواستم از عمر خطاب راجع به آیه‌ای سؤال کنم، اما از هیبت (و ترس) او نتوانستم آن را بپرسم، تا اینکه وقتی به قصد حج از مدینه خارج شد، من نیز با او بودم، هنگام مراجعت در میان راه از وی پرسیدم: آن دو زنی که جزء زنان پیغمبر بودند و خداوند می‌فرماید بر ضد حضرت همدستی

کردند، چه کسانی بودند؟ عمر گفت: آنان حفصه و عایشه بودند. به او گفتم به خدا سوگند یکسال است که می‌خواستم این سوال را از تو بپرسم اما ترس از تو اجازه نمی‌داد»

«مَكُنْتُ سَنَةً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنْ آيَةٍ فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَيْبَةً لَهُ، حَتَّى حَرَجَ حَاجًّا فَحَرَجْتُ مَعَهُ فَلَمَّا رَجَعْتُ وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَدَلُ إِلَى الْأَرَاكِ لِحَاجَةٍ لَهُ قَالَ: فَوَقَفْتُ لَهُ حَتَّى فَرَعْتُ ثُمَّ سِرْتُ مَعَهُ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: مَنْ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَزْوَاجِهِ؟ فَقَالَ: تِلْكَ حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ. قَالَ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ هَذَا مُنْذُ سَنَةٍ فَمَا أَسْتَطِيعُ هَيْبَةً لَكَ»^۱

در ادامه خداوند در آیه ۱۰ سوره تحریم می‌فرماید:

«خداوند مثلی برای کسانی که کافر شده‌اند زده است، مثل به همسر نوح، و همسر لوط، آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت. و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند»

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ سَيِّئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ»

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره این سخن خداوند عز و جل:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ» فرمود:

«این آیه، ضرب المثللی است که خداوند سبحانه برای عایشه و حفصه آورده است آن هنگام که آن دو علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله همدستی کردند و راز ایشان را فاش کردند.» «روى عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «قوله تعالى: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ الآية، مثل ضربه الله سبحانه لعائشة و حفصة إذ

تظاهرتا علی رسول الله ﷺ و أفشتا سره»^۱.

علمای اهل سنت هم نقل می‌کنند که آیه فوق ناظر به عملکرد عایشه و حفصه در اذیت پیامبر اسلام و افشاء سر ایشان است. قرطبی می‌گوید:

«این سخن خداوند مثلی است که خداوند به منظور ترساندن عایشه و حفصه نازل کرده است، آن هنگام که مخالفت کردند و علیه پیامبر همپیمان شدند» «مثل ضربه الله یحذر به عائشه و حفصه فی المخالفه حین تظاهرتا علی رسول الله»^۲

زمخشری نیز متذکر این نکته می‌شود: «فی طیّ هذین التمثیلین تعریض بأُمّی المؤمنین المذكورتین فی أوّل السوره و ما فرط منهما من التظاهر علی رسول الله ﷺ بما کرهه و تحذیر لهما علی أغلظ وجه و أشده، لما فی التمثیل من ذکر الکفر»^۳

در کتابی هم که علمای اهل سنت نوشته‌اند و تفسیر ابن عباس را در آن نقل کرده‌اند، آمده است:

«سپس خداوند عایشه و حفصه را به خاطر اذیت پیامبر می‌ترساند و سرنوشت زن نوح و لوط را برای آنها مثال می‌زند» «ثم خوف عائشه و حفصه لایذائهما النبی...»^۴

فخر رازی هم نقل می‌کند که عثمان به آیه فوق در مذمت عایشه استناد نمود، عایشه نیز مردم را بر علیه عثمان تحریک کرد و او را نعثل نامید: «ان عثمان اخر

۱. تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۰، ح ۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۳۰

۲. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۰۲

۳. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۵۷۱

۴. تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، ج ۱، ص ۴۷۸

عن عائشه بعض ارساقها:۱

دیگران از علمای اهل سنت هم مطلب فوق را نقل کرده‌اند:۲
البته مقصود از خیانتی که در آیه ۱۰ سوره تحریم بیان شده است، خیانت جنسی نیست، چنان که در تفسیر نمونه می‌خوانیم:
به این ترتیب به دو همسر پیامبر اسلام ﷺ که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت ﷺ دخالت داشتند هشدار می‌دهد که گمان نکنند همسری پیامبر ﷺ به تنهایی می‌تواند مانع کیفر آنها باشد، همانگونه که رابطه همسران نوح و لوط، به خاطر خیانت، از خاندان نبوت و وحی قطع شد، و گرفتار عذاب الهی شدند...

در بعضی از کلمات مفسران آمده است که اسم همسر حضرت نوح «والهة»
و اسم همسر حضرت لوط «والعة» بوده است...

به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند، البته خیانت آنها هرگز انحراف از جاده عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری آلوده به بی‌عفتی نشده است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ صریحاً آمده است، «ما بغت امرأة نبی قط»: «همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد» خیانت همسر «لوط» این بود که با دشمنان آن پیامبر ﷺ همکاری می‌کرد، و اسرار خانه او را به دشمن می‌سپرد، و همسر نوح نیز چنین بود.

تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر اسلام نیز ایجاب می‌کند که منظور از خیانت همین باشد^۳

۱. المحصول فی علم الاصول، فخر رازی، ج ۴، ص ۴۹۲
۲. فتح القدیر، ج ۵، ص ۲۵۶؛ اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۱۸۹؛ الامثال فی القرآن الکریم، ابن قیم، ج ۱، ص ۵۷؛ تفسیر زاد المسیر، ج ۸، ص ۳۱۴ و
۳. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۰۰

بنابراین شیعه و سنی اتفاق دارند که آیه مذکور ناظر به عملکرد عایشه و حفصه در افشای سر پیامبر است که آنان را وارد وادی کفر به خداوند کرد البته خیانت مطرح شده برای آنان همان افشای سر پیامبر است نه خیانت جنسی. با این وجود مرحوم قمی در مورد آیه مذکور می گوید:

منظور از سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَخَانَتَاهُمَا» چیزی به جز فاحشه نیست، و باید حدّ در خصوص فلان زن به خاطر آن چه در راه بصره از وی سر زده بود، اجرا شود. فلان مرد عاشق او بود، هنگامی که زن خواست به بصره برود، فلان مرد به وی گفت: حرام است که به بصره بروی بدون آن که یک محرم همراه تو باشد؛ بنابراین با فلان مرد ازدواج کرد.» «قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ... وَ اللَّهُ مَا عَنَى بِقَوْلِهِ فَخَانَتَاهُمَا إِلَّا الْفَاحِشَةَ - وَ لَيَقِيمَنَّ الْحَدَّ عَلَى فُلَانَةَ فِيمَا أَتَتْ فِي طَرِيقٍ - وَ كَانَ فُلَانٌ يُحِبُّهَا - فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى ... قَالَ لَهَا فُلَانٌ لَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَخْرُجِي مِنْ غَيْرِ مُحْرَمٍ فَزَوَّجَتْ نَفْسَهَا مِنْ فُلَانٍ قَوْلُهُ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ^۱

این سخن مرحوم قمی روایت نیست، بلکه کلام خودش است و ما در بالا روایتی از امام صادق علیه السلام آوردیم که ایشان خیانت عایشه و حفصه را افشای سر پیامبر بیان کردند نه خیانت جنسی، بنابراین این سخن مرحوم قمی منطبق با روایات نیست.

با این وجود در توضیح کلام مرحوم قمی طبق آنچه در روایات اهل سنت آمده است می توان گفت:

علمای اهل سنت نقل می کنند که پیامبر اسلام با زنی به نام قتیله ازدواج کرد، این زن پس از رحلت پیامبر مرتد شد و با عکرمه ازدواج کرد، ابوبکر از این قضیه خشمگین شد که چگونه ممکن است ام المومنینی ممنوعیت ازدواج پس

از پیامبر را نادیده بگیرد و با دیگری ازدواج کند؟

عمر به ابوبکر پاسخ داد که قتيله ابتدا مرتد شده و بعد ازدواج کرده است، او با ارتداد از عنوان ام المومنینی خارج شده و دیگر به عنوان ام المومنین و همسر پیامبر ازدواج نکرده تا نیازی به ناراحتی باشد!!! «أخبرنا المعلى بن أسد عن وهيب عن داود بن أبي هند أن النبي ﷺ توفي وقد ملك امرأة من كندة يقال لها قتيلة فارتدت مع قومها فتزوجها بعد ذلك عكرمة بن أبي جهل فوجد أبو بكر من ذلك وجدا شديدا. فقال له عمر: يا خليفة رسول الله إنها والله ما هي من أزواجه ما خیرها ولا حجبها ولقد برأها الله منه بالارتداد الذي ارتدت مع قومها.»^۱

بر این اساس می توان گفت که مرحوم قمی معتقد بوده است که عایشه وقتی بر علیه امیر مومنان علیه السلام لشکر کشی کرده و نصب و عداوت خود را ظاهر کرده است، از طریق اسلام و پیوند با پیامبر گرامی و ام المومنین بودن خارج شده است، چنان که ما در ذیل این قضیه را بررسی کرده ایم:^۲

بنابراین عایشه به عنوان همسر پیامبر و ام المومنین تن به ازدواج ممنوعه نداده تا بگوئیم همسر پیامبر چنین کاری کرده است، بلکه عایشه در ابتدا با نصب و عداوت نسبت به امیر مومنان از مسیر اسلام و ام المومنین بودن خارج شده و بعد ازدواج کرده است، مانند قتيله، بنابراین کلام مرحوم قمی ناظر به فردی که همسر پیامبر است، نمی باشد.

با این وجود علامه مجلسی در تبیین کلام مرحوم قمی می گوید:

شاید مقصود مرحوم قمی از «فاحشه» همان ازدواجش با طلحه است و مقصود از اقامه حد بر او، اقامه حد توسط قائم علیه السلام بر او در زمان رجعت باشد (بابت تهمتی که به ماریه زده است)، مقصود از فلان هم طلحه است، زیرا او در

۱. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۸، ص ۱۱۷؛ اسد الغابه، ج ۶، ص ۲۴۰

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12917

زمان حیات پیامبر اسلام به عایشه اظهار علاقه می‌کرد:

«إلا الفاحشة لعلها مؤولة بمحض التزويج قوله و ليقمين الحد أي القائم في الرجعة كما سيأتي و المراد بفلان طلحة كما مر ما يومئ إليه من إظهاره ذلك في حياة الرسول ﷺ»^۱

طبق توضیح علامه مجلسی هم کلام مرحوم قمی ناظر به ازدواج عایشه با طلحه بوده و منظور از حدی هم که بر عایشه اقامه می‌شود، ناظر به تهمت است که او به ماریه زده است که ما در ذیل در این رابطه توضیح داده‌ایم:^۲

در ذیل نیز طبق روایات اهل سنت توضیح داده‌ایم که طلحه در زمان حیات پیامبر اسلام قصد داشت که پس از رحلت پیامبر با عایشه ازدواج کند:^۳

البته عده‌ای از علما اساساً معتقدند که سخن مذکور ممکن است برای علی بن ابراهیم نباشد زیرا تمام آنچه در تفسیر قمی است، نوشته علی بن ابراهیم عالم بزرگ شیعه نیست، بلکه تنها تفسیر سوره فاتحه، بقره و کمی از آل عمران از ایشان است و بقیه آن از شاگرد ایشان ابوالفضل العباس می‌باشد.^۴

۷. آیا بعثت پیامبر اسلام در ابطح بوده و شیعه به دروغ ادعا دارد که در غار حراء بوده است؟

پرسش هفتم:

بعثت پیامبر در غار حراء یا ابطح؟!

در اینکه رسول خدا ﷺ در غار حراء خلوت می‌کرده شکی نیست، اما اینکه آغاز اعلام رسالتشان در غار حراء باشد نادرست است، بلکه ایشان در ابطح بوده و

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۲، ص ۲۴۱

2. https://t.me/Rahnamey_Behesht/14851

3. https://t.me/Rahnamey_Behesht/9874

۴. کلیات فی علم الرجال، سبحانی، ص ۳۰۱

همچنین تنها هم نبوده بلکه امیرالمؤمنین، و جناب جعفر و جناب حمزه علیهم السلام هم به همراه ایشان بوده‌اند و حضرت جبرائیل علیه السلام در همان دیدار نخست شهادت به نبوت پیامبر و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام داده است. و این خیلی تفاوت دارد در اینکه نقل کرده‌اند پیامبر در غار تنها بود و جبرئیل نازل شد...!!!

پاسخ:

علمای اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر گرامی اسلامی، وقتی که در غار حراء بودند، وحی بر ایشان نازل شد و مبعوث به رسالت شدند: «هو فی غار حراء فجاءه الملك...»^۱

در برخی از نقلهای شیعه نیز آمده است که مبعوث پیامبر گرامی اسلام در غار حراء بوده است.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده است:

«هنگامی که رسول خدا تجارت به شام را ترک کرد و هر آنچه خداوند از راه این تجارت‌ها به او ارزانی فرموده بود، بخشید، هر روز صبح به غار حراء می‌رفت و بر بلندای غار می‌رفت و از آنجا به آثار و نشانه‌های رحمت الهی، و به انواع شگفتی‌های رحمت و حکمت خداوند می‌نگریست و به کرانه‌های آسمان و زمین و دریاها و بیابان‌ها نگاه می‌کرد و از این نشانه‌ها عبرت می‌گرفت و از آن‌ها متذکر می‌شد و خداوند را به گونه‌ای شایسته عبادت می‌کرد. هنگامی که سن چهل سالگی را کامل کرد و خداوند به قلب ایشان نگریست و آن را بهترین و برترین و خاشع‌ترین و خاضع‌ترین قلب یافت، به درهای آسمان اجازه داد و باز

۱. اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۰۵؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۱۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۱۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۰

شدند و محمد بدان نگریست. و به فرشتگان اذن داد و آنان فرود آمدند و محمد بدان‌ها نگریست. و به رحمت امر فرمود و رحمت الهی از بطن عرش بر سر و پیشانی محمد فرود آمد و به جبرئیل روح امین احاطه شده به نور و طاووس فرشتگان نگاه کرد، و جبرئیل فرود آمد و بازوی پیامبر را گرفت و تکان داد و گفت: ای محمد بخوان. فرمود: چه چیز بخوانم؟ گفت: ای محمد بخوان اقرأ باسم ربك الذی خلق... سپس آنچه را که خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرده بود به پیامبر وحی نمود سپس به بالا رفت و محمد از کوه پایین آمد... **كَانَ يَعْدُو كُلَّ يَوْمٍ إِلَىٰ حِرَاءٍ يَصْعَدُهَا، وَيَنْظُرُ مِنْ قُلْلِهِ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَنْوَاعِ عَجَائِبِ رَحْمَتِهِ ... نَزَلَ مُحَمَّدٌ ﷺ مِنَ الْجَبَلِ - وَقَدْ عَشِيَهُ مِنْ تَعْظِيمِ جَلَالِ اللَّهِ، وَ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ كَبِيرِ شَأْنِهِ مَا رَكِبَهُ بِهِ الْحَمَىٰ وَ النَّافِضُ.**^۱

در نقل دیگری از ابن عباس آمده است:

«چون پیامبر با حضرت خدیجه ازدواج کرد و سنّ ایشان چهل سال تمام شد، روزی به سوی کوه حراء بیرون رفت. در آن جا جبرئیل علیه السلام برای آن حضرت ندا سر داد و بر ایشان پدیدار نشد... خدیجه از این خبر شادمان شد و عرض کرد: چون صبح فردا رسید، به همان جایگاهی که روز پیش او را در آن جا دیدی بازگرد. پیامبر فرمود: بله، چنین می‌کنم. ایشان خارج شد و ناگاه جبرئیل علیه السلام را با زیباترین چهره و خوش‌ترین بو مشاهده کرد. جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای محمد! پروردگارت تو را سلام می‌رساند و از برایت درود و بزرگداشتی ویژه می‌فرستد و می‌فرماید: تو فرستاده من به سوی انس و جنّ هستی، پس ایشان را دعوت کن تا مرا بپرستند و بگویند: هیچ‌خدایی جز الله نیست و محمد رسول اوست و علی ولیّ اوست...»

۱. تفسیر امام عسکری، ص ۱۵۷؛ حلیه الأبرار، ج ۱، ص ۶۶؛ مدینه معاجز، ج ۱، ص ۴۴۵؛ بحار

«قال ابن عباس: إن أول ما ابتدئ به رسول الله من الوحي الرؤيا الصالحة في النوم، و كان لا يرى رؤيا إلا جاءت كفلق الصبح؛ و لما تزوج بخديجة و كمل له من العمر أربعون سنة، قال: فخرج ذات يوم إلى جبل حراء، فهتف به جبرئيل...»^۱

همینطور روایاتی که می‌گویند وحی بر پیامبر زمانی نازل شد که ایشان بین کوهها بودند: «كَانَ بَيْنَ الْجِبَالِ» (اعلام الوری، ص ۳۶؛ قصص الانبیاء راوندی، ص ۳۱۷؛ كشف الغمه، ج ۱، ص ۸۷)، تاییدکننده نزول وحی بر پیامبر در غار حراء است، زیرا این غار در بین کوهها قرار دارد، چنان که در مورد غار حراء می‌نویسند: «غار حرا بر فراز کوهی قرار دارد که امروز جبل النور نامیده می‌شود. سابقا این کوه در خارج مکه بود؛ ولی امروز به سبب گسترش شهر مکه جبل النور و غار حرا در داخل مکه قرار دارد و پیمون آن از پای کوه تا فراز آن حدود یک ساعت به طول می‌انجامد. غار مزبور غار کوچکی است که گنجایش یک نفر ایستاده در حال عبادت و دو سه نفر نشسته را دارد؛ ولی در کنار آن محل نسبتا وسیعی است که جای نشستن گروهی است. جالب اینکه دو طرف غار باز است و هوای لطیفی در غار جریان دارد و در گرم‌ترین اوقات سال، انسان احساس گرما نمی‌کند و از همه گذشته، جای خلوت و مملوّ از روحانیت است. پیامبر اکرم ﷺ قبل از بعثت و حتی گاه بعد از بعثت برای دور ماندن از غوغای بت پرستان جاهل و جامعه مملوّ از خرافات آن عصر، به غار حرا می‌رفت و ساعتها و روزها به راز و نیاز با خدا می‌پرداخت و در اسرار آسمان و زمین می‌اندیشید. قابل توجه است که داخل غار اگر کسی رو به دهانه شمالی غار بایستد هم رو به کعبه ایستاده و هم رو به بیت المقدس. از پاره‌ای روایات استفاده می‌شود که پیامبر اکرم حتی بعد از نبوت گاهی به غار حراء می‌رفت و دور از اذیت و آزار مشرکان متعصب به عبادت و راز و نیاز با خدا می‌پرداخت و علی و خدیجه با آن حضرت بودند و

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۹۶؛ حلیه الأبرار، ج ۱، ص ۶۷

می دانیم نخستین شعاع وحی در همانجا درخشید^۱ همینطور در نهج البلاغه آمده است که امیر مومنان علیه السلام مساله نزول وحی بر پیامبر را مرتبط با غار حراء دانسته و می فرماید:

«از همان زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند کودکی که به دنبال مادرش حرکت می‌کند از او پیروی می‌کردم. هرروز نکته تازه‌ای از اخلاق برجسته خود برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم.

او در هرسال مدتی را در مجاورت غار حراء به سر می‌برد (و به عبادت خدا می‌پرداخت) من او را می‌دیدم و کسی دیگر او را نمی‌دید (و از برنامه عبادت او خبر نداشت و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد) در آن روز خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد، جز خانه پیامبر نبود تنها او و خدیجه در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم. من صدای ناله شیطان را در آغاز نزول وحی بر آن حضرت شنیدم و گفتم ای رسول خدا این ناله (از کیست و برای) چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است، زیرا از اینکه پیرویش کنند مأیوس شده است.

(سپس پیامبر به من فرمود:) تو آنچه را من می‌شنوم می‌شنوی و آنچه من می‌بینم می‌بینی (و چشم و گوش تو حقایق عالم غیب را درک می‌کند) جز اینکه تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر منی و در مسیر خیر و سعادت قرار داری!»

«لقد كان يجاور في كل سنة بجرأ فأراه، ولا يراه غيري. ولم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله صلى الله عليه وآله و خديجة وأنا ثالثهما. أرى نور الوحي و

الرسالة، و أشم ریح التّبوة»^۱

در مورد ابطح هم گفتنی است که «ابطح مکانی بین مگّه و منی است. این مکان امروزه جزء شهر مگّه است، میدان فعلی معابده و خیابان آن به سمت منی، ابطح قدیم است. از آن در باب حج سخن گفته شده است.»^۲

اشکال‌کننده با استناد به یک روایتی مدعی شده بود که اولین نزول وحی بر پیامبر در ابطح بوده است. روایت مذکور به نقل علامه مجلسی چنین است که پیامبر فرمود:

«در ابطح بر دست خود تکیه کرده خوابیده بودم و علی در جانب راست من و جعفر طیار در جانب چپ من و حمزه در پایین پای من خوابیده بودند ناگاه صدای بال جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را شنیدم و از صدای بال ایشان دهشتی مرا عارض شد پس شنیدم که اسرافیل به جبرئیل می‌گفت: بسوی کدامیک از این چهار نفر

مبعوث شده‌ایم؟ پس جبرئیل اشاره کرد بسوی من و گفت: بسوی این مبعوث شده‌ایم که محمد نام دارد و بهترین پیغمبران است، و آن که در جانب راست او خوابیده است برادر و وصی اوست و او بهترین اوصیای پیغمبران است، و آن که در جانب چپ او خوابیده است جعفر پسر ابو طالب است که با دو بال رنگین در بهشت پرواز خواهد کرد، آن دیگری حمزه است که سید شهیدان در روز قیامت»^۳

این روایت در مقام بیان اولین وحی نازل شده بر پیامبر نیست، زیرا روشن شد که اولین وحی در غار حراء بوده است و امیر مومنان علیه السلام هم تنها همراه پیامبر بوده

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۲. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۲۰

۳. حیاة القلوب، ج ۳، ص ۶۷۷

است و طبق نقل نهج البلاغه و نقلهای دیگر، در آغاز نزول وحی، جز علی و خدیجه علیها السلام، فرد دیگری به پیامبر ایمان نیاورده بود: «أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَا أَجَابَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَحَدٌ قَبْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ خَدِيجَةَ علیها السلام»^۱

بنابراین در توضیح روایت مذکور که سخن از ایمان آوردن افراد دیگری هم به میان آورده گفتمنی است:

مطابق سایر روایات: پس از نزول آغازین وحی و ایمان آوردن امام علی و حضرت خدیجه علیها السلام و آغاز دعوت پنهانی پیامبر اسلام به تدریج افراد دیگری نیز به پیامبر گرامی اسلام ایمان آوردند تا زمانی که سه سال دعوت پنهانی گذشت و پیامبر مامور به دعوت آشکارا شدند: «ثُمَّ أَسْلَمَتْ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ دَخَلَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ يُصَلِّي وَ عَلِيٌّ علیه السلام بِجَنْبِهِ - وَ كَانَ مَعَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام جَعْفَرٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو طَالِبٍ صَلِّ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ - فَوَقَفَ جَعْفَرٌ عَلَى يَسَارِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَبَدَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ بَيْنَهُمَا - فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي - وَ عَلِيٌّ وَ جَعْفَرٌ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَ خَدِيجَةُ يَأْتُمُونَ بِهِ - فَلَمَّا أَتَى لِذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ...»^۲

روایت مورد بحث در مورد ابطح می تواند ناظر به این نکته باشد که وقتی پیامبر اسلام در ابطح بودند و افرادی مسلمان شده بودند و سه سالی از دعوت گذشته بود، جبرئیل بر پیامبر مبعوث می شود و ماموریت اظهار و دعوت علنی را بر پیامبر عرضه می کند لذا مطابق نقل یعقوبی، پیامبر اسلام از ابطح دعوت علنی و آشکار خود را آغاز کرد: «ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا أُرْسِلَ فَاطْهَرُ أَمْرَهُ وَ أَقَامَ بِالْأَبْطَحِ...»^۳

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۸

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۸؛ سعد السعود، ص ۸۶؛ مرآة العقول، ج ۷، ص ۱۷۷

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴

۸. یکی از ملحدین مدعی شده است که جریان تنیده شدن تار عنکبوت بر غار ثور در جریان هجرت پیامبر اسلام جعلی بوده و این قضیه از یهودیان تقلید شده است؟

پرسش هشتم:

ژئوس ملحد مدعی شده است که جریان تنیده شدن تار عنکبوت بر غار ثور در جریان هجرت پیامبر اسلام جعلی بوده و این قضیه از یهودیان تقلید شده است که نقل کرده‌اند بر غاری که داوود در آن بود تار عنکبوت تنیده شد تا از گزند پادشاه در امان باشد!!!

پاسخ:

متأسفانه این سخنان نیز دروغی دیگر از ژئوس دروغگو برای فریب مخاطبینش است.

مؤلف کتاب فروغ ابدیت در جریان هجرت پیامبر می‌نویسد:

قیافه شناس معروف مکه، «ابو کرز» با ردّ پای پیامبر آشنا بود، روی این اصل تا نزدیکی غار آمد و گفت: خط مشی پیامبر تا این محل بوده است؛ احتمال دارد که او در غار پنهان شده باشد، کسی را مأمور کرد که به داخل غار برود. آن شخص هنگامی که برابر غار آمد، دید تارهای غلیظی بر دهانه آن تنیده شده و کبوتران وحشی در آنجا تخم گذارده‌اند. وی بدون اینکه وارد غار شود، برگشت و گفت: تارهایی در دهانه غار هست و حکایت از آن دارد که کسی آنجا نیست. این فعالیت، سه شبانه روز ادامه داشت و پس از سه روز تلاش جملگی مأیوس شدند و از فعالیت دست برداشتند. (این کرامت را عموم سیره نویسان در اینجا نقل کرده‌اند و نظر به بحث‌هایی که پیرامون معجزه، در سرگذشت ابرهه نموده‌ایم؛

نباید بی جهت این سلسله از کرامات را تأویل و یا تحریف کنیم»^۱
چنان که مولف کتاب فوق تصریح می‌کند، جریان مذکور را عموم سیره نویسان از بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند که ذیلاً به برخی از اسناد آن اشاره می‌شود:^۲

جریان مذکور در روایات شیعه نیز مورد نقل قرار گرفته است، چنان که علامه مجلسی می‌نویسد:

«به اسانید معتبره منقول است که: چون کفار قریش مطلع شدند که حضرت رسول ﷺ از ایشان پنهان گردیده، در طلب رسول خدا به هر سو جمعی را فرستادند و ابو جهل امر کرد که ندا کنند در اطراف مکه که: هر که محمد را بیاورد یا ما را نشان دهد که او در کجاست صد شتر به او می‌دهیم؛ پس ابو کرز خزاعی را طلبیدند که کار او این بود که نقش قدم هر کس را می‌شناخت و گفتند: ای ابو کرز! امروز است و امروز اگر برای ما کاری کردی همیشه از تو ممنون خواهیم بود، باید پی پای آن حضرت را پیدا کنی تا از پی بی آن برویم و معلوم کنیم به کجا رفته است، ابو کرز چون نقش قدمها را ملاحظه کرد گفت: این نقش پای محمد است و خواهر آن نقش پائی است که در مقام ابراهیم است - یعنی پای رسول خدا ﷺ شبیه است به پای ابراهیم خلیل عليه السلام - و نقش پای دیگری می‌نماید که کسی با او رفیق بوده است و آن دیگری می‌باید یا ابو قحافه باشد یا پسر او، و ایشان را از پی

۱. فروغ ابدیت، ص ۴۱۱ (متن و پاورقی)

۲. اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۷۰؛ الاصابه، ج ۵، ص ۴۳۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۶۰ «فرای کرز علیه نسج العنكبوت فقال هاهنا انقطع الاثر فانصرفوا» - امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۵۸؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۸۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷۶؛ سبیل الهدی، ج ۳، ص ۲۴۱؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۵۴؛ البدء و التاريخ، ج ۴، ص ۱۷۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۳؛ دلائل النبوة، ج ۲، ص ۴۸۲؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۷۷

بی آن نقش قدمها آورد تا به در غار رسانید، و چون به در غار رسیدند دیدند که به امر الهی و اعجاز رسول خدا ﷺ عنکبوت بر در غار تنیده است و یک جفت کبوتر - و به روایت دیگر: کبک - بر در غار آشیان و تخم گذاشته‌اند، چون این را دیدند گفتند: تا اینجا آمده است و داخل این غار نشده است اگر داخل غار می‌شد می‌بایست خانه عنکبوت خراب شود و مرغان رم کنند، یا به آسمان رفته است یا به زمین فرو رفته است...»^۱

دیگران از بزرگان شیعه نیز این جریان را روایت کرده‌اند:^۲

بنابراین جریان فوق مورد اتفاق روایات شیعی و سنی است و دلیل روشنی بر حقانیت پیامبر اسلام تلقی می‌شود، چنان که در تفسیر نمونه در این رابطه می‌خوانیم:

«اگر در حادثه هجرت پیامبر ﷺ درست بیندیشیم به این نکته برخورد می‌کنیم که آنها حد اکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام به کار بردند، و حتی پس از آنکه پیامبر از چنگال آنها بیرون رفت یکصد شتر که در آن روز سرمایه عظیمی بود برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افرادی بسیار بخاطر تعصب مذهبی و یا بدست آوردن این جایزه بزرگ کوه‌ها و بیابانهای اطراف مکه را زیر پا گذاردند، و حتی تا دم در غار آمدند ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک - چند تار عنکبوت - همه این طرح‌ها را نقش بر آب کرد، و با توجه به اینکه مسئله هجرت سر آغاز مرحله نوینی از تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود نتیجه می‌گیریم که خداوند بوسیله چند تار عنکبوت

۱. حیاة القلوب، ج ۴، ص ۸۴۲

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۶ «بَعَثَ اللَّهُ الْعَنْكَبُوتَ فَتَسَجَّتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ». اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۴۸؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ اثبات الهدی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۶۷۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۵۰؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۴ و...

مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد! این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می‌دهد که همواره خداوند برای در هم کوبیدن گردنکشان از ساده‌ترین وسائل استفاده می‌کرده گاهی از وزش باد، و زمانی از انبوه پشه‌ها، و گاهی از پرنده کوچک ابابیل، و مانند اینها، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی‌پایانش آشکار سازد، و او را از فکر طغیان و سرکشی باز دارد.^۱

ژوس مدعی شده است که جریان تنیده شدن تار بر غار در جریان داوود نبی علیه السلام نیز اتفاق افتاده آن زمانی که شائول پادشاه، داوود علیه السلام را دنبال می‌کرد و این قضیه در تورات، کتاب اول سموئیل فصل ۲۴ آمده است، در حالی که مجدداً دروغ می‌گوید و اتفاقاً در آدرس داده شده تصریح شده که داوود می‌توانست شائول را بر در غار بکشد اما این کار را نکرد و بعد در همان جای غار خود را به شائول نشان داد و شائول نیز از عملکرد خود پشیمان شد، چنان که تورات می‌گوید:

«آنگاه اوود برخاسته از غار بیرون آمد و شائول را از پشت سر صدا زده و گفت ای سرورم ای پادشاه. چون شائول به عقب نگریست داوود خم شده روی بر زمین نهاد و تعظیم کرد... و گفت در این روز به چشمان خود دیدی که چگونه خدا تو را امروز در غار به دست من تسلیم کرد، برخی گفتند تو را بکشم اما من بر تو رحم کرده گفتم دست بر سرور خود دراز نخواهم کرد زیرا که او مسیح خداوند است...»
در ادامه نیز دارد که شائول هم از کرده خود در دشمنی با داوود پشیمان شد و گفت که تو پادشاه اسرائیل خواهی شد.^۲

ژوس در کلیپ مورد اشاره نکاتی نیز در مورد آیه غار و همراهی ابوبکر با پیامبر و نزول سکینه مطرح می‌کند که ما در پاسخ ذیل در این رابطه بحث

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۴۸

۲. تورات، اول سموئیل، فصل ۲۴، شماره ۴-۲۲

مفصلی داشته‌ایم و پاسخ او را داده‌ایم^۱

۹. یکی از ملحدین شبهه کرده است که تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اسلام برای منحرف کردن ذهن مردم از جنگ بی حاصل تبوک بوده است؟
پرسش نهم:

ژئوس ملحد در کلیپی که اخیراً ساخته است، مدعی شده است که تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اسلام برای منحرف کردن ذهن مردم از جنگ بی حاصل تبوک بوده است و پیامبر برای آنکه بتواند از پاسخ سوالات و اشکالات مردم در مورد نتایج جنگ تبوک فرار کند به ناحق رفت مسجدی را تخریب کرد؟

پاسخ:

این سخنان بی مبنا و بی محتوا ارزش نقد کردن ندارد اما به هر حال توضیحاتی در این رابطه می‌دهیم.

در مورد علت جنگ تبوک و نتایج حاصله از این جنگ، توجه به این نکته لازم است که مرحوم قمی در مورد علت این جنگ روایت می‌کند:

«در مدینه این سخن را پراکندند که رومیان اجتماع کرده‌اند و با سپاهی عظیم در پی نبرد با رسول خدا می‌باشند. به گونه‌ای که هرقل با سپاهیان‌ش حرکت کرده است و قبایل غسان و جذام و فہرا و عامله را همراه آنان ساخته است و سپاهیان‌ش در بلقاء اردو زده‌اند و خود نیز در حمص فرود آمده است. با این خیر، رسول خدا به اصحابش فرمان داد که برای رفتن به سوی تبوک که در اطراف بلقاء قرار داشت، آماده گردند. و فرستادگانی به سوی قبایل اطراف خود و مکیان و مسلمانان قبایل خزاعه و مزینه و جهینه گسیل داشت و آنان را به جهاد برانگیخت...» «أَنَّ الصَّيَافَةَ كَانُوا يَقْدُمُونَ الْمَدِينَةَ مِنَ الشَّامِ مَعَهُمُ الدَّرْمُوكُ وَ

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5222

الطَّعَامُ وَ هُمُ الْأَنْبَاطُ فَأَسَاعُوا بِالْمَدِينَةِ أَنَّ الرُّومَ قَدِ اجْتَمَعُوا - يُرِيدُونَ غَزْوَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي عَسْكَرٍ عَظِيمٍ - وَأَنَّ هِرْقَلٌ قَدْ سَارَ فِي جُنُودٍ - رَحَلَتْ مَعَهُمْ عَسَانُ وَ جُدَامٌ [حِزَامٌ] وَ بَهْرَاءٌ [فَهْرًا] وَ عَامِلَةٌ وَ قَدْ قَدِمَ عَسَاكِرُهُ الْبَلْقَاءُ وَ نَزَلَ هُوَ جَمْصُ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَصْحَابَهُ بِالْتَّهَيُّؤِ إِلَى تَبُوكَ...»^۱

بر همین اساس برخی از مورخین در مورد علت و چرایی جنگ تبوک می نویسند:

«نفوذ و انتشار سریع اسلام، در شبه جزیره عربستان و پیروزی های درخشان مسلمانان در حجاز، با وسایل آن روز در خارج منعکس می شد و پشت دشمنان را به لرزه در آورده، رومیان را به فکر چاره می افکند. سقوط حکومت مکه و پیروی سران بزرگ حجاز تعالیم اسلام و دلاوریها و جان بازی های سربازان آیین توحید، امپراتور روم را بر آن داشت که با ارتش مجهز و منظم بر سر مسلمانان بتازد و آنان را غافل گیر سازد، زیرا با گسترش و نفوذ فوق العاده اسلام، پایه های حکومت خود را متزلزل دیده، از فزونی قدرت نظامی و سیاسی مسلمانان بیش از حد بیمناک بود.»^۲

در تفسیر نمونه نیز در مورد جنگ تبوک و نتایج آن می خوانیم:

«نفوذ سریع اسلام در جزیره عربستان سبب شد که آوازه پیامبر ﷺ در تمام کشورهای اطراف پیچد، و با اینکه تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر ﷺ که حجاز را در زیر یک پرچم بسیج کرده بود، آنها را از آینده کار خود بیمناک ساخت.

روم شرقی که هم مرز با حجاز بود فکر می کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت سریع اسلام باشد، لذا سپاهی در حدود چهل هزار نفر با اسلحه

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۰

۲. فروغ ابدیت، ص ۸۵۸

کافی و مجهز، آن چنان که درخور دولت نیرومندی همانند امپراطوری روم در آن زمان بود، گردآوری کرد، و در مرز حجاز متمرکز ساخت، این خبر وسیله مسافران به گوش پیامبر ﷺ رسید، و پیامبر برای اینکه درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد بی درنگ فرمان آماده باش صادر کرد سخنگویان پیامبر ﷺ در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر ﷺ را به گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آنها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود....

هنگامی که پیامبر ﷺ به تبوک رسید اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهامت و شجاعت عجیبی که در جنگها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود با خبر شدند، صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فرا خوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه، شایعه بی اساسی بیش نبوده است، چرا که از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسک و مجوزی نیز نداشت وحشت داشتند.

حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوک چند درس به دشمنان اسلام داد:

اولاً: این موضوع به ثبوت رسید که روحیه جنگی سربازان اسلام آن چنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.
ثانیاً: بسیاری از قبائل و امرای اطراف تبوک به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر ﷺ امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه آنان آسوده شد.

ثالثاً: امواج اسلام به داخل مرزهای امپراطوری روم نفوذ کرد و به عنوان یک واقعه مهم روز این صدا همه جا پیچید، و زمینه را برای توجه رومیان بهاسلام

فراهم ساخت.»^۱

برخی دیگر نیز در مورد فوائد و نتایج غزوه تبوک می نویسند:

«پیامبر، در این مسافرت پرمشقت با دشمن رو به رو نشد و نبردی نکرد، ولی یک سلسله بهره‌های معنوی و روانی عاید وی گردید که عبارتند از:

۱. حیثیت و اعتبار ارتش اسلام را بالا برد و عظمت و قدرت خود را در قلب‌های ساکنان حجاز و مرزبانان شام مستحکم کرد و دوست و دشمن فهمیدند که قدرت نظامی اسلام به جایی رسیده است که می‌تواند با بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان مقابله و به اصطلاح دست و پنجه نرم کند و رعب و هراسی در دل آنان بیفکند. انتشار این مطلب در میان قبایل عرب که روح عصیان‌گری و طغیان جزء خمیره آن‌ها بود، موجب شد که فکر طغیان و مخالفت را برای مدتی از مغز خود بیرون کرده و گرد این افکار نگردند. از این رو، پس از بازگشت پیامبر به مدینه نمایندگان قبایلی که تا آن روز سر تسلیم فرود نیاورده بودند، وارد مدینه شده و اسلام و اطاعت خود را ابراز داشتند، تا آنجا که سال نهم را «عام الوفود» نامیدند.

۲. مسلمانان با بستن پیمان‌های گوناگونی با مرزبانان حجاز و سوریه، ایمنی این منطقه را تأمین کرده، مطمئن شدند که سران آن‌ها با سپاه روم همکاری نخواهند کرد.

۳. در این بسیج عمومی، مؤمن و منافق از یک دیگر شناخته شد و تصفیة عمیقی در جمعیت مسلمانان به عمل آمد.»^۲

بنابراین هم علت جنگ تبوک معلوم است و هم نتایج حاصله از این جنگ و چنین نبود که این جنگ علت و فایده‌ای نداشته باشد و پیامبر برای منحرف

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۷۶

۲. فروغ ابدیت، ص ۸۷۷

کردن اذهان مسجد ضرار را تخریب بکند.

تخریب مسجد ضرار به دستور خداوند برای منهدم کردن پایگاه منافقینی بود که قصد داشتند مقر اقدامات خود بر علیه مسلمین را مسجد ضرار قرار دهند، چنان که خداوند در این رابطه فرمود:

«گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مومنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آنها سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته‌ایم اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند! - هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی، در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.» (توبه، آیه ۱۰۷-۱۰۸)

در ذیل بیشتر در مورد چرایی تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اسلام توضیح داده‌ایم:

نکته پایانی:

ژئوس به نقلی از کتاب مغازی واقدی استناد کرده است که پیامبر به دیگران می‌گفت که به جنگ تبوک بروید تا دختران رومی را به دست بیاورید!!!
این نقل واقدی بدون سند صحیح بوده و برای ما قابل قبول نیست و اساساً خود علمای اهل سنت تصریح کرده‌اند که واقدی در نقل حدیث دروغگو و کذاب بوده است و نقلهایش به خودی خود معتبر نیست.

«بخاری و ابوحاتم در مورد واقدی می‌گفتند متروک است و به نقلهای او توجه نمی‌شود، احمد در موردش می‌گفت احادیث رادگرگون می‌کند، ابوحاتم و نسائی می‌گویند وضع و جعل حدیث می‌کرده است، ابن راهویه می‌گوید او در نزد من از

جاعلان حدیث است، ابن معین گفته است او ثقه نیست، دارقطنی گفته است در او ضعف است، ابن خلکان گفته است او را در حدیث تضعیف کرده‌اند، یافعی گفته است، ائمه حدیث او را ضعیف می‌دانند، ذهبی نیز گفته است بر ترک نقلهای او اجماع است»^۱

در ذیل نیز مفصلاً و با استدلال به منابع شیعه و سنی توضیح داده‌ایم که هیچگاه پیامبر اسلام به خاطر غنائم به جهاد نمی‌رفت و دیگران راهم نهی می‌کرد که مبادا چنین باشد که برای به دست آوردن غنائم در مسیر جهاد قرار بگیرند:^۲

۱۰. آیا معاذ الله پیامبر اسلام با ام هانی ارتباط نامتعارف داشت و از خانه ام هانی به معراج رفت؟

پرسش دهم:

پیامبر اسلام از منزل خانمی به نام ام هانی شروع به سفر فضایی خود کرده است حال این پرسش پیش می‌آید که ام هانی کیست و چه نقشی در معراج محمد داشته است؟

ام هانی دختر ابوطالب و فاطمه بنت اسد بن هاشم. محمد قبل از ازدواج با خدیجه ام هانی را از ابوطالب خواستگاری کرده ولی به علت فقر مالی محمد ابوطالب با این وصلت مخالفت می‌کند.

و این داستان زمانی جالبتر میشود که رسول الله در منزل عشق سابقش که در آن زمان گیر می‌افتد و به دروغ مدعی میشود که به معراج رفته است!!!

۱. میزان الاعتدال، ج ۶، ص ۲۷۳؛ المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۳۵۴؛ الکاشف، ج ۳، ص ۶۵؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۳۶؛ الانساب، ج ۵، ص ۵۶۷؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۷؛ طبقات الحفاظ، ص ۱۴۹ (به نقل از الرسائل العشر، میلانی، ص ۴۷۵)

در اینجا باید از مسلمانان سوال کرد که چرا سکوی پرتاب ایشان به فضا در خانه ام هانی بوده است؟
مثلا چرا از منزل خودش و در کنار خدیجه نمیتوانسته به آسمانها برود!!!؟

پاسخ:

قرآن با صراحت تصریح می کند که پیامبر گرامی اسلام از مسجد الحرام به معراج رفتند نه از خانه افراد و بستگانشان، چنان که می فرماید:

«پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم» ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾ (اسراء، آیه ۱)

مفسرین می نویسند:

«آغاز این سیر (که مقدمه ای بر مساله معراج به آسمانها بوده و بعدا دلائل آن ذکر خواهد شد) «مسجد الحرام» در مکه و انتهای آن «مسجد الاقصی» در «قدس» بوده است. البته در اینکه پیغمبر ﷺ از کنار خانه کعبه به این سیر پرداخت و یا در خانه یکی از بستگانش بود، در میان مفسران گفتگو است، ولی بدون شک ظاهر آیه این است که مبدء سیر او مسجد الحرام بوده است.»^۱

«شروع معراج پیامبر ﷺ از بیرون مسجد الحرام مسلم نیست، و احتمال دارد که از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم، بنا بر این موضوع بحث در این آیه خود مسجد الحرام است.»^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۶۴

در روایات متعدد شیعه نیز تصریح شده است که شروع معراج پیامبر گرامی اسلام از مسجد الحرام بوده است و پیامبر در حجر اسماعیل خواب بودند که توسط جبرئیل بیدار شده و بر براق سوار شده و سیر آسمانی خود را آغاز کردند: «بینما أنا فی الحجر أتانی جبرئیل فنهزنی برجلی فاستیقظت فأخذ بضبعی فوضعی فی شیء کوکر الطیر فلما أطرت ببصری طرفة فرجعت إلی و أنا فی مکانی فقال أ تدری این أنت فقلت لا یا جبرئیل فقال هذا بیت المقدس بیت الله الأقصی» - «أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا إِنَّهُ سُرِّي بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَ عُرِجَ بِهِ فِي مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ مَسِيرَةَ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ فِي أَقْلٍ مِنْ ثُلْثِ لَيْلَةٍ حَتَّى أَنْتَهَى إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ» - «كُنْتُ نَائِمًا فِي الْحَجْرِ إِذْ أَتَانِي جَبْرَائِيلُ فَحَرَكَنِي تَحْرِيكًا لَطِيفًا... جَنَاحَانِ مِنْ جَوْهَرٍ يُدْعَى الْبُرَاقُ»^۱

در مورد ام هانی هم گفتنی است که نقل کرده‌اند که او در فتح مکه مسلمان شده است: «کان اسلام ام هانی يوم الفتح»^۲

در هنگامی که ام هانی مسلمان می‌شود، همسرش هییره مخزومی بر کفر خود باقی می‌ماند، لذا این دو از هم جدا می‌شوند.

پس از این جریان پیامبر گرامی اسلام برای تقویت روحیه ام هانی که تازه مسلمان شده و به خاطر اسلام از همسر سابقش جدا شده بود و نیز به جهت تحت پوشش قرار دادن و سرپرستی ام هانی، اقدام به خواستگاری از او می‌کند که ام هانی عذر می‌آورد که من فرزندان یتیمی را تحت پوشش دارم و می‌ترسم نتوانم حق همسری پیامبر اسلام را ادا کنم، به این دلیل درخواست ازدواج پیامبر

۱. سعد السعود، ص ۱۰۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۵۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۸؛

الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۰؛ اثبات الهداه، ج ۱، ص ۳۶۱؛ الیقین باختصاص مولانا علی رحمته بامره

المومنین، ص ۲۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۹۰

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۰

را اجابت نمی‌کند:

«حَطَبُ النَّبِيِّ ﷺ - أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُصَابَةٌ فِي حَجْرِي أَيَّتَامٌ وَلَا يَصْلُحُ لَكَ إِلَّا امْرَأَةٌ فَارِغَةٌ»^۱

بنابراین:

اولاً: معراج پیامبر اسلام از خانه ام هانی نبوده است بلکه از حجر اسماعیل بوده است.

ثانیاً: طبق روایت شیخ کلینی، قضیه خواستگاری پیامبر اسلام از ام هانی سالها پس از معراج اتفاق افتاده است، آن هم به دلیل دلجویی و تحت پوشش قرار دادن ام هانی که تازه مسلمان شده بود.

۱۱. آیا تاریخ وفات پیامبر اسلام در ماه ربیع است و مراجع شیعه به دروغ تاریخ وفات پیامبر را ماه صفر اعلام کردند؟

پرسش یازدهم:

تاریخ شهادت پیامبر ﷺ و کلاهی که بر سر عوام رفته است!!!

از جمله بدعتهای شوم مرجعیت شیعه که قرنهایست عوام الناس را سرکار گذاشته‌اند، تاریخ شهادت مرسوم پیامبر ﷺ نیز تاریخی ساختگی و انحرافی است.

تاریخ شهادت پیامبر ﷺ دوم ربیع است:

از طریق ابن خشاب نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن شصت و سه سالگی و در سال دهم هجرت از دنیا رفت. آن حضرت چهل سال در مکه اقامت گزید، در پایان چهل سالگی وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال در مکه باقی ماند و در سن پنجاه و سه سالگی به مدینه هجرت کرد و ده سال در آن اقامت نمود و در روز دوشنبه دو شب از ماه ربیع الاول گذشته بود که از دنیا

رفت!!!

پاسخ:

بزرگان مورخین شیعه تصریح کرده‌اند که تاریخ بیست و هشتم صفر سالروز شهادت پیامبر گرامی اسلام است، شیخ مفید و شیخ طوسی و... به این نکته تصریح کرده‌اند:

«وَ كَانَ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ لِلْيَلْتَيْنِ بَقِيَّتَا مِنْ صَفْرِ سَنَةِ اِحْدَى عَشْرَةَ مِنْ هِجْرَتِهِ وَ هُوَ اَبْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً.»^۱

در کتاب اعلام الوری نیز روایتی در این رابطه به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده که فرمود:

«جبرئیل گفت: ای محمد! این آخرین باری است که به دنیا می‌آیم. توفیق خواسته من از دنیا بودی. نیز فرمود: فاطمه سلام الله علیها پس از اینکه پیامبر از دنیا رفت فریاد زد و مسلمانان فریاد زدند و خاک بر سرهایشان ریختند. و پیامبر در بیست و هشتم صفر سال دهم هجرت وفات یافت.» «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام قَالَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام يَا مُحَمَّدُ هَذَا آخِرُ نَزْوِي إِلَى الدُّنْيَا إِنَّمَا كُنْتَ أَنْتَ حَاجَتِي مِنْهَا قَالَ وَ صَاحَتْ فَاطِمَةُ وَ صَاحَ الْمُسْلِمُونَ وَ صَارُوا يَصْعُونَ التُّرَابَ عَلَى رُءُوسِهِمْ وَ مَاتَ لِلْيَلْتَيْنِ بَقِيَّتَا مِنْ صَفْرِ سَنَةِ عَشْرٍ مِنْ هِجْرَتِهِ»^۲

علمای بزرگ شیعه بیان کرده‌اند که روایتی که می‌گوید سالروز شهادت پیامبر گرامی اسلام در روز دوم ربیع بوده است از روی تقیه و موافق نقلهای اهل سنت صادر شده باشد، چنان که شیخ عباس قمی می‌نویسد:

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۷۱؛ تاج الموالید،

ص ۷۱؛ قصص الانبیاء راوندی، ص ۳۱۷؛ البلد الامین، ص ۲۷۵؛ الوافی، ج ۳، ص ۷۲۳

۲. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۹

«بدان که اکثر علمای فریقین را اعتقاد آن است که ارتحال سید انبیاء ﷺ به عالم بقا، در روز دوشنبه بوده است، و اکثر علمای شیعی را اعتقاد آن است که آن روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است ... واقع شدن وفات آن حضرت در دوم ربیع الأول موافق با قول بعضی از اهل سنت است و از علمای شیعه کسی قائل به آن نشده، پس شاید این فخره از روایت محمول بر تقیّه باشد.»^۱

حدیث شناس برجسته یعنی علامه مجلسی نیز در مورد روایت دوم ربیع همین سخن را تکرار کرده و می‌گوید:

«به این قول کسی از علمای شیعه قائل نشده است، شاید محمول بر تقیّه بوده باشد»^۲

مورخین اهل سنت روز دوم ربیع را به عنوان روز وفات پیامبر گرامی اسلام نقل کرده‌اند: «کانت وفاته یوم الاثین لیلین خلتا من ربیع الاول»^۳

بنابراین روایت واقع شدن وفات پیامبر اسلام در دوم ربیع چون موافق اقوال اهل سنت است نمی‌تواند مورد

پذیرش ما باشد و طبق بیان امام صادق علیه السلام ما ماموریم که در هنگام تعارض، روایاتی را اخذ کنیم که خلاف نقلهای اهل سنت است: «مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فِيهِ الرَّسَادُ»^۴

۱۲. آیا پیامبر اسلام، زنان بی حجاب را نهی از منکر نمی‌کرد؟

پرسش دوازدهم:

-
۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۴۹
 ۲. جلاء العیون، ص ۱۲۱
 ۳. امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۴۱۲؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۵۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۶۸؛ دلائل النبوة، ج ۷، ص ۲۳۵
 ۴. الکافی، ج ۱، ص ۶۸

با توجه به بحث گشت ارشاد یک حدیثی در کتاب کافی است که اگر صحیح باشد نشان می‌دهد حجاب اجبار نبوده. در کتاب کافی جلد ۵، صفحه ۵۰۵ آمده است که زنی برهنه آمد خدمت پیامبر و از همسرش شکایت کرد که چرا با کنیزی بوده است اگر حجاب اجباری بوده است چرا پیامبر این زن را مجازات و توبیخ نکرد که برهنه از خانه بیرون آمده است. در روایت آمده برهنه حالا نگیم لخت بوده حداقل بی حجاب بوده اما پیامبر فقط به شوهر آن زن گفته زنان حساس هستند و حتی شوهر را مورد عتاب قرار نداده که چرا همسرت حجاب ندارد. اگر روایت ضعیف است دلیل ضعف سند را بیان کنید!!!

پاسخ:

چنان که مفصل بیان کرده‌ایم، حجاب حکم مسلم آیات و روایات است و حکومت اسلامی به دستور ائمه علیهم‌السلام موظف است که در جهت ترویج حجاب در جامعه و مقابله با بی حجابی بکوشد، در ذیل بخوانید:^۱

حال برخی برای زیر سوال بردن این حکم، شبهاتی پوشالی را مطرح می‌کنند که نمونه این شبهات مطلب فوق است که ظاهراً از کتابی که فردی بیسواد به نام ترکاشوند در این رابطه نوشته است، اقتباس شده است.

روایت مورد استناد از قرار ذیل است که عبد الرحمان بن الحجاج می‌گوید:

«رسول خدا نشسته بود ناگهان زن عریانی به خدمت آن حضرت آمد و در مقابل حضرت ایستاد و گفت: ای رسول خدا من زنا کرده‌ام. مرا پاک گردان. مردی از پشت سر او رسید و جامه و لباسی به دستش بود و بر سر او افکند. حضرت فرمود: این زن با تو چه نسبتی دارد؟ گفت: ای رسول خدا! او همسر من است و من با کنیز خود خلوت کردم و او از روی غیرت چنین کرد. حضرت فرمود: او را نزد خودت بگیر. سپس فرمود: وقتی غیرت بر زنی غالب می‌شود بالای وادی

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12585

را از پایین وادی تشخیص نمی دهد.»

«بَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَاعِدٌ إِذْ جَاءَتْ امْرَأَةٌ عُرْيَانَةٌ حَتَّى قَامَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي فَجَرْتُ فَطَهِّرْنِي قَالَ وَجَاءَ رَجُلٌ يَغْدُو فِي أَثَرِهَا وَالَّتِي عَلَيْهَا ثُوبًا فَقَالَ ﷺ مَا هِيَ مِنْكَ قَالَ صَاحِبَتِي يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَوْتُ بِجَارِيَتِي فَصَنَعَتْ مَا تَرَى فَقَالَ ضُمَّهَا إِلَيْكَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْعِزْرَاءَ لَا تُبْصِرُ أَعْلَى الْوَادِي مِنْ أَشْفَلِهِ»^۱

اولاً: این روایت برای افرادی که با معیار سندی در اعتبار سنجی روایات پیش می روند، قابل استدلال نیست، زیرا راوی روایت یعنی عبد الرحمان بن الحجاج در زمان امام رضا علیه السلام بوده است:^۲

این راوی بدون آنکه سلسله سند ارائه کند (رفعه) مستقیماً و به صورت مرفوع و مرسل از پیامبر اسلام روایت می کند، چنین روایتی که راویان آن ذکر نشده باشد از نظر رجالی ضعیف تلقی می شود، لذا علامه مجلسی در ذیل روایت تصریح می کند که این نقل ضعیف است:^۳

ثانیا: این روایت چه ارتباطی به آزادی حجاب دارد؟ پیامبر گرامی تصریح می کند که این زن چون غیرتی شده است گویی عقل خود را از دست داده است و در چنین حالتی بالای وادی را از پایین وادی تشخیص نمی دهد!!! بر پایه همین از دست دادن درک و شعور آن زن برهنه به نزد پیامبر آمده است و مدعی شده بود که زنا کرده است!!!

پیامبر به شوهرش امر می کند که وضعیت او را اصلاح کند آنجایی که فرمود: «ضمها اليك» «یعنی او را به نزد خودت بگیر» و مثلاً مانع این عملکرد او بشو. این که شوهر آن زن در صدد بوده است که حجاب زن را به او برگرداند و با

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۵

۲. زیادة المقال من معجم الرجال، ج ۱، ص ۵۷۹

۳. مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۳۱۶

پوششی به دنبال او راه افتاده بود: «التی علیها ثوبا» به روشنی ثابت می‌کند که در زمان پیامبر اسلام ﷺ حجاب لازم و اجباری بوده است، لذا آن شوهر در صدد پوشاندن همسرش بوده است و پیامبر اسلام هم به همسر آن زن امر می‌کند که زنش را در بر گیرد.

اما از آنجا که آن زن عقل و درکش را بر پایه غیرت از دست داده بود، دیگر پیامبر مستقیماً با آن زن برخورد نمی‌کند و وظیفه تحت پوشش قرار دادنش را به شوهرش می‌سپارد، زیرا افراد جنون زده در اسلام تکلیفی در تنبیه ندارند تا زمانی که هوشیار شوند: «ان القلم رفع عن ثلاث ... عن المجنون حتی یفیک»^۱
بنابراین روایت مورد استناد نه تنها با قانون حجاب ضدیتی ندارد، بلکه در تایید قانون حجاب هم می‌باشد.

۱۳. آیا پیامبر اسلام به رسالتش شک و تردید داشت؟

پرسش سیزدهم:

یکی شبهه کرد که در قرآن آمده که پیامبر به رسالتش شک داشته و خدا می‌گوید که اگر شک داری برو از اهل کتاب سوال بکن!!! آیا این قضیه واقعیت دارد!!!؟

پاسخ:

خداوند در آیه ۹۴ سوره یونس می‌فرماید:

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ «اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم تردید داری از آنها که پیش از تو کتب آسمانی را می‌خوانند سؤال کن، (بدان) به طور قطع، «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده، بنا بر این هرگز از تردید کنندگان

مباش»

در این آیه اگر چه مخاطب پیامبر است، اما در واقع مشرکین و کسانی که در رسالت پیامبر اسلام تردید می‌کردند، مقصود خداوند هستند که اگر در رسالت پیامبر شک و تردیدی دارند، بروند از اهل کتاب سوال کنند، زیرا چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم، نشانه‌های نبوت پیامبر اسلام در تورات و انجیل آمده است و شکاکان با رجوع به اهل کتاب می‌توانستند در این قضیه به یقین برسند:^۱

بنابراین مقصود اصلی آیه شکاکان از مشرکین و مردم هستند و خداوند اگر چه پیامبر را مخاطب قرار داده اما هدفش تفهیم شکاکین است و به اصطلاح «به در می‌گوید، دیوار بشنوند»: «ایک اعنی و اسمعی یا جاره»

لذا پیامبر اسلام ﷺ می‌فرمود که مقصود آیه من نیستم و به خداوند سوگند من هیچگاه در رسالتم شک نکردم و هیچگاه مامور به سوال کردن نشدم: «فوالله ما شک و ما سأل».^۲

امامان علیهم‌السلام هم می‌فرمودند که مقصود آیه پیامبر اسلام نیست، بلکه مقصود جاهلانی هستند که در رسالت پیامبر اسلام تشکیک می‌کردند: «فإن المخاطب بذلك رسول الله، ولم يكن في شك مما أنزل الله عز وجل، ولكن قالت الجهلة... فَسئَلِ الَّذِينَ يَفْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ بِمِحْضٍ مِنَ الْجَهْلَةِ»^۳

لذا در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

چون در آیات گذشته قسمتهایی از سرگذشتهای انبیاء و اقوام پیشین ذکر شده بود، و ممکن بود بعضی از مشرکان و منکران دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در صحت آنها تردید کنند، قرآن از آنها می‌خواهد که برای فهم صدق این گفته‌ها به اهل

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4312

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۹۴

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۳

کتاب مراجعه کنند، و چگونگی را از آنها بخواهند، چرا که در کتب آنها بسیاری از این مسائل آمده است.

ولی به جای اینکه روی سخن را به مخالفان کند، پیامبر را مخاطب ساخته چنین می گوید:

«اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردید هستی از آنها که کتب آسمانی را قبل از تو می خوانند بپرس» ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾

تا از این طریق ثابت شود که آنچه بر تو نازل شده حق است و از طرف پروردگار» ﴿لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾

«بنا بر این هیچگونه شک و تردید هرگز به خود راه مده» ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق بحث تازه و مستقلی را در باره صدق دعوت پیامبر ﷺ عنوان می کند و به مخالفان می گوید که اگر در حقانیت او تردید دارند، نشانه های او را که در کتب پیشین مانند تورات و انجیل نازل شده از اهل کتاب بپرسند.

شان نزولی که در بعضی از تفاسیر نقل شده (تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۶، صفحه ۲۲۷ ذیل آیه) نیز این معنی را تایید می کند و آن اینکه: جمعی از کفار قریش می گفتند: این قرآن از طرف خدا نازل نشده بلکه شیطان به محمد ﷺ القا می کند!، این سخن سبب شد که عده ای در شک و تردید فرو روند، خداوند با آیه فوق به آنها پاسخ گفت.

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که آیه حکایت از این دارد که پیامبر ﷺ در حقانیت آیاتی که بر او نازل می شد تردید داشت، و خداوند از طریق فوق تردید او را زایل کرد.

ولی با توجه به اینکه پیامبر ﷺ مساله وحی را با شهود و مشاهده دریافته بود، چنان که آیات قرآن حاکی از همین معنی است، شک و تردید در این مورد معنی نداشت، به علاوه این تعبیر رائج است، که برای تنبیه دوردستان افراد نزدیک را مخاطب می‌کنند و سخنی را القا می‌نمایند، این همان است که عرب با ضرب المثل معروف «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» (بتو می‌گویم ولی همسایه تو بشنو) از آن یاد می‌کند که نظیر آن را نیز در فارسی داریم، و این گونه سخن در بسیاری از موارد تاثیرش از خطاب صریح بیشتر است.

به علاوه ذکر جمله شرطیه، همیشه دلیل بر احتمال وجود شرط نیست، بلکه گاهی برای تاکید روی یک مطلب و یا برای بیان یک قانون کلی است، مثلاً در آیه ۲۳ سوره اسراء می‌خوانیم «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِنَّمَا يَبْغُنُ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا» «پروردگار تو فرمان داده که جز او را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از این دو نزد تو (توجه داشته باشید در این جمله مخاطب ظاهراً فقط پیامبر است) به پیری برسند هیچگاه کمترین سخن ناراحت کننده‌ای به آنها مگو».

با اینکه می‌دانیم پیامبر ﷺ پدرش را قبل از تولد و مادرش را در دوران طفولیتش از دست داد، با این حال حکم احترام به پدر و مادر به عنوان یک قانون کلی بیان شده است هر چند مخاطب ظاهراً پیامبر است.

و نیز در سوره طلاق می‌خوانیم «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ»: «ای پیامبر هنگامی که زنان را طلاق گفتید...» این تعبیر دلیل بر این نیست که پیامبر زنی را در عمرش طلاق گفته بلکه بیان یک قانون کلی است و جالب اینکه مخاطب در آغاز این جمله پیامبر است و در آخر جمله همه مردم.

و از جمله قرائنی که تایید می‌کند منظور اصلی در آیه مشرکان و کافران است، آیات پشت سر این آیه است که از کفر و بی‌ایمانی آنها سخن می‌گوید.

نظیر همین موضوع در آیات مربوط به مسیح دیده می شود که وقتی خداوند در روز رستاخیز از او می پرسد آیا تو مردم را به عبادت خویش و مادرت دعوت کردی؟! او صریحا این مساله را انکار می کند و اضافه می کند «**إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ**»: «اگر من چنین سخنی را گفته بودم تو می دانستی» (سوره مائده، آیه ۱۱۶)^۱

۱۴. آیا ادعای سلمان رشدی واقعیت دارد که شیطان بر پیامبر اسلام آیاتی را نازل می کرد؟

پرسش چهاردهم:

آیا ادعای سلمان رشدی واقعیت دارد که شیطان بر پیامبر اسلام آیاتی را نازل می کرد؟

پاسخ:

سلمان رشدی فرد مسلمان زاده هندی الاصل است که آلت دست آمریکا و اسرائیل شد و با تدوین کتاب آیات شیطانی و توهین و فحاشی به پیامبر اسلام ﷺ گور خود را با دست خود کند!

نکته مورد توجه در این رابطه نام کتاب است که به اسم آیات شیطانی نام گرفته است، یعنی آیاتی که شیطان بر پیامبر اسلام ﷺ نازل کرد که اشاره به جریان غرائق است که متاسفانه توسط علمای اهل سنت این قضیه نقل شده است.

نقل مذکور چنین است که سران قریش مانند «ولید»، «عاص»، «اسود» و «امیه» با پیامبر ملاقات و درخواست کردند که برای رفع اختلاف، طرفین خدایان یک دیگر را بپذیرند. در همین موقع، سوره «الکافرون» در پاسخ درخواست آنان نازل شد و پیامبر مأمور گشت که در پاسخ آن ها چنین بگوید: «**لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ**

* **وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ**؛ من آنچه را شما می پرستید عبادت نمی کنم و شما نیز پرستنده خدای من نخواهید بود. با این حال، پیامبر علاقه مند بود که با قریش کنار بیاید و با خود می گفت: ای کاش! دستوری نازل می گردید که فاصله ما را از قریش کمتر می ساخت. روزی در کنار کعبه با صدای دل نشین خود، سوره و النجم را می خواند؛ هنگامی که به این دو آیه رسید: **«أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ، وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ»**؛ مرا از «لات» و «عزّی» و «منات» (نام های بتان بت پرستان بودند) خبر دهید. ناگهان شیطان بر زبانش این دو جمله را جاری ساخت: **«تلك الغرائق العلی، منها الشفاعة ترجی»**؛ اینها غرائق عالی مقامند، شفاعت آن ها مورد رضایت است. « سپس باقی آیات را خواند. هنگامی که به آیه سجده رسید، خود پیامبر و تمام حاضران اعم از مسلمان و مشرک در برابر بت ها سجده کردند؛ جز «ولید» که بر اثر پیری موفق به سجده نشد. غلغله و شادی در مسجد بلند شد و مشرکان گفتند: «محمد» خدایان ما را به نیکی یاد کرده است. خبر صلح «محمد» با قریش به گوش مهاجران مسلمان حبشه رسید و این صلح وسیله ای شد که گروهی از آن ها از اقامتگاه خود (حبشه) برگشتند، ولی پس از بازگشت، دیدند، وضع دو مرتبه دگرگون شده و فرشته وحی بر پیامبر نازل شده و او را بار دیگر به پیکار با مشرکان مأمور ساخته و گفته است که این دو جمله را شیطان بر زبان تو جاری ساخته است و من هرگز چنین جمله هایی نگفته بودم.»

طبری عالم بزرگ اهل سنت این جریان را نقل می کند:^۱

سیوطی عالم دیگر اهل سنت هم این جریان را نقل می کند و می گوید علمای بزرگ دیگری از اهل سنت چون بزار و طبرانی و ابن مردویه و ضیاء با سندی که راویان آن ثقة هستند این جریان را نقل کرده اند: **«بسند رجاله ثقات»**^۲

۱. تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۱۸۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۵

۲. در المنثور، ج ۶، ص ۶۵

همین موضوع به صورت اشاره در کتاب بخاری نیز آمده و توسط شارحان کتاب تفصیل داده شده است:

«پیامبر برای سوره نجم سجده کرد و همراه با پیامبر، مسلمانان، مشرکان، جن و انس نیز سجده کردند» «سجد بالنجم و سجد معه المسلمون و المشركون و الجن و الانس»^۱

ابن حجر عسقلانی نیز تصریح می‌کند که قضیه آیات شیطانی در نزد اهل سنت ثابت و قطعی است: «دل ذلك على ان لها اصلا و قد ذكرت ان ثلاثه اسانيد منها على شرط الصحيح»^۲

متأسفانه مذهب جعلی اهل سنت است که موجب رشد سلمان رشدی‌ها می‌شود، اهل سقیفه به جای خوشحالی کردن از ترور سلمان رشدی باید فکری به حال این روایات و مذهب جعلی خودشان کنند تا اساسا سلمان رشدی رشد نکند!!!

علمای شیعه این جریان را از اساس باطل می‌دانند و در رد این داستان می‌نویسند:

«سازنده این داستان، تصور نکرده است که قرآن بر بطلان این داستان گواهی می‌دهد، زیرا خدای پیامبر به او نوید داده است که هرگز باطل در آن راه نخواهد یافت. چنان که می‌فرماید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾؛ (فصلت، آیه ۴۲) و نیز به او وعده قطعی داده که در تمام دوران تاریخ بشر، قرآن را از هرگونه پیشامد بد نگاه خواهد داشت. چنان که فرمود: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾. (حجر، آیه ۹)

با این حال، چطور رانده شده درگاه خدا (شیطان) توانست بر برگزیده خدا

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶۴

۲. فتح الباری، ج ۸، ص ۳۳۳

پیروز آید و در قرآن وی، باطلی را جای دهد و قرآنی را که اساس آن، مبارزه با بت پرستی است، مروج دستگاه بت پرستی سازد. شگفتا! سازنده این افسانه نغمه بسیار ناموزونی را در جای نامناسبی ساز کرده و در جایی بر توحید افترا بسته است که چند لحظه قبل، خود قرآن به تکذیب آن برخاسته است، زیرا خدا در همین سوره، چنین می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛ از روی هوس سخن نمی گوید، این قرآن نیست مگر وحیی که به او نازل شده است. (نجم، آیه ۳ و ۴)

خداوند چطور با این نوید قطعی، پیامبر خود را بی نگهبان می گذارد و اجازه می دهد که شیطان در دل و فکر او تصرف کند؟!

همینطور قرآن تسلط شیطان را بر بندگان واقعی خدا را نفی می کند؛ آنجا که می فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾؛ بر بندگان من تسلطی نداری. (حجر، آیه ۴۲) و باز می فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾؛ شیطان بر بندگان مؤمن و متوکل به خدا، تسلطی ندارد. (نحل، آیه ۹۹)^۱

در روایات اهل بیت علیهم السلام هم تاکید شده است که حجت‌های الهی در هنگام دریافت وحی دارای آرامش و وقاری هستند که یقین می کنند آنچه بر آنان نازل شده است وحی الهی است نه القائنات شیطانی لذا شیطان نمی تواند آنان را فریب دهد: «يلقى عليه السكينة - يعطى السكينة و الوقار - الا بالتوفيق»^۲

در ذیل دلائل متقنی عقلی و نقلی ارائه داده ایم که ثابت می کند که شیطان نمی تواند در وحی پیامبران مداخله و نفوذ کند:^۳

نکته دیگر آن است که سلمان رشدی در کتاب آیات شیطانی از یک بحث

۱. فروغ ابدیت، ص ۳۲۹

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۶

3. https://t.me/Rahnameye_Behesht/8836

علمی خارج شده است و روی به توهین و فحاشی به پیامبر گرامی اسلام آورده است، بنابراین نمی‌توان کار او را با آزادی بیان توجیه کرد، زیرا تهمت و فحاشی و اهانت با آزادی بیان متفاوت است، او اگر تنها بحث علمی می‌کرد علمای مسلمان هم پاسخ او را می‌دادند اما او پای را فراتر گزارده و فحاشی و اهانت به مقام پیامبر اسلام ﷺ کرده است، و از این طریق با حمایت دولتهای معاند با اسلام دشمنی و عناد ورزیده است لذا باید با او برخورد شود و به جرم فحاشی به پیامبر اسلام ﷺ مستحق اعدام و مرگ است، چنان که روایتی است که امام باقر علیه السلام می‌فرماید؛

مردی از قبیله هذیل رسول خدا را ناسزا می‌گفت، به رسول خدا خبر رسید و گفت کسی هست که (زبان او را کوتاه کند؟) و با او برخورد کند؟ دو تن از انصار مدینه برخاستند و گفتند: یا رسول الله، ما آماده ایم. آن دو به راه افتادند تا به محل آن مرد رسیدند و سراغ او را گرفتند تا در نیمه راه مرتع او را دریافتند که برای سرکشی به گوسفندانش می‌رفت، به او نزدیک شدند و سلام نگفتند، آن مرد پرسید: شما که هستید و نام شما چیست؟ گفتند: تو فلانی فرزند فلانی هستی؟ آن مرد گفت: بلی. آن دو از شتر پیاده شدند و گردن او را زدند.

(راوی می‌گوید) من به ابو جعفر باقر علیه السلام گفتم؛

«بفرمائید که اگر در این روزگار ما کسی یافت شود که رسول خدا را ناسزا بگوید، باید او را بکشند؟ ابو جعفر گفت: اگر به جان خود نترسی، باید او را بکشی»

«إِنَّ رَجُلًا مِنْ هَذِيلٍ كَانَ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقَامَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ - فَقَالَ نَحْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ - فَأَنْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا عَرَبَةَ فَسَأَلَا عَنْهُ فَإِذَا هُوَ يَتَلَقَى عَنَمَهُ فَقَالَ مَنْ أَنْتُمْمَا وَمَا اسْمُكُمَا فَقَالَا لَهُ أَنْتَ فَلَانُ بْنُ فُلَانٍ قَالَ نَعَمْ فَتَزَلَا فَضْرَبَا عُنُقَهُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ - فَقُلْتُ لِإِبْنِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَرَأَيْتَ

لَوْ أَنَّ رَجُلًا الْآنَ سَبَّ النَّبِيَّ ﷺ أَ يُقْتَلُ قَالَ إِنْ لَمْ تَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ فَاقْتُلْهُ^۱

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«مَنْ سَبَّ نَبِيًّا قُتِلَ» «کسی که به پیامبری، ناسزا گوید، کشته می شود»^۲

در نقل دیگری از امام رضا علیه السلام آمده است:

«کسی که از محمد یا یکی از اهل بیتش به بدی یاد کند و چیزی هایی بگوید که شایسته آنان نیست، و به آنان طعن بزند، قتلش واجب است» «أَنَّهُ مَنْ ذَكَرَ السَّيِّدَ مُحَمَّدًا ﷺ أَوْ وَاحِدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ [بِالسُّوَاءِ وَ] بِمَا لَا يَلِيْقُ بِهِمْ أَوْ الظَّغْنِ فِيهِمْ ﷺ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ»^۳

علمای اهل سنت تصریح کرده اند که اگر کسی به پیامبر گرامی اسلام سب کند و بغض و کینه و دشمنی ورزد و دشنام دهد، باید کشته شود، حتی اگر مسلمان باشد: «ان ساب الرسول يقتل ولو اسلم»^۴

لذا امام خمینی به خوبی فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد و فرمود:
به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم مؤلف کتاب «آیات شیطانی» که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است ان شاء الله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۶۷

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۲۲.

۳. الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۲۲

۴. المجموع، نووی، ج ۱۹، ص ۴۲۷؛ الدر المختار، حصفکی، ج ۴، ص ۴۲۲؛ حاشیه رد المختار،

ابن عابدین، ج ۱، ص ۶۰۴؛ فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۶۹

خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد.»^۱

یا در بیانیه‌ای دیگر، دفتر مرحوم امام خمینی چنین منتشر کرد:
«[رسانه‌های گروهی استعماری خارجی به دروغ به مسئولین نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند که اگر نویسنده کتاب آیات شیطانی توبه کند حکم اعدام درباره او لغو می‌گردد. امام خمینی علیه السلام فرمودند:].

این موضوع صد در صد تکذیب می‌گردد. سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است با جان و مال تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به ذرک واصل گرداند. [حضرت امام اضافه کردند:].

اگر غیر مسلمانی از مکان او مطلع گردد و قدرت این را داشته باشد تا سریعتر از مسلمانان او را اعدام کند، بر مسلمانان واجب است آنچه را که در قبال این عمل می‌خواهد به عنوان جایزه و یا مزد عمل به او بپردازند.»^۲

این که مرحوم امام خمینی می‌گوید حتی اگر سلمان رشدی توبه هم کند باز هم باید کشته شود از این جنبه است که او مصداق مرتد فطری گشته است و مطابق روایات توبه مرتد فطری پذیرفته نمی‌شود و باید کشته شود:^۳

در ذیل در رابطه با چرایی این حکم بیشتر توضیح داده‌ایم:^۴
چنان که گفتیم حرکت سلمان رشدی خارج از بحث آزادی بیان و بحث علمی بود، او با همراهی دولتهای معاند در صدد ضربه زدن به اسلام و دسیسه بر علیه اسلام با توهین و فحاشی به پیامبر اسلام بود، لذا مستحق مرگ و مجازات

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۲

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۸

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۳ به بعد «ابواب حد المرتد»

می باشد، چنان که برخی می نویسند:

با این حال عجیب نیست که دشمنان اسلام و مخصوصاً مستشرقان معاند سرمایه‌گذاری زیادی روی این روایت (غرائق) کرده و آن را با آب و تاب نقل کرده‌اند، و دیدیم در این اواخر نویسنده‌ای از تبار شیاطین را وادار کردند کتابی تحت عنوان «آیات شیطانی» بنویسد، و با تعبیرات بسیار موهن و زننده ضمن یک داستان تخیلی نه تنها مقدسات اسلام را زیر سؤال برد، بلکه حتی نسبت به انبیاء بزرگی که همه ادیان آسمانی برای آنها احترام قائلند (همچون ابراهیم علی نبینا و آله علیه السلام) اهانت کند.

و باز عجیب نیست که متن انگلیسی این کتاب با سرعت عجیبی به زبانهای مختلف کفر ترجمه شود و در دنیا پخش گردد، و هنگامی که امام خمینی علیه السلام فتوای تاریخی خود را دائر بر مرتد بودن نویسنده این کتاب یعنی «سلمان رشدی» و لزوم قتل او صادر کردند، چنان حمایتی از ناحیه دولتهای استعماری و دشمنان اسلام از نویسنده کتاب شد که در دنیا سابقه نداشت، این حرکت عجیب، حقیقت را روشن ساخت که سلمان رشدی در این کار تنها نبوده، و مسأله از تألیف یک کتاب ضد اسلامی فراتر است، و در واقع توطئه‌ای است که از سوی غرب استعمارگر و صهیونیستها برای کوبیدن اسلام طراحی شده و جداً پشت سر آن ایستاده‌اند.

ولی ایستادگی محکم امام خمینی علیه السلام در فتوای خود، و ادامه راهش از سوی جانشینان او، و پذیرش این فتوای تاریخی از سوی غالب توده‌های مسلمین جهان، سبب ناکامی توطئه‌گران گشت، و تا این تاریخ که ما این بحث را می نویسیم نویسنده کتاب مزبور در اختفای کامل به سر می برد و از سوی دول استعماری دقیقاً مراقبت می شود، و ظاهراً مجبور است تا آخر عمر چنین زندگی

کند، و شاید به دست خود آنها به قتل برسد تا از این رسوائی نجات یابند.»^۱

مقام معظم رهبری نیز به این نکته اشاره کرده و می‌گوید:

«آن روزی که استکبار، ماجرای سلمان رشدی را علم کرد، برای همین بود که شاید بتواند از راه آن موجود حقیر سیه‌روز و سیه‌رو و کتاب شیطانی او، به روحیه‌ی مسلمانان لاف‌در بخشی از دنیا لطمه بزند. با دشنام و بدگویی در این کتاب، شاید بتوانند قدری مسلمانان را تضعیف کنند. همین عمل، وبال جانشان شد. عکس‌العمل امام در مقابل این توطئه، آن‌چنان قاطع و کوبنده بود که همه‌ی آن‌ها را غافلگیر کرد. آنان خواستند با نشر و بزرگ کردن آن کتاب، روحیه‌ی مسلمانان را تضعیف کنند. شاید شماها ندانید، ولی من دیده بودم؛ چون مجلات را برای من می‌آوردند. یکی، دو ماه بود که این کتاب در مطبوعات دنیای غرب مخصوصاً مجلات امریکایی آن‌چنان تبلیغ می‌شد که هرکسی نگاه می‌کرد، می‌فهمید این یک توطئه است. لزومی ندارد که یک کتاب را هرچند هم که خوب باشد این قدر بزرگ کنند، در مجلات بنویسند، راجع به آن رپرتاژ بدهند، از فروشش بگویند، از ناشرش بگویند، از مطالبش بگویند، خلاصه کنند و عکس و فیلم بگیرند، اینجا و آنجا پخش کنند و همه به مسلمانان بخندند! هرکسی می‌فهمید که این کار، عادی نیست. با جنجال، این کتاب را وسط انداختند، شاید بتوانند با آن، روحیه‌ی مسلمانان را تضعیف کنند و بشکنند.»^۲

در پایان گفتنی است که برخی مطرح کرده‌اند که مگر اسلام با ترور مخالف

نیست، پس چگونه از ترور سلمان رشدی حمایت می‌کنید!!!

در پاسخ می‌گوییم بله، اسلام با ترور مخالف است:^۳

۱. پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۶۷

۲. بیانات، ج ۱۲، ص ۲۸. (۱۳۶۹/۰۳/۱۵)

۳. الکافی، ج ۷، ص ۳۷۵

اما باید توجه داشت که ترور در لغت به ترساندن و ارباب و وحشت میان مردم معنا شده است که مناسب است با قتلی که به صورت پنهانی و بدون اطلاع قبلی صورت می‌گیرد.^۱

همینطور «ولف» فیلسوف آمریکایی ترور را عبارت از به کار بردن غیر مشروع خشونت می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم عبارت است از به کار بردن غیر مشروع زور و خشونت برای رسیدن به اهداف خاص، لذا استفاده مشروع از قدرت و زور داخل در مفهوم ترور نیست»^۲

سایت ویکی‌پدیا نیز ترور را استفاده غیر قانونی از خشونت و ترساندن می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم استفاده غیرقانونی از خشونت یا ارباب است، به خصوص علیه غیر نظامیان، برای دنبال کردن اهداف سیاسی است»^۳

بنابراین ترور دو رکن اساسی دارد:

۱- به صورت پنهانی و ارباب باشد چرا که در ترور عنصر پنهان کاری نهفته است - ۲- به صورت استفاده غیر قانونی از خشونت و قدرت باشد.

حال اگر قتلی صورت گیرد که به صورت قانونی و مشروع بوده و از قبل هم به صورت عمومی اعلام شده باشد که مثلاً دیگر جان فلانی که مجرم است، حرمتی ندارد، چون دو رکن ترور در آن نیست، ناپسند محسوب نمی‌شود.

در مورد سلمان رشدی نیز تروری محقق نشده است، زیرا پنهان کاری رخ

۱. فرهنگ کامل انگلیسی، فارسی؛ دکتر عباس آریان‌پور، ج ۵، ص ۵۷۰۹؛ فرهنگ علوم سیاسی،

احمد شاملو، ص ۵۶۳

۲. الارهاب، مصطفی مصباح، ص ۴۴

3. <https://b2n.ir/q29817>

نداده است و علنا اعلام کرده‌ایم که هر جا سلمان رشدی را ببینیم می‌زنیم و نیز استفاده غیر مشروع از قدرت نیست، زیرا سلمان رشدی فحاشی و اهانت به مقدسات اسلامی کرده است و هر جامعه‌ای حکم به برخورد با افراد هنجارشکن و توهین‌کننده به مقدسات می‌کند و بین توهین و آزادی بیان فرق می‌گذارد و افراد جوامع مختلف حاضر نمی‌شوند که بپذیرند دیگران به بهانه آزادی بیان به آنها و مقدساتشان توهین و فحاشی کنند، بلکه با چنین افرادی برخورد می‌کنند بنابراین سلمان رشدی با فحاشی و اهانت و دشمنی که در کتاب آیات شیطانی به پیامبر اسلام نثار کرده است، عملاً با مسلمین اعلان جنگ کرده است و دشمن حربی مسلمین محسوب می‌شود، مسلمین هم اعلام کرده‌اند که سلمان رشدی دشمن ما است و جانش احترامی ندارد و هر جا ببینیم حتی با حربه و نیرنگ و پنهانی او را می‌کشیم، و از آنجایی که چون بر این قضیه اعلان عمومی صورت گرفته است و استفاده از خشونت هم در این رابطه مشروع است، لذا مفهوم ترور مصداق پیدا نمی‌کند.^۱

آنچه در مورد سلمان رشدی در آمریکا توسط جوان مجاهد لبنانی مصداق پیدا کرده است نیرنگ در برابر دشمن حربی است که مطابق روایات ما چنین نیرنگ زدن جایز است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«به درستی که علی علیه السلام می‌فرمود: «اگر پرندگان، مرا بُرَبَایند، برایم دوست داشتنی‌تر است از این که چیزی را به پیامبر خدا نسبت دهم که نفرموده است. از پیامبر خدا شنیدم که در روز [جنگ] خندق می‌فرمود: «جنگ، نیرنگ است»

«الإمام الباقر علیه السلام: إِنْ عَلَيَّا علیه السلام كَانَ يَقُولُ: لَأَنْ تَخَطَّفَنِي الطَّيْرُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا لَمْ يَقُلْ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي يَوْمِ الْخَنْدَقِ:

الْحَرْبُ خُدْعَةٌ^۱

امام علی علیه السلام در یکی از حکمت‌های خود فرمود:

«در نبرد، به نیزنگ خویش بیشتر اعتماد کن تا به نیرویت، و [نیز] به پرهیز و احتیاط خود، شادمان‌تر باش تا به کارزار و دلیری ات؛ چرا که جنگ، جنگ بی‌باکان، و غنیمتِ محتاطان است.»

«كُن فِي الْحَرْبِ بِحِيلَتِكَ أَوْثَقَ مِنْكَ بِشِدَّتِكَ، وَبِحَدْرِكَ أَفْرَحَ مِنْكَ بِبَجْدَتِكَ؛ فَإِنَّ الْحَرْبَ حَرْبُ الْمُتَهَوَّرِ، وَغَنِيمَةُ الْمُتَحَدِّرِ»^۲

۱۵. پیامبر اسلام با آن علم غیبش نمی‌دانسته که امراض روانی و ضعف عقل و ضعف بینایی اساساً مسری نیست! چه برسد به آنکه بخواهد از طریق شیر مادر یا دایه به کودک منتقل شود!؟

پریش پانزدهم:

معاند شبهه کرده و می‌گوید پیامبر اسلام با آن علم غیبش نمی‌دانسته که امراض روانی و ضعف عقل و ضعف بینایی اساساً مسری نیست! چه برسد به آنکه بخواهد از طریق شیر مادر یا دایه به کودک منتقل شود؟!!!!

پاسخ:

مطابق روایات ویژگی‌ها و صفات شخصیتی و خصوصیات زن شیرده از طریق تغذیه شیر به فرزند منتقل می‌شود، لذا کسی را باید برای شیر دهی انتخاب کرد، که مشکلات اخلاقی و جسمانی خاصی نداشته باشد.

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«کودکان خود را از شیر زنان بدکاره و دیوانه دور نگه دارید؛ چرا که شیر،

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۶۲

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۲

«و ویژگی های دایه را [سرایت می دهد.]. «فَإِنَّ اللَّبْنَ يُعَدِي»^۱

یا فرمود:

«از زن احمق، درخواست شیر دادن [به فرزند] نکنید؛ چرا که شیر
و ویژگی های دایه را [سرایت می دهد و فرزند، شباهت به [صاحب] شیر می برد؛

یعنی در حماقت و نادانی، همانند دایه می شود. «لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ؛ فَإِنَّ
اللَّبْنَ يُعَدِي...»^۲

یا فرمود:

«از زن احمق و زنی که چشمش ضعیف بوده است و آب ریزش دارد،
درخواست شیردهی نکنید؛ چرا که شیر [ویژگی های دایه را] سرایت می دهد.»^۳

خوراکی ها و میوه ها و گوشت ها بر روی اخلاقیات انسان و نیز برخی از
ویژگی های جسمانی انسان تاثیر می گذارد، چنان که یافته های علمی این نکات
را تایید می کند؛^۴

و ما نیز در ذیل در این رابطه بحث مفصلی داشتیم؛^۵

و مطابق روایت مورد بحث هم شیر مادر و دایه که غذای نوزاد است هم بر
اخلاقیات نوزاد تاثیر می گذارد و هم بر برخی از ویژگی های جسمانی او و امروزه
نیز علم تاثیر غذا بر خلقیات و ویژگی های جسمانی را تایید کرده است و این
تاثیر از باب تاثیر تغذیه بر انسان است نه از باب مسری بودن یا نبودن یک
بیماری.

بنابراین هیچ مانعی برای پذیرش روایت مذکور نیست و روایت مورد بحث

۱. الخصال، ص ۶۱۵، ح ۱۰ تحف العقول، ص ۱۰۵، مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۴۷۹، ح ۱۶۵۵

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳

۳. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۴، ح ۶۷

4. <https://b2n.ir/e19400>

5. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14380

موافق با یافته‌های علمی امروز نیز می‌باشد، چنان که برخی از محققین در تایید روایت مورد بحث، مفصلاً یافته‌های علمی بر صحت تاثیر شیر مادر بر اخلاقیات و ویژگی‌های جسمانی نوزاد و انتقال ویژگی‌های مادر و دایه به نوزاد را ذکر و مورد بحث قرار می‌دهند: «و هذا الحديث يعطي بعدا علميا دقيقا ما تعرّفت إليه البشرية إلا بعد جهد متواصل من الأبحاث العلمية. و نشير إلى ما دلت عليه المعطيات العلمية ليتضح للقارئ عوامل انتقال العدوى»^۱

ما اصلا فرض بگیریم که علم به حکمی که روایت مورد بحث بیان می‌کند، هنوز نرسیده است، آیا این عدم رسیدن و کشف نکردن می‌تواند گواه بر باطل بودن ادعای مطرح شده در روایت باشد!!!

روشن است که پاسخ منفی است زیرا بسیاری از چیزها است که هنوز علم به آن نرسیده است، چنان که «الکسیس کارل» می‌نویسد:

«به خوبی واضح است که مساعی تمام علومی که انسان را مورد مطالعه قرار داده است، تا کنون به جایی نرسیده، و شناسایی ما از خود هنوز نقایص زیادی در بر دارد»^۲

جالب این است که او به همین دلیل نام «انسان موجود ناشناخته» را برای کتاب با ارزش خود انتخاب کرده است، وقتی شناخت انسان از خودش تا این حدّ محدود باشد وضع دانش او درباره سایر جهان هستی روشن است.

بر همین اساس برخی از محققین می‌نویسند:

«معلومات فعلی انسان نسبت به مجهولات او بسیار کم و بی ارزش است و در پیرامون هر مسأله حل شده علمی، هزاران مسأله مجهول وجود دارد که به تدریج با مجاهدات فراوان دانشمندان پرده از روی آنها برداشته می‌شود. به راستی

۱. إعجاز القرآن في ما تخفيه الأرحام، ص ۴۷۷

۲. انسان موجود ناشناخته، ص ۵

اگر بخواهیم نسبت معلومات و مجهولات کنونی را با هم مقایسه کنیم، نتیجه آن یک کسر فوق العاده کوچکی می‌شود که با صفر فاصله زیادی ندارد.

از همه چیز نزدیک‌تر به خود ما، حیات و زندگی ماست و باید با کمال تأسف اعتراف کرد که هنوز از حقیقت آن کمترین اطلاعی نداریم. یکی از دانشمندان می‌گوید زندگی و کیفیات حیاتی جانداران، مانند دریای وسیع و پهناوری است که ما فقط از دور، پرتوی از امواج آن را مشاهده می‌کنیم.

الکسیس کارل - دانشمند بزرگ فرانسوی - در کتاب انسان موجود ناشناخته می‌گوید: «انسان در واقع یک مجموعه سرا پا راز و ابهام است که نمی‌توان او را به سادگی درک کرد.» و در جای دیگر می‌گوید: «در واقع جهل ما از خود، زیاد و هنوز نواحی وسیعی از دنیای درونی ما ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که محققین و مطالعه‌کنندگان زندگی انسان، طرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند»^۱.

بنابراین صرف کشف نشدن واقعیتی توسط یافته‌های تجربی نمی‌تواند دلیل بر انکار آن واقعیت تلقی شود.

۱۶. برده ساختن مجدد یک برده پس از آزادیش توسط پیامبر اسلام؟

پرسش شانزدهم:

پیامبر اسلام برده‌ای را که به وصیت صاحبش آزاد شده بود، مجدد به بردگی در آورد و در بازار برده فروشان فروخت:

«أَعْتَقَ رَجُلٌ مِّنَّا عَبْدًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ، فَدَعَا النَّبِيَّ بِهِ، فَبَاعَهُ»

ترجمه: از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: مردی از ما برده‌ی خویش را پس از مرگ خویش آزاد کرد. اما پیامبر آن برده را فراخواند و او را فروخت.^۲

۱. آفریدگار جهان، ص ۲۳۲

۲. منبع: صحیح البخاری، حدیث ۲۵۳۴

سوال از مال‌کشان مسلمان: پیامبری که این چنین وقیحانه برده‌ی تازه آزاد شده را به قید بردگی برمی‌گرداند چگونه می‌تواند مدعی لغو تدریجی برده‌داری باشد؟؟؟
پاسخ:

متأسفانه معاند جاهل با استدلال اشتباه به روایت فوق بر اسلام و پیامبر گرامی اسلام اشکال وارد کرده است لذا ما بر آن شدیم که پاسخ معاند را دهیم و الا ما ملزم نیستیم که از روایات کتاب دروغین صحیح بخاری دفاع کنیم. در روایت فوق از تعبیر «عن دبر» استفاده شده است، یعنی سخن از برده‌ای است که به عنوان برده «مدبر» شناخته می‌شود. در توضیح برده مدبر می‌نویسند: «تدبیر: مشروط کردن آزادی برده به وفات مولّا. تدبیر، از اسباب آزادی برده و عبارت است از اینکه مولّا آزادی برده خود را به وفاتش مشروط کند، مانند اینکه به برده‌اش بگوید: تو آزادی پس از وفات من. چنین برده‌ای «مدبر» نامیده می‌شود.... برده تدبیر شده پس از مرگ مولّا از ثلث مال او آزاد می‌شود»^۱

بنابراین برده مدبر، برده‌ای است که به وصیت مولایش پس از مرگ مولّا آزاد می‌شود، چنان که امام صادق علیه السلام هم به این نکته تصریح کردند: «فَإِنَّ الْمُدَبَّرَ حُرٌّ إِذَا مَاتَ سَيِّدُهُ وَهُوَ مِنَ الثُّلُثِ»^۲

روشن شد که برده مدبر، برده‌ای است که مولی گفته پس از مرگ من آزاد باشد، حال اگر مولی در زمان حیاتش که هنوز برده مدبر در ملکیت او است، گرفتار مشکل مالی شدید شود که مثلاً مجبور شود برده مدبر را که قرار بود بعد از مرگش آزاد شود را بفروشد، تکلیف چیست، آیا مولی می‌تواند برده مدبر خود را بفروشد!!!

۱. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۱۹

۲. تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۲۵۹

در روایات ما آمده است که مولی این اختیار را دارد که اگر گرفتاری مالی برایش پیش آمد، برده مدبر خود را بفروشد تا با پول حاصل آن مشکل خود را رفع کند:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ دَبَّرَ مَمْلُوكَهُ ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَى التَّمَنِ قَالَ إِذَا احتَاجَ إِلَى التَّمَنِ فَهُوَ لَهُ يَبِيعُ إِنْ شَاءَ وَإِنْ شَاءَ أَعْتَقَ فَذَلِكَ مِنَ التَّلْثِ.»^۱

روایت مورد استناد معاند از صحیح بخاری نیز ناظر به همین معنا است، که مولی برده اش را برده مدبر کرده بود یعنی قرار بود پس از مرگش آزاد شود، اما قبل از آزادی و در زمان حیات خود مولا، مولایش گرفتاری مالی پیدا کرد و نیاز شده بود که برده مدبر خود را بفروشد، پیامبر هم برده اش را فروخت و پولش را هم برای صاحب برده فرستاد، چنان که مسلم نیشابوری همان روایت را که بخاری به صورت خلاصه نقل کرده است، مفصل تر به همان گونه که بیان کردیم، نقل کرده است که جابر می گوید:

«مردی از انصار برده اش را مدبر کرده بود که پس از مرگش آزاد شود، (اما گرفتار مشکل مالی شد) و مالی جز همان برده نداشت، خبر این جریان به پیامبر رسید و پیامبر گفت که چه کسی این برده را از من می خرد؟ نعیم بن عبدالله به هشتصد درهم آن برده را خرید، پیامبر هم پولش را به صاحب برده از انصار داد»

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ أَعْتَقَ غُلَامًا لَهُ عَنْ دُبْرٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ. فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَقَالَ «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي؟ فَاشْتَرَاهُ نَعِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِمِائَةِ دَرَاهِمٍ. فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ.»^۲

بنابراین و بر خلاف تصور معاند بیسواد، پیامبر برده ای را پس از آزادی دو مرتبه برده نکرد، بلکه برده مذکور هنوز برده بود و تنها قرار بود که بعد از مرگ

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۱۱۷

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۸۹

صاحبش آزاد شود، اما این حکم جوازی جعل شده است که اگر ارباب برده در زمان حیاتش گرفتاری مالی شدیدی پیدا کرد، بتواند برده مدبرش را بفروشد و آن انصاری نیز گرفتار مشکلی مالی شد و پیامبر هم برده اش را به وکالت از آن انصاری فروخت و پولش را هم به آن مرد انصاری داد.

در مورد برنامه اسلام برای آزاد سازی تدریجی بردگان، در ذیل پاسخ مفصلی داده‌ایم^۱!

۱۷. پاسخ به شبهه معاند در مورد جنگ بنی المصطلق و ازدواج پیامبر با جویریة؟!

پرسش هفدهم:

آیا می‌دانستید پیامبر اسلام ناجوانمردانه و بدون اعلام قبلی به کفار حمله می‌کرد و زنان و کودکانشان را به بردگی می‌گرفت؟!

از ابن عون روایت است که گفت: من برای نافع نامه‌ای فرستادم و از وی در باب دعای قبل از جهاد پرسیدم. او در جواب من نوشت: در اول اسلام بود که پیامبر ناگهان بر بنی مصطلق تاخت؛ در حالی که آنان غافل بودند و حیوانات آنان بر سر آب بود. مردان جنگی آنان را کشت و زنان و اطفالشان را به اسارت گرفت. در همین روز جویریة، دختر حارث سهم پیامبر شد. این موضوع را عبدالله بن عمر به من گفته است که در آن وقت در همان لشکر بود. (صحیح مسلم - حدیث شماره ۱۱۷۳۰!!!)

پاسخ:

ما این نقلهای اهل سنت را جعلی و تحریف شده می‌دانیم و طبق سخن امام صادق علیه السلام معتقدیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هیچگاه به صورت پنهانی و شبانه بر دشمن حمله نمی‌کرد:

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9613

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا بَيَّتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَدُوًّا قَطُّ لِنِيْلًا»^۱

و طبق نقل علمای شیعه، دشمن از حمله پیامبر اسلام در جنگ بنی المصطلق آگاه بود و همین امر سبب شد که عده‌ای از آنان از جنگیدن با پیامبر انصراف دهند، چنان که علامه مجلسی می‌نویسد:

«شیخ طبرسی و شیخ مفید و دیگران روایت کرده‌اند که قبیله بنی المصطلق بر سر چاهی منزل داشتند که آن را «مریسع» می‌گفتند و سرکرده ایشان حارث بن ابی ضرار بود، پس قوم خود را با گروه دیگر جمع کرد که به جنگ رسول خدا ﷺ بیاید، چون خبر به حضرت رسید متوجه جنگ او شد ... چون خبر توجه حضرت به ایشان رسید اکثر عربها که با حارث جمع شده بودند ترسیدند و پراکنده شدند و حضرت در مریسع با ایشان مقاتله نمود»^۲

این جنگ پیامبر اسلام هم جنگی دفاعی و برای دفع شر و توطئه دشمن بود، چنان که می‌نویسند:

«بنی المصطلق، تیره‌ای از قبیله خزاعه‌اند که با قریش هم جوار بودند. گزارش‌هایی به مدینه رسید که «حارث بن ابی ضرار» رئیس قبیله، در صدد جمع کردن سلاح و سرباز است و می‌خواهد مدینه را محاصره کند. پیامبر گرامی، بسان مواقع دیگر تصمیم گرفت فتنه را در نطفه خفه کند. از این رو یکی از یاران خود به نام «بریده» را برای تحقیق رهسپار سرزمین قبیله یاد شده کرد. وی به صورت ناشناس با رئیس قبیله تماس گرفت و از جریان آگاه شد. سپس به مدینه برگشت و گزارش را تأیید کرد. در این موقع، پیامبر با یارانش به طرف قبیله «بنی المصطلق» حرکت کرد و در کنار چاه «مریسع» با آن‌ها روبه‌رو شد. جنگ میان دو دسته آغاز شد. جانبازی مسلمانان و رعبی که در دل قبایل عرب افتاده بود،

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۴

۲. حیاة القلوب، ج ۴، ص ۱۰۷۳

سبب شد که پس از زد و خورد کوتاهی با کشته شدن ده نفر از دشمن و یک نفر از مسلمانان، - آن هم به طور اشتباهی - سپاه دشمن متفرق شوند.^۱

کسانی هم که در این جنگ اسیر شدند، آزاد شدند و ازدواج پیامبر هم با جویریة به درخواست خود دختر رئیس قبیله آن هم پس از آزادی او بود، چنان که علامه مجلسی از شیخ مفید نقل می‌کند:

«جویریة دختر حارث بن ابی ضرار را علی علیه السلام سبی کرد و به خدمت حضرت آورد ... پس پدرش بعد از مسلمان شدن بقیه قوم به خدمت پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! دختر من زن کریمه‌ای است و سزاوار نیست که او را اسیر کنند، حضرت فرمود: برو و او را مخیر گردان هرچه او اختیار کند ما به آن عمل می‌کنیم، گفت: احسان کردی، پس به نزد دختر خود آمد و گفت: ای دختر! قوم خود را رسوا مکن، آن نیک اختر گفت: من اختیار خدا و رسول می‌کنم؛ پس پدر او را دشنام داد و برگشت و حضرت او را آزاد کرد و نکاح کرد. چون خبر این ازدواج به مردم رسید گفتند: این قبیله رابطه مصاهرت نسبت به آن جناب بهم رسانیدند، آنچه از زنان قبیله ایشان به غنیمت گرفته بودند که قریب به صد خانه می‌شدند همه را آزاد کردند، پس هیچ زن بر قوم خود مبارک نبود مثل او.» **«وَجَاءَ إِلَيْهَا أَبُوهَا فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتِي لَا تَفْضَحِي قَوْمَكَ فَقَالَتْ لَهُ قَدِ اخْتَرْتُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. فَقَالَ لَهَا أَبُوهَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ وَفَعَلَ فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعَلَهَا فِي جُمْلَةِ أَزْوَاجِهِ»^۲**

مورخین اهل سنت هم متعرض آزادی اسیران جنگ بنی المصطلق شده‌اند، چنان که می‌نویسند:

«سرانجام همه اسیران بنی مصطلق از زن و مرد به گونه‌ای آزاد شدند و به

۱. فروغ ابدیت، ص ۶۵۱

۲. حیاة القلوب، ج ۴، ص ۱۰۷۳؛ الارشاد، ج ۱، ص ۱۱۹

قبیله خود بازگشتند»^۱

جویریة هم بسیار از ازدواج با پیامبر خوشحال بود، چنان که علامه مجلسی به نقل از مرحوم طبرسی نقل می‌کند:

«جویریة گفت: چون لشکر پیغمبر بر سر ما آمدند در مریسع شنیدم که پدرم می‌گفت: لشکری بر سر ما آمدند که ما طاقت مقاومت ایشان نداریم، و من نظر کردم آن قدر از مردم و اسب و سلاح به نظر من آمد که وصف نمی‌توانم کرد از بسیاری، چون مسلمان شدم و حضرت مرا تزویج کرد و برگشتیم دیدم مسلمانان آن قدر نبودند که من دیده بودم، دانستم که آن رعبی بود که خدا در دل‌های مشرکان انداخته بود؛ و گفتم: پیش از آمدن حضرت به سه شب خواب دیدم که گویا ماه از طرف مدینه حرکت کرد و چون به نزدیک من رسید به دامن من فرود آمد، من خواب را به کسی نگفتم، و چون اسیر شدم از خواب خود بسیار امیدوار بودم پس اثر خواب ظاهر شد و پیامبر مرا آزاد کرد و با پیامبر ازدواج کردم» «رَأَيْتُ قَبْلَ قُدُومِ النَّبِيِّ بِثَلَاثِ لَيَالٍ كَأَنَّ الْقَمَرَ يَسِيرُ مِنْ يَثْرِبَ حَتَّى وَقَعَ فِي حَجْرِي فَكْرَهُتُ أَنْ أُخْبِرَ بِهَا أَحَدًا مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا سَبِينَا رَجَوْتُ الرُّؤْيَا فَأَعْتَقَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَزَوَّجَنِي.»^۲

پیامبر گرامی اسلام هم با انگیزه سیاسی درخواست جویریة را پذیرفت و با او ازدواج کرد، چنان که برخی در تحلیل این ازدواج می‌نویسند:

«ازدواج، راهی برای پیوند قبایل:

یکی از آداب بسیار مهم زندگی در عصر جاهلیت، انتساب به قبایل بود و در صورت پیوند یک نفر از یک قبیله با فردی از قبیله دیگر رابطه جدیدی بین آن دو قبیله برقرار می‌شد. ازدواج با دختر رئیس قبیله‌ای می‌توانست پیمان عملی بین

۱. فروغ ابدیت به نقل از سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۵، و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة)، ص ۹۴.

دو قبیله باشد یا لااقل می‌توانست بین دو قبیله پیوند دوستی برقرار کند و طایفه‌ای که هر لحظه ممکن بود به جان یکدیگر بیفتند به این طریق در صلح و امنیت به سر برند.

با این حکمت در تعدد زوجات در عصر جاهلیت، نکته برخی از ازدواج‌های پیامبر ﷺ روشن می‌شود.

ازدواج پیامبر با جویریة دختر رئیس قبیله بنی مصطلق باعث شد تا مسلمانان، آن قبیله را از خویشاوندان پیامبر بدانند و تمامی اسیران آنان را آزاد سازند و لذا از خوشحالی ازدواج پیامبر با دختر رئیس قبیله، تمامی افراد قبیله به اسلام می‌گرویدند.^۱

۱۸. شکنجه کردن کنانه بن ربیع برای گرفتن اعتراف توسط پیامبر اسلام!؟

پرسش هجدهم:

شکنجه دردمنشانه «کنانه بن ربیع» توسط پیامبر اسلام!

پیامبر اسلام به خاطر پیدا کردن محل اختفای گنج، دست به شکنجه فجیع

یک یهودی می‌زند:

کنانه بن ربیع را پیش حضرت رسول آوردند و او صاحب کنز بنی النضیر بود حضرت رسول گفت مالهایی که در نزد توست حاضر کن او قبول نکرد پس او را به زیر داد که وی را عذاب کن تا اقرار کند یک یهودی گفت که من او را در فلان خرابه دیدم که آمد و شد میکرد رسول فرمود تا آن خرابه را شکافتند و مال بسیار بیرون آوردند و زرهای دیگر را از او طلبیدند اقرار نکرد پس او را شکنجه کردند مگر نیامد آن گه او را به محمد مسلمه دادند تا او را به عوض برادر و عم خود که در قلعه کشته بود قصاص کرد (منبع: تفسیر منهج الصادقین / تألیف ملا فتح الله کاشانی / جلد ۸،

پاسخ:

کنانه بن ربیع از بزرگان یهودیان خیبر بود که به جرم ترور برخی از افسران اسلام، اعدام شد.

یکی از جنگ‌هایی که میان پیامبر گرامی و یهودیان اتفاق افتاد، جنگ خیبر بود.

جرم بزرگی که یهودیان خیبر داشتند این بود که تمام قبائل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلامی تشویق می‌کردند و سپاه شرک با کمک مالی یهودیان خیبر، در یک روز از تمام نقاط مختلف عربستان حرکت کرده و خود را به مدینه رساندند و جنگ احزاب را صورت دادند.

ناجوانمردی یهودیان خیبر پیامبر گرامی را بر آن داشت که این کانون خطر را بر چیند و همه را خلع سلاح کند، زیرا بیم آن می‌رفت که این ملت لجوج و ماجراجو بار دیگر با صرف هزینه‌های سنگین، بت پرستان عرب را بر ضد مسلمین برانگیزند و صحنه نبرد احزاب بار دیگر تکرار شود.^۱

از موقعی که یهودیان «بنی النضیر» از مدینه رانده شدند و در خیبر سکنا گزیدند، صندوق تعاونی مشترکی برای امور همگانی و هزینه‌های جنگی و پرداخت خون‌بهای کسانی که به دست افراد قبیله «بنی النضیر» کشته می‌شدند تشکیل داده بودند. گزارش‌های رسیده به پیامبر حاکی بود که این اموال در اختیار «کنانه» شوهر «صفیه» است. پیامبر «کنانه» را احضار کرد و خواستار تعیین جایگاه این صندوق گردید. او اصل مطلب را انکار کرد و گفت. هرگز از چنین امری آگاهی ندارم. دستور توقیف «کنانه» صادر و قرار شد، در این باره

اطلاعات بیشتری به دست آورند. تحقیقات مأموران برای پیدا کردن جای این اموال آغاز شد. سرانجام یک نفر گفت: من فکر می‌کنم که جای این گنج فلان نقطه خاص (خرابه) باشد، زیرا من در ایام جنگ و پس از آن، شاهد رفت و آمد زیاد «کنانه» به این محل بودم. پیامبر بار دیگر کنانه را خواست و گفت: می‌گویند: جای صندوق در فلان جا است، اگر در آنجا گنج به دست آید، شما کشته خواهی شد. او باز خود را به بی‌اطلاعی زد. به دستور پیامبر حفاری در آن آغاز گردید و گنج «بنی النضیر» به دست سربازان اسلام افتاد. اکنون باید «کنانه» به سزای اعمال خود برسد، او علاوه بر جرم کتمان چنین امری، یکی از افسران اسلام را ناجوان‌مردانه ترور کرده بود، یعنی سنگ بزرگی را غافل‌گیرانه بر سر «محمود بن مسلمه» افکنده و او را کشته بود. پیامبر برای اخذ انتقام و ادب کردن سایر یهودیان - که بار دیگر با حکومت اسلامی از در حيله و تزویر و دروغ وارد نشوند - او را به دست برادر مقتول داد و برادر مقتول او را به انتقام برادر خویش گشت. «کنانه» آخرین فردی بود که به جرم ترور یک سردار بزرگ به قتل رسید.^۱

آنچه در مورد کنانه بن ربیع و اعدام او در کتابهای تاریخی برای ما قابل قبول است، در همین اندازه که بیان شد مورد قبول است، بنابراین ادعای شکنجه کنانه برای اقرار کردن به جای گنج، برای ما قابل قبول نیست، زیرا مستند اصلی این سخن، روایات جعلی اهل سنت است و اگر برخی علمای شیعه هم این نقل را بیان کرده‌اند به نقل از علمای اهل سنت بوده است:

«فأمر رسول الله ﷺ الزبير بن العوام، فقال: «عذبه حتى تستأصل ما عنده». فكان الزبير يقده بزنده في صدره، حتى أشرف على نفسه، ثم دفعه رسول الله ﷺ إلى محمد بن مسلمة، فضرب عنقه بأخيه محمود بن مسلمة»^۲

۱. فروغ ابدیت، ص ۷۴۳

۲. سبل الهدی والرشاد، ج ۵، ص ۱۳۲ و السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۴۲ و ۴۳ عن تاریخ الأمم و

مرحوم سید جعفر عاملی، مورخ تحلیلگر معاصر هم به این نقل با دیده شک و تردید نگاه می‌کند و می‌گوید که این نقل زعم و وهم اهل سنت است: «یزعمون: أن النبي ﷺ قد أمر الزبير بتعذيب كنانة»^۱

شیعه معتقد است که تهدید و شکنجه متهم برای اقرار و اعتراف جایز نیست، لذا برخی می‌نویسند:

«تهدید و کتک زدن متهم یا تنگ گرفتن بر او هنگام بازجویی جایز نیست. اگر شخص در بازجویی مجبور به اقرار شود، اقرار او از نظر شرع اعتبار ندارد بنابراین اگر بر اثر تهدید، به چیزی اقرار کند که موجب حد می‌شود، مانند زنا یا سرقت، حد بر او جاری نمی‌شود»^۲

امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی که هنگام لخت کردن یا زندان کردن او یا از سر ترس و یا تهدید اقرار کند، حد بر او جاری نمی‌شود»

«مَنْ أَقْرَ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَخْوِيفٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حُدَّ عَلَيْهِ»^۳

امام صادق علیه السلام هم می‌فرمود که دست سارقی که از روی اجبار و شکنجه اعتراف کرده است، قطع نمی‌شود: «لَمْ تُقَطَّعْ يَدُهُ لِأَنَّهُ اعْتَرَفَ عَلَى الْعَذَابِ»^۴

۱۹. پیامبر اسلام معتقد بود که افراد سیاه پوست وارد بهشت نمی‌شوند؟!!

پرسش نوزدهم:

الملوک، ج ۲، ص ۳۰۲ و عن البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۴۴ و عن السيرة النبوية لابن هشام،

ج ۳، ص ۸۰۰ و السيرة النبوية لابن كثير، ج ۳، ص ۳۷۴.

۱. الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ط - جديد)، ج ۱۸، ص ۵۲

۲. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۴

۳. قرب الاسناد، ص ۵۴؛ الكافي، ج ۷، ص ۲۶۱

۴. الكافي، ج ۷، ص ۲۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۶۱

بر اساس سخن پیامبر اسلام: دائم الخمر وارد بهشت نمیشود و نه متکبر و نه شخص بسیار سیاه و نه دیوث و نه مأمور شرطه [امنیت] و نه قاطع رحم و نه قدری؟!^۱

پاسخ:

وهابی به روایتی از کتاب خصال استناد کرده است که مطابق آن پیامبر گرامی اسلام فرمودند:

«بِإِسْنَادٍ لَهُ يَرْفَعُهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مُدْمِنٌ حَمْرٍ وَلَا سَكِيرٌ وَلَا عَاقٍ وَلَا شَدِيدُ السَّوَادِ وَلَا دَيْوُثٌ وَلَا قَلَّاعٌ وَهُوَ الشَّرْطِيُّ وَلَا زُتُوْقٌ وَهُوَ الْخُنْثَى وَلَا حَيُوفٌ وَهُوَ التَّبَّاشُ وَلَا عَشَّارٌ وَلَا قَاطِعٌ رَحِمٍ وَلَا قَدْرِيٌّ.»

«دائم الخمر و مست کننده و عاق شده و شدید السواد و بی غیرت و کارگزار سلطان (جائر) و مخنث و کفن دزد و عشر دهنده و قطع رحم کننده و قدری مسلک در بهشت داخل نمی شوند.»^۱

شیخ صدوق پس از نقل این روایت می گوید:

«منظور از شدید السواد، کسی است که با این که سن زیادی دارد، ولی هیچ یک از موهای سر و صورتش سفید نشده است» «قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه يعني بشديد السواد الذي لا يبيض شيء من شعر رأسه ولا من شعر لحيته مع كبر السن»^۲

اگر مطابق ترجمه وهابی از این روایت، «شدید السواد» را فرد سیاه پوست معنا کنیم و نتیجه بگیریم که سیاه پوستان وارد بهشت نمی شوند، در این صورت این روایت برای ما قابل قبول نیست، زیرا در آیات قرآن و سنت متواتر تصریح شده

۱. خصال، ج ۲، ص ۴۳۶

۲. همان مدرک

است که ملاک ورود به بهشت تنها تقوا است، نه تفاوت‌های نژادی و پوستی و رنگی.

قرآن می‌گوید؛

«ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است» **﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾** (حجرات، آیه ۱۳)

پیامبر گرامی فرمود:

«خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاه پوست مگر به تقوا»
«يا ايها الناس! الا ان ربكم واحد و ان اباكم واحد، الا لا فضل لعربي على عجمي، و لا لعجمي على عربي، و لا لاسود على احمر، و لا لاحمر على اسود، الا بالتقوى»^۱

لقمان حکیم از کسانی است که مورد مدح قرآن قرار گرفته است تا جایی که یک سوره به نام او نازل شده است. در بعضی از تواریخ آمده است که لقمان غلامی سیاه از مردم سودان مصر بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت.^۲

بنابراین سیاه پوستان هم وارد بهشت می‌شوند، روایت مذکور چون خلاف این ادله است برای ما قابل قبول نیست، زیرا به فرموده امام صادق علیه السلام، روایتی را که خلاف قرآن و سنت باشد، نمی‌پذیریم: **«لا تصدق علينا الا ما وافق كتاب الله و**

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۴۲؛ المیزان، ج ۱۸، ص ۳۳۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴

سنه نبیه^۱

روایت مذکور از نظر سندی نیز ضعیف است و همه راویان آن ذکر نشده است: «بِإِسْنَادٍ لَهُ يَرْفَعُهُ»

لذا یکی از مترجمین کتاب خصال در مورد این روایت می نویسد:
«ظاهراً این حدیث از ساخته های زنادقه است که به پیامبر یا امام نسبت داده اند.»

زیرا علت و سبب (یعنی سیاه بودن) امریست که از اختیار مکلف خارج است. و این تکلیف ما لا یطاق است. والله اعلم.^۲

البته می توان برای این روایت توجیهی ارائه داد که با استفاده از سخن شیخ صدوق، مقصود از «شدید السواد»، کسانی بودند که با استفاده از موادی مثلاً، سر و صورت خود را نمی گذاشتند سفید شود و همواره سیاه نگه می داشتند، با این که اینان سن زیادی نیز داشتند و پیر بودند.

یا بگوییم در آن زمان سیاه رویانی بوده اند که در سیاه رویی شهره بوده اند، اینان مشهور به فساد و طغیان نیز بوده اند و نامشان نیز «شدید السواد»، یعنی افراد بسیار سیاه بوده است.

چنان که گفتیم این افراد به فساد و طغیان نیز معروف بوده اند و هر موقع تعبیر «شدید السواد» به کار می رفته است، همگان متوجه می شدند که مقصود همان افراد فاسد و طاغی بسیار سیاه هستند. این گروه به خاطر فساد و طغیان نشان وارد بهشت نمی شوند نه سیاه بودنشان.

بر این اساس، مترجم دیگر کتاب خصال در مورد روایت مذکور می نویسد:
«شاید منظور از شدید السواد اشخاص معینی باشد که کفر و فساد آنان ثابت

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۳

۲. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص ۳۳

بوده»^۱

۲۰. چرا پیامبر اسلام نماز باران نخواند تا برهوت عربستان را تبدیل به باغ و جنگل کند؟

پرسش بیستم:

اگر با نماز باران از آسمان باران فرو می‌ریخت پیامبران و امامان و علمای دینی، برهوت عربستان را شالیزار کرده بودند؟!!!!

پاسخ:

پیامبر گرامی اسلام و امامان علیهم‌السلام، هر زمان که نماز باران می‌خواندند، خداوند به آبروی آنان باران رحمتش را نازل می‌فرمود.

در نقلی آمده است که جمعی به نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده و گفتند:

«ای رسول خدا همانا بلاد ما دچار قحطی شده و باران بر ما درنگ کرده و چند سال پی در پی خشکسالی است. خدای تبارک و تعالی را بخوان تا باران بر ما بفرستد. رسول خدا دستور داد منبری گذاردند و از خانه بیرون آمد به منبر رفت و مردم نیز گرد آمدند، پس آن حضرت به منبر رفت و دعا کرد و به مردم نیز دستور داد آمین بگویند، طولی نکشید که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد به مردم بگو خداوند وعده کرده در روز فلان و در ساعت فلان باران بر شما می‌آید....»

مردم پیوسته در انتظار آن روز و آن ساعت بودند تا اینکه چون زمان مقرر فرا رسید خدای عز و جل بادی فرستاد، و آن باد ابری را با خود آورد و آسمان را پوشانید و دهنه خود را رها کرد (کنایه از شدت باران است). همان افراد خودشان به نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده گفتند: ای رسول خدا از خدا بخواه تا جلوی باران را بگیرد

۱. الخصال / ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۰۳

که ما نزدیک است غرق شویم!...»

«أَنَّ رَبَّكَ قَدْ وَعَدَهُمْ أَنَّهُمْ يُنْظَرُونَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا فِي سَاعَةٍ كَذَا وَكَذَا قَالَ فَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ يَتَلَوَّمُونَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَتِلْكَ السَّاعَةَ حَتَّى إِذَا كَانَتْ تِلْكَ السَّاعَةُ أَهَاجَ اللَّهُ رِيحًا فَأَثَارَتْ سَحَابًا...»^۱

در نقل دیگری آمده است که:

«گروهی از مردم نزد علی بن ابی طالب علیه السلام گرد آمدند و از کمی باران به محضر او شکایت بردند و گفتند: یا امیر المؤمنین دعاهائی در طلب نزول باران برای ما بخوان. پس امیر المؤمنین علی علیه السلام دو فرزند خود حسن و حسین علیهما السلام را طلب کرد و حسن را فرمود: برای ما دعاهائی بخوان. امام حسن علیه السلام چنین دعا کرد: بار خدایا ابرها را به گشودن درهای رحمت به وسیله آبی سیل آسا و بادوام برانگیز، و ما را به وسیله بارانی فراگیر و دامن گستر و بهجت انگیز سیراب فرما.... سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرزندش حسین علیه السلام را به دعا خواندن فرا خواند. و او فرمود: خدایا، ای عطاکننده خیرات از مضان و موطنش، و ای نازل کننده رحمت ها از معادنش، و ای روان کننده برکات بر مستحقانش، باران فراگیر از جانب توست...»

پس هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که خدا بارانی فراگیر فرو بارید. از سلمان فارسی پرسیدند: یا ابا عبد الله آیا مضامین این دعاها چیزی است که به آن دو تعلیم داده اند؟ سلمان گفت: وای بر شما آیا سخن رسول خدا را نشنیده اند که فرمود: حکمت بر زبان اهل بیت من روان شده است..»

«فَمَا فَرَعَا مِنْ دُعَائِهِمَا حَتَّى صَبَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْهِمُ السَّمَاءَ صَبًّا قَالَ فَقِيلَ لِسَلْمَانَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَعْلِمَا هَذَا الدُّعَاءَ فَقَالَ وَيْحَكُمْ أَيْنَ أَنْتُمْ عَنْ حَدِيثِ

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَجْرِي عَلَى أَلْسِنِ أَهْلِ بَيْتِي مَصَابِيحَ الْحِكْمَةِ»^۱
یا شیخ عباس قمی مفصلاً جریان باران آمدن به دعای امام سجاد علیه السلام را به
نقل از کتابهایی نقل می‌کند:^۲
یا باز در نقل دیگری آمده است:

«حضرت رضا علیه السلام وقتی ولیعهد مأمون شد، مدتی باران نیامد. گروهی از
اطرافیان مأمون و طرفداران او می‌گفتند: ببین! از وقتی که علی بن موسی
الرضا علیه السلام ولیعهد شد، باران قطع گردید. این حرف به گوش مأمون رسید و
ناراحت شد. به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: مدتی است باران نمی‌بارد، اگر
صلاح بدانید دعا بفرمایید، شاید خداوند باران عنایت کند. فرمود: بسیار خوب.
مأمون پرسید: چه وقت برای طلب باران می‌روید؟ (آن روز جمعه بود). حضرت
فرمود: روز دوشنبه. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام دیشب به خواب آمدند و
فرمودند: پسر! انتظار روز دوشنبه را داشته باش، پس به صحرا برو و طلب باران
کن! خداوند باران می‌بارد و به آنها نشان بده مقامی را که خداوند به تو اختصاص
داده تا بیشتر از فضل و مقامت در نزد خدای عزوجل مطلع شوند.

روز دوشنبه به صحرا رفت و مردم تمام به تماشا آمده بودند. حضرت روی
منبر رفت، حمد و سپاس خدا را بجای آورد و گفت: بار خدایا! تو مقام ما خاندان
نبوت را بالا برده‌ای. مردم به ما توسل می‌جویند، همان طوری که دستور داده‌ای و
امیدوارند که مشمول فضل و عنایت و لطف و نعمت تو شوند. خدایا! بارانی نافع
و فراگیر و بدون تأخیر و بی‌ضرر بر آنان بفرست....

در این موقع از منبر پایین آمد. مردم بازگشتند. ابر پیوسته در هوا بود، ولی

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۱۷؛ امالی طوسی، ص ۶۹۷

۲. منتهی الامال، ج ۳، ص ۱۱۶۴ (به نقل از احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶،

نمی بارید تا مردم نزدیک منزل های خود رسیدند. آنگاه بارانی شدید بارید که تمام نهرها و حوض ها و گودی ها و بیابان ها پر از آب شد. مردم می گفتند: واقعا چه مقامی دارد پسر پیامبر! گوارا باد او را این مقام و لطف خدا!

«نَزَلَ مِنَ الْمُنْبَرِ فَأَنْصَرَفَ النَّاسُ فَمَا زَالَتِ السَّحَابَةُ مُنْسَكَةً إِلَى أَنْ قَرَّبُوا مِنْ مَنَازِلِهِمْ ثُمَّ جَاءَتْ بِوَابِلِ الْمَطَرِ فَسَلَّتِ الْأُودِيَةَ وَالْحِيَاضَ وَالْعُذْرَانَ وَالْقَلَوَاتِ فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ هِنِيئًا لَوْلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَرَامَاتُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.»^۱

بنابراین هر زمان که امامان علیهم السلام نماز باران خواندند، به برکت نماز آنان باران باریده است.

در پایان توجه به یک نکته لازم است که مثلاً مردمی که همراه عالمی جمع می شوند تا نماز باران بخوانند، باید توجه داشته باشند که شرط اصلی در استجابت نمازشان و نزول باران، توبه و استغفار از گناهان است و الا اگر بدون توبه و استغفار توسط مردمان، نماز باران خوانده شود، روشن است که این نماز به اجابت نمی رسد و مشکل هم از مامومین و مردم است که توبه و استغفار نکرده اند، نه آن عالم زاهد و وارسته ای که نماز باران را امامت می کند، امیر مومنان در نهج البلاغه به این نکته در آن هنگام که خطبه نماز باران را می خواند، اشاره کرده و می فرماید:

«خداوند بندگان خویش را هنگامی که اعمال بد انجام دهند، به کمبود میوه ها و جلوگیری از نزول برکات آسمان و بستن درهای گنجهای خیرات مبتلا می سازد، تا توبه کاران توبه کنند، گنهکاران دست از گناه بکشند، پندپذیران پند گیرند، و عاصیان از معصیت باز ایستند.»

خداوند سبحان استغفار از گناه را، سبب فزونی رزق و مایه رحمت خلق قرار داده است، و (در قرآن) چنین فرموده است: «از پروردگار خویش آمرزش بطلبید،

۱. عبون الاخبار، ج ۲، ص ۱۶۸؛ دلائل الامامه، ص ۳۷۷

که او بسیار آرمزنده است، برکات خویش را از آسمان بر شما فرو می فرستد، و با بخشش اموال و فرزندان، شما را کمک می کند، و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار می دهد» پس رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه بشتابد، از خطای خویش پوزش طلبد و (با اعمال صالح) بر مرگ پیشی گیرد»

«إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَ حَسْبِ الْبَرَكَاتِ، وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَ يَقْلَعَ مَقْلَعٌ، وَ يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ، وَ يَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ. وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبِيلاً لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَ رَحْمَةً لِّلْخَلْقِ، فَقَالَ سَبْحَانَهُ: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً». فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ، وَ اسْتَقَالَ خَطِيئَتَهُ، وَ بَادَرَ مِنْتَهُ!»^۱

روایات در وجوب توبه و بازگشت از گناهان در هنگام خشکسالی و خواندن نماز باران متعدد است که محدثین ما تحت عنوان ذیل این روایات را نقل کرده اند:

«بَابُ وُجُوبِ التَّوْبَةِ وَ الْإِقْلَاعِ عَنِ الْمَعَاصِي وَ الْقِيَامِ بِالْوَأْجِبَاتِ عِنْدَ الْمَجْدِبِ وَ غَيْرِهِ»^۲

۲۱. آیا پیامبر اسلام معتقد بود که هر کس سه وعده در روز غذا بخورد به مانند حیوانات است؟

پرسش بیست و یکم:

یک روحانی سخنرانی می کند و می گوید:

اهلیت را کسی ندیده است که دستشویی بروند زیرا طوری غذا می خوردند که اصلاً فضولات نداشته اند، تنها باید یک وعده غذا خورد پیامبر گفته است کسی که

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۴۳

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۳ باب ۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۸۸

سه وعده غذا می خورد باید افسار به گردنش زد و بردش به طویله؟!!!

پاسخ:

دستور کلی اسلام آن است که انسان نباید پر خوری داشته باشد و از روی سیری غذا بخورد، چنان که در روایت مشهوری امام صادق علیه السلام فرمود:

«پر خوری مکروه و ناپسند است» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَثْرَةُ الْأَكْلِ مَكْرُوهٌ»^۱

از آنجایی که اگر انسان صبح و شام غذای خوب و مقوی بخورد، دیگر در طول روز نیاز به خوردن غذا پیدا نمی کند، در روایاتی توصیه به خوردن غذا در این دو وقت شده است و خداوند هم روزی مخصوص بهشتیان را در صبح و شام می داند و می فرماید:

«و هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است.» «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (مریم، آیه ۶۲)

در نقلی آمده است که شهاب بن عبد ربّه می گوید:

«نزد امام صادق علیه السلام، از دردها و بدگواری هایی که داشتم، اظهار ناراحتی کردم. به من فرمود: «صبحانه بخور و شام بخور و در فاصله میان آنها چیزی نخور؛ چرا که موجب تباهی تن است. مگر نشنیده ای که خداوند عز و جل می فرماید: (بهشتیان صبحگاهان و شامگاهان، روزی ویژه خویش را دارند)»

«سَكُوتٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا أَلْقَى مِنَ الْأَوْجَاعِ وَ الشَّخْمِ، فَقَالَ لِي: تَعَدَّ وَ تَعَشَّ، وَلَا تَأْكُلْ بَيْنَهُمَا شَيْئًا؛ فَإِنَّ فِيهِ فَسَادَ الْبَدَنِ، أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»»^۲

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۴۴۶؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۶۹

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۸۸، ح ۲، المحاسن، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۱۵۶۵

حال اگر فردی صبح و شام غذا می خورد اما به خاطر طبع بدن یا فعالیت زیاد روزانه، در طول روز نیز نیاز به غذا و نهار پیدا می کند، در این صورت تکلیف چیست!!!

در این صورت نیز می تواند طعام و نهار بخورد تا رفع گرسنگی شود، در روایاتی به صورت عام تصریح شده است که هر زمان گرسنگی بر فرد غالب شد، باید طعام و غذا بخورد.

خداوند در قرآن بیان می دارد که موسی علیه السلام چنین دعا می کرد:

«پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من بفرستی من به آن نیازمندم!» **﴿فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾** (قصص، آیه ۲۴)

در روایت امام صادق علیه السلام آمده است که موسی علیه السلام در این دعا از خداوند طعام و غذا می خواست تا با آن رفع گرسنگی خود را کند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حِكَايَةَ عَنْ مُوسَى علیه السلام رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ فَقَالَ سَأَلَ الطَّعَامَ.»^۱
در نقل دیگری آمده است:

«خداوند عز و جل آدمی زاده را میان تهی آفریده است و ناگزیر از خوردن و آشامیدن است.» **«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ ابْنَ آدَمَ أَجْوَفَ، وَلَا بُدَّ لَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ»**^۲

بنابراین هر زمانی که گرسنگی بر انسان غالب شد باید غذا بخورد، اگرچه در این صورت وعده های غذایی از دو وعده هم تجاوز کند.

لذا در روایتی آمده است که امام رضا علیه السلام برای چنین افرادی که با دو وعده غذا نیاز غذایی آنان برطرف نمی شود، توصیه می کردند که هر هشت ساعت غذا

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۲۸۷

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۷

بخورند، یعنی سه وعده غذا در روز:

«مقدار بایسته در خوراک، آن است که چون هشت ساعت از روز می‌گذرد، یک بار غذا بخوری» «الإمام الرضا عليه السلام: الَّذِي يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَكْلُكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ مَا يَمُضِي مِنَ النَّهَارِ ثَمَانِ سَاعَاتٍ أَكْلَةً وَاحِدَةً»^۱

بنابراین دو وعده غذا خوردن یا سه وعده غذا خوردن، موافق با آیات و روایات معصومین است، اما روحانی مذکور تاکید دارد که باید در شبانه روز یک وعده غذا خورد.

یک وعده غذا خوردن در نقلهای معتبر شیعی نیست و در نقلهای اهل سنت آمده است که چون این نقلها بر خلاف آیه و روایات فوق الذکر است، برای ما قابل قبول نیست.

در نقلی علمای اهل سنت از عایشه نقل می‌کنند:

«پیامبر خدا مرا دید که روزی دو بار غذا می‌خورم. فرمود: ای عایشه! همه دنیا را شکم خویش گرفته‌ای! بیشتر از یک بار خوردن در هر روز، اسراف است و خداوند، اسراف‌کنندگان را دوست ندارد». «رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَنَا أَكُلُ فِي يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ اتَّخَذَتِ الدُّنْيَا بَطْنَكَ! أَكْثَرَ مِنْ أَكْلَةٍ كُلِّ يَوْمٍ سَرَفٌ، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۲

این نقل مطابق مبانی رجال خود اهل سنت هم ضعیف است، زیرا در سند آن خالد بن نجیح المصری قرار دارد که ضعیف است: «خالد بن نجیح المصری أحد الضعفاء»^۳

نقلی که روحانی مورد اشاره در کلامش به آن اشاره داشت، نقلی است که در

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۳۱۱

۲. شعب الایمان، بیهقی، ج ۵، ص ۳۲

۳. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۱۹، ص ۳۹۲

کتاب یکی از علمای متاخر یعنی مرحوم عاملی آمده است که مطابق آن پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«هر کس که در روز، یک بار غذا می خورد، گرسنه نمی ماند؛ هر که دو بار می خورد، پرستشگر نیست؛ و هر که سه بار می خورد، او را با چارپایان ببندید.»
«مَنْ أَكَلِ فِي الْيَوْمِ مَرَّةً لَمْ يَكُنْ جَائِعاً، وَمَنْ أَكَلَ مَرَّتَيْنِ لَمْ يَكُنْ عَابِداً، وَمَنْ أَكَلَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اِرْبُطُوهُ مَعَ الدَّوَابِّ.»^۱

این روایت در کتابهای مورد استناد و متقدم ما نیست، حتی در کتاب شریف بحار الانوار هم نیامده است، بنابراین چنین نقلی برای ما قابل اعتماد نیست، خصوصاً آنکه گفتیم که نقل یک وعده غذا خوری در روز بر خلاف قرآن و روایات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام است و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«روایتی که از ما نقل می شود را تصدیق نکنید مگر زمانی که موافق با کتاب خدا و سنت پیامبرش باشد» «لَا تَصَدِّقْ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَاقَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ»^۲
مرحوم آقا تهرانی بیان می دارد که در کتاب المواعظ الععدیه، روایات اهل سنت هم بیان می شود که ظاهراً نقل مورد بحث را مولف کتاب مذکور از روایات اهل سنت بیان کرده اند: «يَبْدَأُ بِالْمَأْثُورَاتِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ طَرِيقِ الْخَاصَّةِ ثُمَّ مِنْ سَائِرِ الطَّرِيقِ»^۳

اما این که روحانی مذکور گفتند که اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام دفع فضولات نداشتند، چون کم می خوردند، این سخن نیز صحیح نیست، آن بزرگواران نیز دفع فضولات داشتند، اما مطابق روایتی زمین مامور بوده است که فضولات آنان را در خود فرو ببرد، لذا کسی بول و غائط آن بزرگواران را نمی دید:

۱. المواعظ الععدیة، ص ۱۲۷ (به نقل از موسوعه الاحادیث الطبیة، ج ۲، ص ۴۸۲)

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۲۳

۳. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۰

«لَا يُرَى لَهُ بَوْلٌ وَلَا غَائِظٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِإِتِّلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ»^۱

همین طور در نقلهای ما آمده است که علی علیه السلام وارد بیت الخلاء یا توالت می شد و دعای مخصوصی را در آن هنگام می خواند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ كَانَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْخُلَاءِ قَالَ - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي لَذَّتَهُ وَ أَبْقَى قُوَّتَهُ فِي جَسَدِي وَ أَخْرَجَ عَنِّي أَذَاهُ يَا هَذَا مِنْ نِعْمَةٍ»^۲

یا پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هم وارد بیت الخلاء می شد و سر خود را می پوشاند، لذا پوشاندن سر در هنگام دستشویی مستحب است: «إِنَّ تَعَطُّيَةَ الرَّأْسِ إِنْ كَانَ مَكْشُوفًا عِنْدَ التَّحَلِّيِ سُنَّةٌ مِنْ سُنَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله»^۳

یا راوی می گوید که در جنگ نهروان، علی علیه السلام نیاز به دستشویی و بیت الخلاء پیدا کرد و مکانی را برای این امر انتخاب کردند که کاملاً از دیدگان بقیه پوشیده می ماند: «فَمَضَى حَتَّى لَمْ أَرَهُ»^۴

بنابراین اهل بیت علیهم السلام هم دفع فضولات داشتند و وارد بیت الخلاء می شدند.

۲۲. آیا در روایات شیعه آمده است که پیامبر اسلام سحر می شد؟

پرسش بیست و دوم:

سحر شدن پیامبر صلی الله علیه و آله در مذهب شیعه!

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرٍ

۱. الخصال، ج ۲، ص ۵۲۸؛ الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۸

۲. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۹

۳. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۰۴

۴. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۳۱۸

بِنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ ابْنَ أَعْصَمَ سَحَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَتَلَهُ!!!^۱

پاسخ:

متأسفانه در کتاب جعلی صحیح بخاری، به پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده شده است که لبید بن اعصم پیامبر اسلام را سحر کرده بود تا جایی که پیامبر گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زمینگیر شد و نمی توانست کارهایش را انجام دهد!!! بخاری نقل می کند که عایشه گفت:

«پیامبر را سحر کردند به طوری که در اثر سحر، ادراک معمولی خود را از دست داده بود و کاری را که نکرده بود خیال می کرد که انجام داده است، (مثلاً می پنداشت که غذا خورده است در صورتی که نخورده بود و خیال می کرد که نماز خوانده است اما نخوانده بود)»

«عَائِشَةُ، قَالَتْ: «سَحَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى كَانَ يُحَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ، وَ مَا يَفْعَلُهُ...»^۱

در روایت دیگری، مساله به صورت زشت تر و وقیح تر آمده است و می گوید:
«آن قدر سحر بر پیامبر تاثیر گذارده بود که گاه می پنداشت با یکی از همسرانش همبستر شده در حالی که چنین نبود» «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَحَرَ، حَتَّى كَانَ يَرَى أَنَّهُ يَأْتِي النِّسَاءَ وَلَا يَأْتِيهِنَّ»^۲

ما این روایات را جعلی می دانیم که متأسفانه برای کاستن از مقام پیامبر اسلام توسط دشمنان اسلام وضع شده است، چنان که جصاص، عالم بزرگ اهل سنت تصریح می کند که این روایات را ملحدین وضع کرده اند: «مثل هذه

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۹۲، ح ۳۰۹۵

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۷۵، ح ۵۴۳۲

الأخبار من وضع الملحدين^۱

قول به سحر شدن پیامبر گرامی اسلام، با قرآن نیز همخوانی ندارد، چرا که قرآن تصریح دارد که خداوند سحر را باطل می‌کند و سحر نمی‌تواند پیامبران را مغلوب خود کند و تحت تاثیر قرار دهد، چنان که سحر نتوانست موسی عليه السلام را مغلوب کند. خداوند می‌فرماید:

«هنگامی که ساحران آمدند موسی به آنها گفت آنچه (از وسایل سحر) می‌توانید بیفکنید، بیفکنید! - هنگامی که افکندند موسی گفت آنچه شما آوردید سحر است، که خداوند به زودی آن را ابطال می‌کند، چرا که خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی‌کند... و حق را به وعده خویش تحقق می‌بخشد هر چند مجرمان اکره داشته باشند.» **﴿فَلَمَّا أَقْوَا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِغُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ * وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾** (یونس، آیه ۸۱-۸۲)

همینطور قرآن مجید این معنی را نفی می‌کند که پیغمبر «مسحور» شده باشد و قول به سحر شدن پیامبر را قول ظالمین و منحرفین می‌داند و می‌فرماید: **﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾** «ظالمان گفتند شما از یک انسان سحره شده‌ای پیروی می‌کنید، بین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند؟ آن چنان که نمی‌توانند راه را پیدا کنند!» (فرقان، آیه ۸ و ۹)

و همینطور قرآن تصریح می‌کند که شیاطین هستند که سحر را ایجاد می‌کنند و به افرادی سحر را می‌آموزند و مردم را سحر می‌کنند: **﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾** (بقره، آیه ۱۰۲)

در حالی که روشن است که شیاطین بر بندگان صالح خداوند که در راس آنان پیامبران هستند، تسلطی ندارند، یعنی نمی‌توانند پیامبران را تسخیر کرده و مثلاً سحر کنند، چنان که خداوند به عدم تسلط شیطان بر بندگان صالح خداوند تصریح می‌کند: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾ (اسراء، آیه ۶۵)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«اگر پیغمبر اکرم ﷺ به این آسانی مورد سحر ساحران قرار گیرد تا آنجا که بیمار شود و در بستر بیفتد، به آسانی ممکن است او را از مقاصد بزرگش بازدارند، مسلماً خداوندی که او را برای چنان ماموریت و رسالت عظیمی فرستاده از نفوذ سحر ساحران حفظ خواهد کرد، تا مقام والای نبوت بازیچه دست آنها نشود.

از سوی دیگر، اگر بنا شود سحر در جسم پیغمبر ﷺ اثر بگذارد ممکن است این توهم در مردم پیدا شود که سحر در روح او نیز مؤثر است، و ممکن است افکارش دستخوش سحر ساحران گردد، و این معنی اصل اعتماد به پیامبر ﷺ را در افکار عمومی متزلزل می‌سازد.»^۱

استدلال عقلی که در تفسیر نمونه در نفی سحر از پیامبر گرامی اسلام وارد شده است، مورد بیان سایرین از علمای شیعه به مانند شیخ طوسی و مرحوم طبرسی و شیخ جعفر سبحانی نیز قرار گرفته است:^۲

همینطور استدلال فوق مورد بیان بزرگانی از اهل سنت چون شیخ محمد عبده و سید قطب و... نیز قرار گرفته است و آنان نیز مسحور شدن پیامبر گرامی

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۵۴

۲. التبیان، ج ۱، ص ۳۸۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۶۸؛ البرهان فی تقییم موسوعة التفسیر الموضوعی للقرآن، سبحانی، ص ۲۹۷

اسلام را رد کرده‌اند:^۱

علامه مجلسی به زیبایی عقیده شیعه پیرامون ممنوعیت سحر شدن پیامبران را بیان می‌دارد و می‌گوید:

«آنچه نزد شیعه امامیه مشهور است، آن است که سحر در انبیاء و ائمه علیهم‌السلام موثر نیست» «المشهور بین الإمامية عدم تأثير السحر في الأنبياء و الأئمة علیهم‌السلام»^۲
و اگر در برخی از روایات شیعه هم آمده است که یک یهودی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را سحر کرد:^۳

از آنجایی که این روایات بر خلاف قرآن است (چرا که قرآن از پیامبران نفی سحر شدن می‌کند)، لذا این روایات چون ضدیت با قرآن دارد، در نزد ما اعتباری ندارد، زیرا امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام فرمودند که اگر روایتی بر خلاف قرآن باشد، نباید آن روایت را قبول کرد:

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیهم‌السلام لَا تُصَدِّقْ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ...»^۴
و اساساً روایات فوق در مورد سحر شدن پیامبر اسلام، از باب تقیه و موافق با روایات اهل سنت صادر شده است و امام رضا علیه‌السلام فرمود: روایتی را که موافق با اهل سنت است را ترک کنید، زیرا از باب تقیه صادر شده است و روایت خلاف نقل آنان را بپذیرید که رشد و هدایت در همان است: «فَانظُرُوا إِلَى مَا يُخَالِفُ

۱. تفسیر مراغی، ج ۱۰، ص ۲۶۸؛ تفسیر الکاشف، ج ۷، ص ۶۲۵؛ تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۷،

ص ۷۱۰

۲. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۷۰

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۱۳ «باب فی ما روی من السحر الذي سحر به النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم...»

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۳

مِنْهُمَا الْعَامَّةَ فَخَذُوهُ وَانظُرُوا إِلَى مَا يُوَافِقُ أَخْبَارَهُمْ فَدَعُوهُ»^۱

در ذیل در رابطه با چرایی صدور روایات تقیه‌ای که موافق با عقاید اهل سنت است، توضیحات مفصلی داده‌ایم:^۲

۲۳. پاسخی به دکتر احمدی نژاد پیرامون نامه پیامبر اسلام به خسرو پرویز پادشاه ایران!!!

پرسش بیست و سوم:

دکتر احمدی نژاد:

به نظرم برخی خود شیطان هستند و برخی هم جهالت دارند. اما اصل آن شیطان است که می‌خواهد هویت تاریخی ملت ایران را از صحنه حذف کند! چرا می‌خواهند حذف کنند؟

ما یک روایت درست و حقیقی و قطعی داریم که نامه پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به خسرو پرویز رسید، نه تنها پاره نکرد، بلکه احترام کرد و برای پیامبر هدایایی مانند ابریشم و مشک و... فرستاد اما چرا در گوش ما چنین خواندند که او نامه را پاره کرد؟ قرار بود بیایند به نام اسلام، ایران را اشغال و آن را ویران کنند. پس باید بهانه‌ای بسازند و الا ایرانی‌ها خودشان مسلمان می‌شدند و به استقبال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام می‌رفتند. ایرانی‌ها آن زمان همه دیندار، پیشرفته و متمدن بودند. البته اواخر، حکومتشان خراب و فاسد شده بود!!

پاسخ:

متأسفانه رئیس جمهور سابق و مفلوک و ورشکسته امروز، جناب احمدی نژاد، بدون توجه به نصوص مسلم تاریخی، دست به جعل و دروغ‌گویی زده است

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۳۵

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13856

تا جایی که مدعی می‌شود: خسرو پرویز نه تنها نامه پیامبر را پاره نکرد، بلکه پیامبر را احترام کرد و برای ایشان هدایایی را نیز فرستاد
ما برای اثبات کذب گویی جناب احمدی نژاد، به برخی از نصوص تاریخی اشاره می‌کنیم که خسرو پرویز پس از آنکه نامه پیامبر ﷺ به او رسید، نامه پیامبر را پاره کرد و افرادی را مامور کرد تا پیامبر را دستگیر کرده و به سویش بفرستند!!!
۱. جناب راوندی، مورخ معروف ایرانی می‌نویسد:

(پیامبر اسلام) نامه‌ای برای خسرو پرویز، پادشاه ایران، فرستاد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. از رسول خدا به خسرو بزرگ ایران. درود بر کسی باد که از راه راست و حق پیروی کند و به خدا و رسول او ایمان آورد و گواهی دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و من پیامبر او به سوی همه مردم هستم تا هر زنده‌ای را بیم و امید دهم. پس ایمان بیاور تا سالم بمانی و هرگاه نپذیری گناه مجوس بر تو باد»

«چون در این نامه اسم پیغمبر مقدم بر نام خسرو درج شده بود، خسرو در غضب شد و بدون اینکه نامه را بخواند پاره کرد و روی زمین ریخت و گفت: «این غلام را ببینید که اسم خود را جلو اسم من می‌نویسد. سپس فرمان داد حاکم یمن این شخص (پیغمبر) را تحت الحفظ نزد او بفرستد، ولی قبل از آنکه این دستور اجرا شود، خسرو به دست پسرش کشته شد»^۱

۲. مورخ نامی دیگری نیز می‌نویسد:

«اما خسرو پرویز از آن جهت که حضرت رسالت اسم همایون خود را بر نام او مقدم نوشته بود غضبناک شده آن نامه نامی را پاره کرد مثنوی
بدست ستم خسرو بدنهاد بدریغ مکتوب خیر العباد

نشد محو از صفحه روزگار رقم‌های آن نامه نامدار
ولی طی شدش نامه زندگی نبردند نامش بفرخندگی
و پرویز بارتکاب آن سوء ادب قانع نگشته نشانی بیاذان که از قبل او حاکم
یمن بود ارسال نمود مضمون آنکه چنان معلوم شد که شخصی در دیار حجاز
دعوی نبوت میکند باید که دو کس را بدان جانب فرستی تا او را گرفته نزد من
آورند^۱

۳. مورخ دیگری نیز چنین می‌نویسد:

«اما اگرچه خسرو در تجمل اوضاع پادشاهی از جمیع سلاطین که نامشان در
دفاتر ثبت است، پیش بود، و در اجرای لذات و استیفای شهوات از همگنان
بیش، ولی هم او مثلی است نیکو به جهت بی‌ثباتی زمانه و ناپایداری بخت
انسانی. مؤلفین اسلام نکبات اواخر عمر خسرو را به جهت دریدن کاغذ پیغمبر
خدا می‌دانند، و هنوز این خیال در اهالی ایران باقی است.

چنانچه در سنه هزار و هشتصد عیسوی، در کنار قراسو بودم به شخصی
ایرانی گفتم: کناره رود خیلی بلند است و مشکل است که آبش به کار زراعت
استعمال شود، گفتم: وقتی این رودخانه جمیع این ملک را آب می‌داد، لاکن
چون خسرو دیوانه کاغذ پیغمبر را پاره کرده، در این آب انداخت، آب فرورفت و
قهر الهی بر آن رسیده بی‌فایده ماند.»^۲

۴. مورخ دیگری نیز می‌نویسد:

«چون خسرو پرویز قبول دین مبین حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین
نمود، دولت روی از عجم برتافته، ملک از اولاد او به عرب انتقال یافته و کسر به

۱. تاریخ حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۷۴

۲. تاریخ کامل ایران، ج ۱، ص ۱۰۲

اولاد کسری واقع شد.^۱

۵. و باز مورخ دیگری نیز می‌نویسد:

«در سال هفتم هجری حضرت رسول با اینکه هنوز قریش و سایر قبایل عربستان را مطیع خود نساخته و مکه و بلاد دیگر عرب را مسخر نکرده بود چند تن فرستاده پیش پادشاهان و امرای خارج عربستان روانه داشت و ایشان را باسلام و بگرویدن بخدای محمد و رسول او خواند از آن جمله کسی را پیش خسرو پرویز پادشاه ساسانی ایران فرستاد و نمایندگان را نیز نزد امپراطور روم شرقی و حکمران مصر و نجاشی حبشه و امیر غساسنه و امیر بحرین و یمامه بهمین عنوان مأمور کرد.

خسرو پرویز دعوت پیغمبر اسلام را که بر پاره استخوانی نوشته شده بود بدور افگند و بمرزبان ایرانی یمن دستور داد که درصدد دستگیری حضرت رسول برآید. پادشاهان و امرای دیگر بعضی اسلام آوردند و بعضی دیگر جوابی مناسب و مؤدب بنامه پیغمبر عرب دادند.^۲

۶. طبری نیز می‌نویسد:

«در همین سال پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله به خسرو نامه نوشت و نامه را با عبد الله بن حذافه سهمی بفرستاد که بدین مضمون بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم از محمد پیغمبر خدا به خسرو، بزرگ پارسیان، درود بر آنکه پیرو هدایت شود و به خدا و پیغمبر وی ایمان آرد و شهادت دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست. من پیغمبر خدا به سوی همه کسانم تا همه زندگان را بیم دهم، اسلام بیار تا سالم بمانی و اگر دریغ کنی گناه مجوسان به گردن تو است.» و خسرو نامه پیغمبر را بدرید و پیغمبر گفت: «ملکش پاره شود.»

۱. احياء الملوك، تاريخ سيستان تا عصر صفوي، ص ۵۵

۲. تاريخ ايران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاريه، ص ۳۹

یزید بن ابی حبیب گوید: پس از آن خسرو به باذان فرمانروای یمن نوشت که که دو مرد دلیر به نزد این مرد حجازی فرست که او را سوی من آرند و باذان بابویه پیشگار خود را که خط فارسی می نوشت و حساب می دانست با یکی از پارسیان به نام خسرو فرستاد و نامه ای به پیمبر نوشت که با آنها سوی خسرو شود و به بابویه گفت: «به دیار این مرد شو و با او سخن کن و خبر او را برای من بیار.» فرستادگان باذان برفتند تا به طایف رسیدند و کسانی از قرشیان را آنجا دیدند و از کار پیمبر پرسیدند که گفتند وی در مدینه است و از آمدن آنها خوشدل شدند و با همدیگر گفتند: «بشارت که خسرو، شاه شاهان، با او در افتاد و کارش به سر رسید»^۱

۷. ابن اثیر نیز می نویسد:

«اما کسری (خسرو) که نامه پیغمبر را از حذاقه گرفت و پاره کرد. پیغمبر فرمود: خداوند ملک او را پاره کند. آن نامه چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد رسول الله بکسری بزرگ پارسیان. درود بر پیروان حق (هدی - هدایت رهنمائی) که بخداوند و پیغمبر او ایمان نمایند بگویند: اشهد ان لا اله الا الله و محمد بنده و رسول خداست من ترا بدعوت خداوند میخوانم. من پیغمبر خدا برای تمام مردم هستم. که بزندگان اخطار و انذار کنم که این پیام حق بر کافرین حجت باشد. مسلمان شو که بسلامت تمتع کنی و اگر رو برگردانی گناه مجوس (مغها) بر تو خواهد بود. چون او نامه را خواند پاره کرد و گفت: بمن چنین چیزی نوشته می شود آن هم از بنده خودم سپس بیاذان که در یمن (امیر ایرانی) بود نوشت: دو مرد چابک بحجاز بفرست که او را گرفته نزد من آرند.»^۲

۱. تاریخ طبری/ ترجمه، ج ۳، ص ۱۱۴۲

۲. تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران/ ترجمه، ج ۷، ص ۲۴۹

۸. مورخ دیگری نیز می نویسد:

«آغاز آشنائی ایرانیان یمنرا با نهضت اسلامی و پیغمبر اسلام، در سال هفتم هجری و آن را هم به مناسبت نامه‌ای دانسته که خسرو پرویز به کارگزار خود در یمن، یعنی همین باذان که ذکرش گذشت، نوشته و در آن به او دستور داده که دو نفر به مدینه بفرستد تا شخصی را که در آنجا به دعوی پیغمبری برخاسته به مدائن اعزام دارند»^۱

۹. دیگری نیز می نویسد:

«و در آخر عهد او مصطفی صلی الله علیه و آله نامه‌ای نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. چون پرویز در نامه نظر کرد، نام محمد بالای نام خود دید، در خشم شد و نامه بدرید. خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، گفت: مزق الله ملکه کما مزق کتابی. دعای مصطفی صلی الله علیه و آله مستجاب شد و پرویز به باذان پسر ساسان که ملک یمن بود فرمان نوشت که این مرد که در تهامه دعوی پیغامبری می کند بگو تا بازگردد به دین خود، و الا او را پیش من فرست. باذان فیروز دیلمی را بفرستاد»^۲

۱۰. حمد الله مستوفی نیز که وقایع تاریخی را به شعر در آورده، این جریان را

چنین نقل می کند:

چو نامه ختم شد صاحب نوردش	به عنوان محمد ختم کردش
به دست قاصدی جلد و سبک خیز	فرستاد آن وثیقت سوی پرویز
چو قاصد عرضه کرد آن نامه نو	بجوشید از سیاست خون خسرو
به هر حرفی کز آن منشور بخواند	چو افیون خورده‌ای مخمور درماند
ز تیزی گشت هر مویش سنانی	ز گرمی هر رگش آتشفشانی

۱. تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۱، ص ۳۲۵

۲. روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، تاریخ بناکتی، ص ۶۵

چو عنوان گاه عالمتاب را دید
تو گفستی سگ گزیده آب را دید
خطی دید از سواد هیبت انگیز
نوشته «از محمد سوی پرویز»
غرور پادشاهی بردش از راه
که: «گستاخی که یارد با چو من شاه
که رازهره که با این احترامم
نویسد نام خود بالای نامم»
رخ از سرخی چو آتشگاه خود کرد
ز خشم اندیشه بد کرد و بد کرد
درید آن نامه گردن شکن را
نه نامه، بلکه نام خویشان را...
به باذان روان شو به ملک یمن
بگو تا بیاید بدان انجمن
بگیرد مر او را و کرده به بند
فرستد بدین بارگاه بلند»^۱
۱۱. و دیگری نیز می نویسد:

«پس چون فرستاده پیغامبر بخسرو رسید، و خسرو پرویز عنوان نامه بدید
گفت: این کیست که نام خویش پیش یارد داشتن؟ و ناخوانده آن نامه بدرید، و
سوی رسول انداخت، و همان ساعت سوی باذان ملک یمن نامه فرمود نوشتن، و
گفت: دو مرد معتمد را پیش این مرد فرست که دعوی پیغامبری می کند، تا او را
پند دهند، و پیش من آورند، تا بکار وی ایذر نگرم، و اگر چنانک نیاید، سپاه
فرست تا او را بند کنند»^۲

۱۲. این نکته در کتاب نهایی الارب هم مورد تاکید واقع شده است که خسرو
پرویز پس از آنکه نامه پیامبر به او رسید، بسیار غضبناک شد و گفت یکی از
بندگان من نام خود را قبل نام من در نامه اش آورده است!!! او عاملش در یمن را
مامور کرد که پیامبر را دستگیر کرده و به سویش بفرستد!!!

۱. ظفرنامه قسم الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۹۳

۲. مجمل التواریخ و القصص، ملک الشعراء بهار، ص ۲۵۱؛ مجمل التواریخ و القصص،

نجم الدین سیف آبادی، ص ۲۰۲

«فلما وصل كتابه الى كسرى، غضب من ذلك غضبا شديدا؛ فقال: عبد من عبيدي بدأ بنفسه في كتابه الى قبلى. ايتونى بمن يقرأ كتابه، و دلّوه في تلك البير. فبلغ ذلك رسول الله. ثم ان كسرى كتب الى باذان و كان عامله على ارض اليمن، اما بعد، اذا اتاك كتابى هذا، فسر بجيالك و رجلك، حتى تحلّ بمدينة يثرب، فتحارب هذا الرجل الذى يزعم انه رسول الله. فاذا ظفرت، به، فابعث به الى اسيرا. و السلام.»^۱

در رابطه اسلام و تشيع ايرانيان نيز در ذيل مفصل توضيح داده ايم كه آنان با اختيار خودشان اسلام و تشيع را پذيرفتند و فتوحات نامشروع خلفا در اين زمينه موثر نبوده است:^۲

۲۴. در خصوص پاره كردن نامه پيامبر اسلام توسط خسرو پرويز بعضى ادعا ميكنند كه در تاريخ يعقوبى كه يك تاريخ شيعى و متقدم بر تاريخ طبرى و ساير كتب تاريخى است آماده كه خسرو پرويز نامه پيامبر را پاره نكرد؟ پرسش بيست و چهارم:

در خصوص پاسخ شما در خصوص پاره كردن نامه پيامبر توسط خسرو پرويز بعضى ادعا ميكنند كه در تاريخ يعقوبى كه يك تاريخ شيعى و متقدم بر تاريخ طبرى و ساير كتب تاريخى است آماده است كه خسرو پرويز نامه پيامبر را پاره نكرد لطفا در اين خصوص توضيح دهيد؟!!

پاسخ:

۱. اولاً: اين ادعا كه يعقوبى شيعه بوده است، صحيح نيست، ما در ذيل سننى

۱. نهاية الارب في اخبار الفرس و العرب، ص ۴۲۶

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12746
https://t.me/Rahnamye_Behesht/1229

بودن او را ثابت کرده ایم:^۱

۲. ثانیاً: یعقوبی نیز نقل می‌کند که خسرو پرویز نامه پیامبر گرامی اسلام ﷺ را

پاره کرد!!!

او می‌نویسد:

«گفته شده که چون نامه به خسرو رسید و ارشی از چرم بود... آن را پاره پاره کرد پس رسول خدا گفت: یمزق الله ملکهم کل ممزق، خدا پادشاهیشان را بمنتهای پراکندگی، پراکنده سازد.»^۲

۳. ثالثاً: بله یعقوبی نقلی می‌آورد که خسرو پرویز نامه پیامبر اسلام ﷺ را پاره نکرد، اما در همان نقل است که او به پیامبر ﷺ ایمان هم نیاورد و قصد ظاهر سازی داشت تا در فرصت مناسب به پیامبر گرامی ﷺ ضربه بزند که پیامبر گرامی ﷺ متوجه دسیسه او شد!!!

او نقل می‌کند:

«رسول خدا نزد پادشاهان فرستاد و آنان را با سلام دعوت نمود، پس عبد الله بن حذافه سهمی را نزد خسرو فرستاد و باو نوشت: **بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس، سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله الى الناس كافة لينذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين فاسلم تسلم فان ابیت فان عليك اثم المجوس، بنام خدای بخشنده مهربان، از محمد فرستاده خدا به خسرو بزرگ ایران، سلام بر کسی که راهنمایی را پیروی کند و بخدا و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد که معبودی جز خدای یگانه و بی‌انباز نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده او به همه مردم است، تا هر که را زنده باشد بیم دهد و**

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13704

۲. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۳

گفتار بر کافران واجب آید، پس اسلام آور تا سالم بمانی و اگر سرباز زدی همانا گناهان مجوس بر تو است.»

و خسرو بدو نامه‌ای نگاشت و آن را میان دو پاره حریر نهاد و در میان آن دو مشکی گذاشت، پس چون فرستاده آن را به پیامبر داد، آن را گشود و مشتی از مشک برداشت و بویید و به یازان خویش هم داد و گفت: **لا حاجة لنا في هذا الحرير ليس من لباسنا**، «ما را در این حریر نیازی نه و از پوشاک ما نیست.» و گفت: **لتدخلن في امری او لاتینک بنفسی و من معی و امر الله اسرع من ذلك**، فاما **کتابک فانا اعلم به منک فيه کذا و کذا**، «باید البته بدین من درآیی یا خودم و یارانم بر سرت خواهیم آمد و امر خدا از آن شتابنده تر است، اما نامه‌ات، پس من از خودت بان داناتم و در آن چنین و چنان است.»

و آن را نگشود و نخواند و فرستاده نزد خسرو بازگشت و بدو گزارش داد.^۱ بنابراین این نقل نمی‌تواند ادعای برخی را ثابت کند که خسرو پرویز بدون قصد و غرض با پیامبر اسلام برخورد کرد و حتی قصد ایمان آوردن به پیامبر اسلام را هم داشت و پیامبر هم از او استقبال کرد!!! البته این نقل یعقوبی دو اشکال اساسی دارد:

۱. هم بر خلاف نقل دیگر خودش است که تصریح دارد که خسرو پرویز نامه پیامبر اسلام ﷺ را پاره کرد.

۲. هم بر خلاف نصوص متواتر و یقینی تاریخی اعم از تاریخ اسلام و تاریخ ایران است که تصریح دارند: خسرو پرویز نامه پیامبر را پاره کرد و قصد کشتن پیامبر را داشت، بنابراین این نقل، یک نقل شاذ در برابر نصوص متواتر و مشهور و یقینی محسوب می‌شود که روشن است هیچ کس نقل متواتر و یقینی را به خاطر

یک نقل شاذ ترک نمی‌کند، در ذیل بیشتر بخوانید:^۱

۲۵. اگر پیامبر اسلام معصوم است پس چرا خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که از گناهانش استغفار کند؟

پرسش بیست و پنجم:

در آیه ۵۵ از سوره غافر، خطاب به پیامبر اسلام توصیه به توبه و تقاضای بخشش گناهانش شده است! متن آیه و ترجمه اش چنین است:

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ»
«پس صبر کن (خطاب به محمد) که البته وعده الله حق است و بر گناه خود آمرزش طلب کن و صبح و شام به تسبیح و ذکر و ستایش پروردگار خود پرداز»

به این آیه دقت کنید در این آیه خطاب به پیامبر اسلام گفته شده که از گناه خود توبه کند. یعنی از نظر نویسندگان قرآن حتی پیامبر اسلام هم عصمت نداشته است؟!!!!

پاسخ:

شما اگر در رابطه با عصمت پیامبر گرامی اسلام قرآن برایت ملاک و معیار است، همین قرآن با صراحت تمام در آیه ابتلاء و تطهیر و اولی الامر، عصمت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و امامان علیهم السلام را به اثبات می‌رساند که ما در ذیل از این آیات بحث کرده‌ایم:^۲

اگر بخواهیم به آیات دیگری نیز در عصمت پیامبر گرامی اسلام استدلال کنیم، می‌توان به آیاتی استدلال کرد که دستور به اطاعت از پیامبر گرامی اسلام به

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14301
2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/8271
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13894
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13232
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13610

صورت مطلق می دهد. خداوند می فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرد و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمایید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدید العقاب است.» (حشر، آیه ۷)

و می فرماید: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ «کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسی که سر باز زند، تو در برابر او مسئول نیستی.» (نساء، آیه ۸۰)

و می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که تو را در اختلافات خود به داوری می طلبند، و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.» (نساء، آیه ۶۵)

طبق این آیه باید در برابر اوامر و نواهی پیامبر ﷺ تسلیم مطلق بود تسلیم و اطاعت بی قید و شرط، جز در برابر معصوم ممکن نیست؛ زیرا در صورت خطایا ارتکاب گناه یا معصیت نه تنها نباید تسلیم بود، بلکه باید تذکر داد، یا نهی کرد. بنابراین در مجموع آیات سه گانه فوق یک حقیقت را با عبارات مختلف و متنوع بیان می کند؛ و آن این که باید در برابر دستورها، برنامه ها و داوری های پیامبر ﷺ به طور کامل تسلیم بود، و این جز با قبول مقام «عصمت» او ممکن نیست.

قابل توجه این که فخر رازی در تفسیر خود پیرامون آیه دوم مورد اشاره می گوید:

«این آیه از قوی ترین دلایل عصمت پیغمبر اسلام در جمیع اوامر و نواهی، و

در جمیع ابلاغ‌های او از سوی خدا است؛ زیرا اگر او در چیزی خطا کند اطاعت او اطاعت خدا نخواهد بود، و نیز واجب است در افعالش نیز معصوم باشد؛ چرا که خداوند امر به متابعت او - به طور مطلق - کرده است^۱ همینطور خداوند می‌فرماید:

«برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند.» **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾** (احزاب، آیه ۲۱)

آیا اقتدای کامل و بی‌قید و شرط نسبت به کسی بدون داشتن مقام عصمت امکان‌پذیر است؛ پس این دستور، گواه روشنی بر این حقیقت است که او باید معصوم باشد و الا ممکن نبود در همه چیز و برای هر کس و در هر زمان و مکان سرمشق باشد. روی این جهت آیه فوق از یک نظر هماهنگ با آیاتی که مؤمنان را امر به اطاعت از پیغمبر اکرم بدون قید و شرط می‌کند است.

باز خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (او پیامبر اسلام) هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید - آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است. (نجم، آیه ۳ و ۴)

از این تعبیر به خوبی به دست می‌آید که پیامبر اسلام هرگز دروغ و خلافی نمی‌گوید، و هیچ‌گاه در سخنش مرتکب خطا نمی‌شود، و گمراهی و انحراف در مورد او وجود ندارد **﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾**^۲.

و لذا به گفته بعضی از مفسران از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که

۱. تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۱۹۳

۲. پیام قرآن، ج ۷، ص ۷۵ به بعد

سنت پیامبر همانند «وحی منزل» است: قرطبی در تفسیر خود می‌گوید: «و فِيهَا
اَيْضاً دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّ السُّنَّةَ كَالْوَحْيِ الْمُنَزَّلِ فِي الْعَمَلِ»^۱

آیات متعدد دیگری نیز بر عصمت تمام پیامبران الهی و پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد که استدلال به آنها بحث را به درازا می‌کشد، جهت آگاهی رجوع کنید به کتاب:^۲

در روایات اسلامی نیز تاکید شده است که پیامبر اسلام ﷺ پاک و مبرا از تمام گناهان است.

در نقلی خود پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین ﷺ پاک و معصوم هستیم.» «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ
مَعْصُومُونَ»^۳

در نقل دیگری، امام صادق ﷺ پیرامون پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«ما كان له ذنب، ولا هم بذنب» «پیامبر هیچگاه گناه نکرد و هیچگاه حتی فکر و تصمیم بر گناه نیز نداشت»^۴

یا در نقل دیگر آمده است که جبرئیل خطاب به پیامبر گرامی ﷺ فرمود:

«تو هیچ گناهی نداری تا خداوند بخواهد آن را ببخشد» «قَالَ جِبْرَائِيلُ ﷺ

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۷، ص ۸۵

۲. منشور جاوید، سبحانی تبریزی، ج ۷، ص ۲۶۵ به بعد - ج ۳، ص ۱۸۹ به بعد

۳. کفایه الاثر، ص ۱۹؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۶۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰؛ اعلام الوری،

ص ۳۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۰۹

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۷؛ متشابه القرآن، ابن شهر آشوب، ج ۲،

ص ۱۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۵

لَيْسَ لَكَ ذَنْبٌ أَنْ يُغْفِرَهَا لَكَ.^۱

اگر در آیاتی هم گفته شده است که پیامبر اسلام از گناهش استغفار کند، مقصود گناه اصطلاحی به معنای عصیان و مخالفت با امر خداوند نیست، بلکه مقصود همان است که ما از آن تحت عنوان «**حسنات الأبرار، سيئات المقربين**» یاد می‌کنیم و در ذیل پیرامون آن توضیحات مفصلی دادیم:^۲

لذا در تفسیر نمونه پیرامون آیه مذکور، می‌خوانیم:

مسلم است پیامبر بخاطر مقام عصمت مرتکب گناهی نمی‌شد، ولی چنان که گفته‌ایم این گونه تعبیرات در قرآن مجید در مورد پیغمبر اسلام ﷺ و سایر انبیاء ﷺ اشاره به گناهان نسبی است، چرا که گاهی اعمالی که در مورد افراد عادی عبادت و حسنات است در مورد انبیای بزرگ گناه محسوب می‌شود چرا که «**حسنات الأبرار سيئات المقربين**». کارهای خوب نیکوکاران گناه محسوب می‌شود بالنسبه به مقربین»

یک لحظه غفلت و حتی یک ترک اولی در مورد آنها سزاوار نیست، و به خاطر مقام والا و سطح عالی معرفتشان باید از همه این امور برکنار باشند و هرگاه از آنها سرزند از آن استغفار می‌کنند.^۳

بنابراین استغفار کردن پیامبر اسلام ﷺ به معنای عصیان و گناه ورزی آن بزرگوار نیست، بلکه این استغفار از همان جهتی بوده است که توضیحش گذشت، لذا می‌بینیم که امام صادق ﷺ فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِئَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ»

۱. تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۱۹؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۹۰

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12642

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۱۳۴

«همانا پیامبر خدا همواره توبه می‌کرد و در هر شبانه روز، صد بار استغفار می‌کرد، بدون این که گناهی داشته باشد.»^۱

۲۶. آیا پیامبر اسلام به یهودیان بنی قریظه فحاشی کرده است!!!

پرسش بیست و ششم:

آیا می‌دانستید پیامبر اسلام جواب فحش را با فحش می‌داد؟!!

برخلاف دروغ‌های آخوندها، در کتاب «تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۱۰۸۲» می‌خوانیم که در جریان غزوه بنی قریظه، وقتی یهودیان به محمد فحش می‌دهند واکنش پیامبر اسلام چیزی نیست جز:

۱. فحاشی متقابل (یهودیان را بوزینه خطاب می‌کند!)

۲. تهدید یهودیان به عذابی خوارکننده (خودش و سپاهش را عذابی توصیف می‌کند که قرار است بر سر یهودیان خراب شود!)

۳. کشتن تمام مردان بالغ یهود بنی قریظه (در حالی که خون مسلمانی را نریخته بودند!)

۴. به بردگی گرفتن زنان و کودکان بنی قریظه (در حالی که اصلاً در جنگ شرکت نکرده بودند!)

از چنین پیامبری انتظار چه اخلاقیاتی را دارید؟!!

این نقل تاریخ طبری در کتب معتبر شیعیان نیز آمده است. به عنوان نمونه:^۲

پاسخ:

نقلی که معاند به آن استناد کرده است، در تاریخ طبری آمده است که می‌گوید:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۵۰، ح ۲؛ معانی الأخبار، ص ۳۸۴، ح ۱۵؛ تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲. زندگانی چهارده معصوم، تألیف فضل بن حسن طبرسی، صفحات ۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴!!

«پرچم خویش را با علی بن ابی طالب سوی بنی قریظه فرستاد و مردم روان شدند و چون علی نزدیک قلعه‌های یهود رسید شنید که درباره پیامبر سخن زشت می‌گفتند و بازگشت و پیامبر را در راه دید و گفت: «ای پیامبر، به این مردم نابکار نزدیک مشو.» پیامبر گفت: «چرا؟ شاید شنیده‌ای که به من ناسزا گفته‌اند؟»

گفت: «آری.» گفت: «اگر مرا ببینند چیزی نمی‌گویند؟» و چون پیامبر خدا ﷺ به قلعه‌ها نزدیک شد گفت: «ای همسنگان بوزینه، خدا خوارتان کرد و عذاب خویش بر شما فرود آورد.» گفتند: «ای ابو القاسم، تو که ناسزاگوی نبودی.»^۱

شبییه این نقل در منابع شیعی نیز آمده است، چنان که علامه مجلسی به نقل از کتاب اعلام الوری، مرحوم طبرسی، نقل می‌کند:

«تا آنکه حضرت نزدیک شد و بر درازگوشی سوار شده بود، پس امیر المؤمنین علیه السلام به استقبال آن حضرت شتافت و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله نزدیک قلعه میا؛ حضرت دانست که برای این می‌گوید که مبادا حرف سخیفی از ایشان به سمع شریف آن حضرت برسد؛ پس حضرت فرمود: یا علی! چون مرا ببینند خدا ایشان را ذلیل می‌گرداند و آنچه می‌گویند نخواهند گفت، و چنانکه حق تعالی تو را بر کشتن عمرو متمکن ساخت، بر کشتن ایشان نیز متمکن خواهد ساخت و بشارت باد تو را به یاری خدا، و حق تعالی مرا به رعب نصرت داده است که ترس من یک ماه راه در دل دشمن اثر می‌کند.

و چون حضرت به نزدیک قلعه ایشان رسید فرمود: ای برادران میمون و خوک! و ای عبادت کنندگان طاغوت! آیا مرا دشنام می‌دهید؟ ما به ساحت هر گروهی که نازل شویم برای انتقام بد روزی است روز ایشان. پس کعب از قلعه مشرف شد

۱. تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۳، ص ۱۰۸۲

و گفت: و الله ای ابو القاسم تو هرگز جهول و دشنام دهنده نبودی.

حضرت صادق علیه السلام گفت: چون حضرت این سخن را شنید از غایت حیا عصا از دستش وردا از دوشش افتاد و چند قدم به عقب برگشت^۱
ما از این نقل دو پاسخ می دهیم:

۱. معاند مدعی شده است که پیامبر اسلام جواب فحاشی یهودیان بنی قریظه را با فحاشی داده است، در حالی که پیامبر گرامی فحاشی نکرده است، بلکه در پاسخ بدگویی یهودیان بنی قریظه فرمودند: «یا اخوه القرده» «برادران بوزینگان (میمون ها)» یا مطابق نقلهای دیگر فرمود: «ای برادران میمون ها و بوزینگان» (عیون الاثر، ج ۲، ص ۶۹)

کلام پیامبر گرامی اشاره است به بزرگان یهودیان، که وقتی نافرمانی و عصیان خداوند را در ممنوعیت صید در روز شنبه کردند، خداوند آنان را مسخ کرد و تبدیل به میمون و خوک کرد، چنان که فرمود:

«بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه های طرد شده ای در آئید - ما این جریان را مجازات و درس عبرتی برای مردم آن زمان و کسانی که بعد از آنان آمدند، و هم پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم.» **﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَلْتَنَا لَهُمْ كُفُونًا قِرَدَةً خَاسِئِينَ * فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾** (بقره، آیه ۶۵-۶۶)

البته در آیات مورد بحث تنها سخن از «قرده» (میمونها) به میان آمده است و از خنازیر (خوکها) سخنی نیست، ولی در آیه ۶۰ سوره مائده گفتگو از جمعیتی به میان آمده است که به هنگام مسخ به هر دو صورت فوق (بعضی قرده و بعضی خنازیر) تغییر چهره دادند، که به گفته بعضی از مفسران مانند ابن عباس، آن آیه

۱. حیاة القلوب، ج ۴، ص ۱۰۶۱؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۵

نیز در باره همین اصحاب سبت است که پیر مردان سرجنابانان شکم پرست و شهوت پرستان به خوک و جوانان مقلد چشم و گوش بسته که اکثریت را تشکیل می دادند به میمون تغییر چهره دادند.^۱

و چون یهودیان بنی قریظه نهایت پیوند را با آن متمردين داشتند و نافرمانی های آنان را تایید کرده و ادامه می دادند، و متمردين روز شنبه نیز از برادران و قوم و عشیره بنی قریظه بودند، پیامبر گرامی خطاب به آنان از تعبیر «برادران بوزینگان و خوک ها» استفاده می کند، یعنی برادران کسانی که گرفتار عذاب الهی شدند، یعنی مسخ شده و تبدیل به میمون و خوک شدند، بنابراین فحاشی در کار نبوده است، بلکه پیامبر خبر داده است از آنچه در واقع مصداق و حقیقت داشته است و شرح حال نسبی و ارتباطی یهودیان بنی قریظه با متمردين صید شنبه بوده است.

یهودیان به ناحق مدعی شدند که پیامبر اسلام به آنان فحاشی کرده است، در حالی که روشن شد فحاشی صورت نگرفته بود، فقط خبر دادن از احوال نسبی و ارتباطی یهودیان بنی قریظه با متمردين بوده است، و این که نقلی از امام صادق علیه السلام می گوید که پیامبر پس از سخن و اعتراض یهودیان، حیا کرد و عصا از دستش و عبا از دوش مبارکش افتاد، از این جهت است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بسیار اهل شرم و حیا بودند به گونه ای که حتی در مسائلی هم که گفتن آن حق و صحیح بوده، شرم می کردند، چنان که قرآن شرم و حیای پیامبر اسلام در بیان مسائلی که حق و راست بوده است را چنین به تصویر می کشد:

ای کسانی که ایمان آورده اید! در بیوت پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه برای صرف غذا داده شود (مشروط بر اینکه قبل از موعد نیائید و) در انتظار وقت غذا ننشینید، اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید

پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید، این عمل پیامبر را ناراحت می‌کرد ولی او از شما شرم می‌کند، اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد ﴿ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾ (احزاب، آیه ۵۳)

در جریان مورد بحث نیز پیامبر گرامی وقتی دیدند که یهودیان سخن حق و خبر دادن پیامبر از احوال نسبی و ارتباطی بنی قریظه با متمردين صید شنبه را حمل بر فحش و جهالت کردند، شرم و حیا کرد، اگر چه پیامبر سخن خلاف حقی نگفته بود، و آن شرم و حیا هم به خاطر شدت حجب ایشان بود که حتی در مصادیق راست و صحیح هم شرم و حیا داشتند

۲. اگر مطابق با ادعای معاند پیش رویم و بگوییم تعبیر «برادران خوک و میمون» فحاشی به یهودیان بوده است، باز هم مطابق همین ادعای معاند پاسخ می‌گوییم:

عایشه به یهودیان بدگویی می‌کرد و از آنان با تعبیر: «برادران میمون و خوک» یاد می‌کرد که با نهی پیامبر اسلام مواجه می‌شد.

در نقلی امام باقر علیه السلام فرمود:

«مردی یهودی وارد شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عایشه هم در حضور آن حضرت علیها السلام بود و گفت: «السام علیکم» (یعنی مرگ بر شما) رسول خدا در پاسخ فرمود: «علیکم» (یعنی بر شما) سپس دیگری (از یهود) آمد و مانند همان گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مانند رفیقش به او پاسخ داد، پس سومی وارد شد و مانند آن گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله همان طور که به دو نفر رفیقش جواب داده بود جواب او را گفت، پس عایشه خشمگین شد و گفت:

«سام» و خشم و لعنت بر شما باد ای گروه یهود و ای برادران میمونها و

خوکها»

پس رسول خدا ﷺ به عایشه فرمود:

«ای عایشه اگر فحش بصورتی مجسم میشد هر آینه بد صورتی داشت، نرمش و مدارا بر هیچ چیز نهاده نشده جز اینکه آن چیز را آراسته است، و از هیچ چیز برداشته نشده جز اینکه آن را زشت ساخته است»

«فَعَصِبْتُ عَائِشَةَ فَقَالَتْ عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ وَاللَّعْنَةُ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ يَا إِخْوَةَ الْقِرْدَةِ وَالْحَنَازِيرِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَائِشَةُ إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلًا لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا رَأَاهُ وَ لَمْ يُرْفَعْ عَنْهُ قَطُّ إِلَّا شَانَهُ»^۱

این روایت را علمای اهل سنت هم نقل کرده اند:

عن عائشة أن اليهود دخلوا على رسول الله ﷺ فقالوا: السام عليك، فقال: وعليكم، فقالت عائشة: عليكم السام وغضب الله ولعنته، يا أخوة القردة و الحنازير. فقال رسول الله ﷺ: «يا عائشة عليك بالحلم وإياك والجهل»^۲

بنابراین عایشه اهل بدگویی به یهود بود که با نهی پیامبر مواجه می شد، علمای اهل سنت برای آنکه دامان عایشه را از این بدگویی پاک کنند، در نقلهای جعلی خود مدعی شدند که پیامبر هم در جریان غزوه بنی قریظه، خطاب به یهودیان از تعبیر «برادران میمون و خوک» استفاده کرده است، بنابراین اشکالی بر عایشه نیست، بلکه پیامبر نیز مطابق سخن عایشه، سخن می گفته است، لذا در نقلهای آنان آمد که پیامبر از تعبیر «برادران میمون و خوک» در جریان غزوه بنی قریظه استفاده کرده است:^۳

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۴۸

۲. مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۹۶۹؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۸، ص ۴۶۷

۳. عیون الأثر، ج ۲، ص ۶۹ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۱۲ و تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۴۹۴ و تاریخ الأمم و الملوك، ج ۲، ص ۲۴۵ و السیرة الحلبیة، ج ۲، ص ۳۳۳ - تاریخ الإسلام للذهبی

در گذشته بر اساس گفته‌های بزرگان اهل سنت، ثابت کرده‌ایم که علمای اهل سنت اهل کذب و دروغ‌گویی به پیامبر بودند و جز موارد انگشت شماری، سایر نقل‌های آنان از پیامبر جعلی و دروغین است؛^۱ در حالی که در نقل‌های شیعه و حتی اهل سنت (که به آن اشاره کردیم)، آمد که پیامبر از این بدگویی نهی کرده بود.

بنابراین نقل بدگویی پیامبر اسلام در جریان غزوه بنی قریظه، بر خلاف نقل شیعه و حتی اهل سنت است که می‌گوید پیامبر از چنین بدگویی نهی کرده بود، لذا نقل بدگویی کردن پیامبر قابل پذیرش نمی‌باشد، چنان که مرحوم علامه سید جعفر عاملی می‌گوید:

«بسیار محل شک و تردید ما است که پیامبر اسلام با یهودیان به زبان فحش و ناسزا، سخن گفته باشد، به گونه‌ای که موجبات اعتراض آنان را فراهم کرده باشد» «إنا نرتاب كثيرا في دعوى أن يكون رسول الله ﷺ قد كلمهم بكلام فاحش، براعتراضهم عليه»^۲

آنچه هم که در روایات شیعه نقل شده است که پیامبر اسلام تعبیر مذکور در قبال یهودیان بنی قریظه را استفاده کرده است، از روی تقیه و موافق با اعتقاد و نقل‌های اهل سنت بیان شده است، بنابراین نمی‌تواند مستندی برای اشکال تراشی قرار گیرد، در ذیل پیرامون چنین نقل‌های تقیه‌ای، توضیح داده‌ایم:^۳ در رابطه با دو ادعای دیگر معاند، یعنی کشته شدن مردان بالغ بنی قریظه و

(المغازي) ص ۲۵۵ و ۲۵۶ و السيرة النبوية لابن كثير، ج ۳، ص ۲۲۶ و ۲۲۸ و المصنف للصنعاني، ج ۵، ص ۳۷۰ و راجع: دلائل النبوة لأبي نعيم، ص ۴۳۸.

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12601

۲. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱۲، ص ۱۸

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13856

اسارت زن و فرزندانشان، در ذیل توضیح مفصلی داده‌ایم:^۱

۲۷. آیا پیامبر اسلام از آزاد سازی بردگان نهی می‌کرد؟

پرسش بیست و هفتم:

در روایات معتبر دین اسلام می‌خوانیم که محمد از اینکه همسرش یکی از کنیزانش را آزاد کرده نه تنها خرسند نمی‌شود بلکه به او می‌گوید «بهتر بود آن کنیز را به خانواده‌ات میدادی تا برایشان چوپانی کند!»

روزی «میمونه»، همسر پیامبر ﷺ زنی از کنیزان خود را آزاد کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: اگر او را به خانواده‌ات می‌دادی تا برایشان گوسفند بچراند بهتر بود

منبع: مشارکت اجتماعی زنان از منظر قرآن و روایات / تألیف سیده رقیه سیدی جربندی، صفحه ۱۸۹

اگر رسالت محمد، لغو تدریجی برده‌داری بود، پس چگونه از آزادسازی یک کنیز توسط همسرش ناراحت می‌شود؟!

پاسخ:

قرآن در آیات متعددی بر لزوم آزادی بردگان تاکید می‌کند، و مومنین را بر این وظیفه تکلیف می‌کند. آیات قرآن در این رابطه متنوع است، مثلا:

در دسته‌ای از آیات، صرف مال برای آزادی بردگان، را از مصادیق برّ و نیکی می‌داند: ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ... وَفِي الرِّقَابِ...﴾ (بقره، آیه

۱۷۷)

و در دسته‌ای دیگر از آیات، سخن از موظف بودن مؤمنان به پرداخت مال به بردگان، برای آزادسازی آنان به میان می‌آورد:

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5237
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13844
https://t.me/Rahnamye_Behesht/12947

﴿...وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا
وَأْتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ...﴾ (نور، آیه ۳۳)

و در آیات دیگر، آزاد کردن برده در راه خدا با انفاق مال و تحمّل مشقت در
راه آن را امری مهمّ و بسان عبور از گردنه‌ای دشوار شمرده است:

﴿يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا... فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُنْ رَقَبَةً﴾
(بلد، آیه ۶ و ۱۱-۱۳)^۱

بنابراین دعوت و تاکید قرآن به آزادسازی بردگان است و همگان موظفند که
از قرآن تبعیت کنند و اگر روایتی بر خلاف این حکم روشن قرآن باشد، آن روایت را
کنار زنند، چرا که ما باید تنها از قرآن تبعیت کنیم، چنان که خداوند می‌فرماید:

«و این کتابی است پر برکت که ما (بر تو) نازل کردیم، از آن پیروی نمائید و
پرهیزگاری پیشه کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.» ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ
فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (انعام، آیه ۱۵۵)

و فرمود:

﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ «از آنچه از طرف
پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان
روی بگردان.» (انعام، آیه ۱۰۶)

و فرمود:

﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا
تَشْعُرُونَ﴾ «و از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی
کنید، پیش از آنکه عذاب (الهی) ناگهانی به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر
ندارید.» (زمر، آیه ۵۵)

اصل روایتی که معاند مورد اشکال قرار داده است، از منابع اهل سنت است و

در پاورقی همان کتابی که معاند از آن یاد کرد، سند روایت مذکور دو کتاب «المعجم الکبیر طبرانی» و «صحیح بخاری» بیان شده است. روشن شد که نقل مذکور بر خلاف قرآن است لذا باید کنار گذاشته شود، چرا که ما موظفیم که تنها از قرآن تبعیت کنیم، نه از یک روایت جعلی که افرادی شاید به دروغ به پیامبر گرامی اسلام نسبت داده‌اند. جالب آن است که در همان صحیح بخاری و سایر منابع اهل سنت، تصریح شده است که پیامبر گرامی اسلام همواره به آزاد سازی بردگان تاکید می‌کرد و می‌فرمود:

«هرکس برده مسلمانی را آزاد کند، خداوند به ازای هر عضوی از برده، عضوی از اعضای انسان را از آتش نجات می‌دهد» «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُسْلِمَةً أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنَ النَّارِ»^۱
یا باز نقل می‌کنند که فرمود:

«هر زن مسلمانی که زن برده مسلمانی را آزاد کند، گویی خودش را از آتش جهنم آزاد کرده است» «أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَسْلَمَةٍ أَعْتَقَتْ امْرَأَةً مُسْلِمَةً فَهِيَ فَكَأَنَّهَا مِنَ النَّارِ»^۲
یا فرمود:

«هرکس برده‌ای را آزاد کند، خودش را از آتش جهنم نجات داده است» «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً فَهِيَ فِدَاؤُهُ مِنَ النَّارِ»^۳

۱. صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۲۴۵ طبع مصر

۲. سنن نسایی، ج ۳، ص ۱۶۹

۳. سنن نسایی، ج ۳، ص ۱۷۰؛ مسند احمد، ج ۳۶، ص ۴۲۷

۲۸. در کتب شیعه آمده است که پیامبر پس از مرگ به علی آموزش می داد؟!

پرسش بیست و هشتم:

در کتب شیعه آمده است که پیامبر پس از مرگ به علی آموزش می داد!!!
عن أبان بن تغلب عن أبي عبد الله قال: لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ الْمَوْتَ دَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ. فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِذَا أَنَا مِتُّ فَغَسِّلْنِي وَكَفِّتْنِي ثُمَّ أَقْعِدْنِي وَ سَلِّنِي وَ اكْتُبْ.

أبان بن تغلب می گوید: امام صادق گفت: وقتی که وفات پیغمبر نزدیک شد، حضرت علی نزد ایشان آمد. پیامبر سر علی را در برگرفت و فرمود: ای علی! وقتی من وفات کردم، مرا غسل بده و کفن کن، سپس مرا بنشان و سؤال پیرس و بنویس. (اصول کافی، ۱/۲۹۷) قضاوت با خوانندگان!!!

پاسخ:

مطابق روایات ما، روح مطهر پیامبر گرامی در دنیا به عرش می رفت و از ناحیه خداوند علوم بیشتری بر ایشان افزوده می شد:

«وَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْعَرْشِ ... فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا إِلَى أَيْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمِ مُسْتَفَادٍ»^۱

پیامبر گرامی نیز علمی که تازه به ایشان افزوده می شد را به امیر مومنان علیه السلام می رساند و علی علیه السلام هم به سایر امامان، چنان که در نقلی آمده است که راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم ابو بصیر میگفت:

«از شما شنیده است که فرموده اید اگر مسأله افزایش نبود ما علم خود را تمام میکردیم» فرمود: صحیح است عرض کردم آیا در علم شما چیزهایی اضافه می شود که پیامبر اکرم نداشت فرمود: نه برای پیامبر اکرم این مطالب بطریق وحی بود و برای ما از طریق حدیث (و بیان پیامبر)»

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَخْبَرَنِي أَبُو بَصِيرٍ أَنَّهُ سَمِعَكَ تَقُولُ لَوْ لَا أَنَا تُرَادُ لَأَنْفَدْنَا قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْتُ تُرَادُونَ شَيْئاً لَيْسَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَا إِذَا كَانَ ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَحَيًّا وَإِنَّا حَدِيثًا»^۱

بر این اساس و بر اساس روایت مورد استناد وهابی، روح پیامبر گرامی عليه السلام پس از مرگ به آسمان عروج می‌کند و علومی را دریافت می‌کند و از علی عليه السلام می‌خواهد که پس از اتمام غسل و کفنش از ایشان سوال کند، تا پیامبر گرامی به سخن آمده و این علوم افاضه شده را به علی عليه السلام برساند.

مطابق سایر روایات، علی عليه السلام هم چنین کردند و پیامبر گرامی عليه السلام علوم افاضه شده را به علی عليه السلام منتقل کردند به گونه‌ای که علی عليه السلام هرگاه از آن علوم استفاده می‌کرد، می‌فرمود این دسته از علوم از مواردی است که پیامبر گرامی عليه السلام پس از مرگش مرا از آن آگاه کرد:

«قَالَ هَذَا مِمَّا أَخْبَرَنِي بِهِ النَّبِيُّ عليه السلام بَعْدَ مَوْتِهِ»^۲

گویی وهابی از زنده شدن پیامبر گرامی پس از مرگش تعجب کرده است، در حالی که این مسأله تعجبی ندارد، در وقتی که عیسی مسیح مردگان را زنده می‌کرد: «أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (آل عمران، آیه ۴۹)

یا اهل سنت معتقدند که علمایشان می‌توانستند مردگان را زنده کنند، چنان که در مورد «ابوبکر باعلوی» می‌نویسند:

«هنگامی که «ابو بکر بن عبد الله باعلوی» از سفر حج بازگشت، وارد «زیلع» شد. حاکم آنجا در آن موقع، محمد بن عتیق بود. اتفاقاً مادر فرزند حاکم مزبور وفات کرد و لذا بسیار اندوهگین بود. کم مانده بود که از مرگ او عقلش زایل شود، سید باعلوی که شدت ناراحتی او را شنیده بود، برای تسلیت بحضور او آمد تا او

۱. امالی طوسی، ص ۴۰۹

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۰۳؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۱۵

را به صبر و پایداری دعوت کند. در این حال، روی جنازه او پارچه کشیده و آن را پوشانیده بودند. هر چه تسلیت گفت و او را به صبر فرا خواند، سودی نداشت. او به قدمهای شیخ افتاد که ببوسد و به وی گفت: ای سید من، هرگاه خدا این مرده را زنده نکند، من نیز بدنبال او می میرم و دیگر به کسی عقیده پیدا نمی کنم. آنگاه سید پارچه را از روی مرده برداشت و او را صدا کرده و او جواب داد: لبیک. سپس خدا روح او را برگرداند. حاضران همه بیرون رفتند، ولی شیخ بیرون نیامد، تا اینکه با او غذای آبگوشت صرف کند و آن زن مدت درازی زنده ماند.»

«لما رجع أبو بكر بن عبد الله باعلوي من الحجّ دخل زليع، و كان الحاكم بها يومئذٍ محمد بن عتيق، فاتفق أنّه ماتت أمّ ولد للحاكم المذكور، و كان مشغولاً بها فكاد عقله يذهب لموتها، فدخل عليه السيّد - باعلوي - لما بلغه عنه من شدّة الحزن ليعزيّه و يأمره بالصبر و هي مسجّاة بين يديه بثوب، فعزّاه و صبره فلم يفد فيه ذلك، و أكبّ على قدمي الشيخ يقبلهما و قال: لا سيّدي إن لم يحيي الله هذه متّاً أنا أيضاً، و لم يبق لي عقيدةٌ في أحد، فكشف السيّد عن وجهها و ناداها باسمها فأجابته: لبّيك، و ردّ الله روحها، و خرج المحاضرون و لم يخرج السيّد حتى أكلت مع سيّدها الهريسة و عاشت مدّة طويّلة»^۱

اهل سنت حتی معتقدند که دجال (دشمن خدا) نیز می تواند مردگان را زنده کند و در موردش نقل می کنند که دجال ادعای ربوبیت می کند (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۰)، عمر طولانی دارد، (صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۵)، همراه او آب و آتش است. (صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۰۳)، کور را بینا کرده و برص را شفا می دهد (مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳)، مرده را زنده می کند، (مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳)، کسی را می کشد، آن گاه او را زنده می کند (مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۳۷)

۱. شذرات الذهب، ج ۱۰، ص ۹۲ حوادث سنه ۹۱۴؛ النور السافر، ص ۷۹

مثلاً بخاری صراحتاً نقل می‌کند که دجال فردی را می‌کشد و بعد او را زنده می‌کند؛ «فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يَحْيِيهِ»^۱

بنابراین زنده شدن پیامبر گرامی پس از مرگ نمی‌تواند مورد انکار وهابی قرار گیرد در جایی که مستندات بر امکان این واقعه از قرآن و روایات و معتقدات اهل سنت وجود دارد!!!

۲۹. با توجه به آنکه پیامبر اسلام در ماه ربیع الاول هجرت کردند، چگونه مبدا سال هجری ماه ربیع نیست و ماه محرم واقع شده است؟

پرسش بیست و نهم:

با توجه به آنکه پیامبر اسلام در ماه ربیع الاول هجرت کردند، چگونه مبدا سال هجری ماه ربیع نیست و ماه محرم واقع شده است!!!

پاسخ:

در ذیل مفصل توضیح داده‌ایم که اگر مبدا تاریخ اسلام، هجرت پیامبر واقع شده است، به امر و عملکرد خود پیامبر گرامی بوده است و ایشان آغازین ماه سال هجری را نیز ماه ربیع الاول که هجرت در آن ماه صورت گرفته بود، محسوب می‌کردند:^۲

از «زهری» نقل می‌کنند: وقتی پیامبر وارد مدینه شد، فرمان به تعیین تاریخ داد و از ماه ربیع (ماه ورود پیامبر) تاریخ معین شد.^۳

اما از آنجایی که عرب جاهلی قبل از اسلام، ماه محرم را سر آغاز سال می‌گرفتند، پس از درگذشت پیامبر گرامی نیز این سنت بینشان زنده شد و ماه

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۲۳؛ ج ۸، ص ۱۰۴

2. https://t.me/Rahnamey_Behesht/4015

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۸

محرم را به جای ماه ربیع سر آغاز سال گرفتند، با این تفاوت که هجرت پیامبر را مبدأ تاریخ قرار دادند و مبدأ تاریخ هجرت را از اول محرم سالی گرفتند که هجرت در آن سال واقع شده بود، چنان که برخی می نویسند:

پوشیده نماند که روز هجرت آن حضرت ... قطعاً اول محرم نبوده است، لکن به مناسبت آنکه عرب سال قمری را که متداول ایشان بوده، از اول محرم می گرفتند، آن کسر را طرح کردند و مبدأ تاریخ هجرت را از اول محرم سالی گرفتند که هجرت در آن سال وقوع یافته است. اسامی شهر عرب را هم، که در زمان جاهلیت به نام «مؤتمر»، «ناجر»، «خوان»، «وبصان»، «حتین»، «حنین»، «اصم»، «عاذل»، «ناتق»، «وعل»، «ورنه» و «برک» معروف بودند، با اختلافات جزئی، پس از ظهور زمان اسلامی، به همان ترتیب، به نام های مشهور «محرم» و «صفر» و غیره تبدیل نمودند.^۱

۳۰. آیا در روایات شیعه آمده است که پیامبر اسلام خداوند به احسن صورت دیده است؟

پرسش سی ام:

در روایتی کاملاً صحیح وارد است:

بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ، وَالْحُسَيْنُ فِي حَجْرِهِ إِذْ بَكَى وَحَرَ سَاجِدًا ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَاءَى لِي فِي بَيْتِكَ هَذَا فِي سَاعَتِي هَذِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَأَهْيَا هَيْئَةٍ وَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَتُحِبُّ الْحُسَيْنَ؟ فَقُلْتُ نَعَمْ... (کامل زیارات ۱/۶۷)

ابن بابویه قمی نیز از امام صادق نقل می کند که فرمود: روزی رسول خدا در منزل حضرت فاطمه تشریف داشته در حالی که حضرت امام حسین در دامن آن جناب

بودند، حضرت گریسته و به سجده رفته سپس فرمود: ای فاطمه، ای دختر محمد! در این ساعت و در همین مکان خداوند علیّ اعلیٰ (سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ) در بهترین صورت و زیباترین شکل، خود را به من نشان داد و گفت: ای محمد آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: بله، نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده مابین دیده‌گان من است. سپس خدا در حالی که دست بر سر حسین نهاده بود به من فرمود: ای محمد! برکت حاصل می‌شود از مولودی که بر او برکات و رحمت و رضوان من می‌باشد و لعنت و غضب و عذاب و ذلّت و عقوبت من بر کسی که او را کشته و نصب عداوتش نموده و با او دشمنی کرده و با وی به حرب برخاسته است. بطور حتم و قطع او سرور شهداء است از اولین و آخرین در دنیا و آخرت. بنابراین دیدار پروردگار حاصل شدنی است هرچند علمای شیعه نخواهند؟ و امام صادق رضی الله عنه مثل اهل سنت به رویت پروردگار ایمان داشته؟

پاسخ:

ما در ذیل ثابت کرده‌ایم که اندیشه رویت و دیدن خداوند وارداتی از تورات است و خلاف ادله مسلم عقلی است که تصریح دارد خداوند جسم نیست و دیده نمی‌شود!

و در ذیل نیز توضیح داده‌ایم که اندیشه رویت خداوندی بر خلاف نص صریح آیات قرآن و حتی بر خلاف برخی از روایات معتبر اهل سنت است:^۱ با این وجود باز اهل سنت معتقد به رویت و دیده شدن خداوند هستند و در حدیثی جعلی نقل می‌کنند که پیامبر خدا فرمود:

در حالی که بهشتیان، غرق در نعمت خویش‌اند، به ناگاه، نوری برایشان درخشیدن می‌گیرد. سرهایشان را بلند می‌کنند و پروردگار را می‌بینند که از فراز

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13598

https://t.me/Rahnamye_Behesht/8505

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/649

سرشان بر آنان مشرف شده است و می‌فرماید: «درود بر شما، ای بهشتیان!». این، همان سخن خداست که: «درودی که از جانب پروردگاری مهربان به آنان گفته می‌شود». پیامبر ﷺ فرمود: «پس خدا به آنان می‌نگرد و آنان به خدا می‌نگرند و تا زمانی که غرق در نگرستن به او هستند، به چیزی از نعمت‌ها توجه ندارند، تا آن که از آنان پنهان می‌شود؛ ولی نور و برکت او برای آنان در خانه‌هایشان باقی می‌ماند.»

«بَيْنَا أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي نَعِيمِهِمْ إِذْ سَطَعَ لَهُمْ نُورٌ فَرَفَعُوا رُؤُوسَهُمْ، فَإِذَا الرَّبُّ قَدْ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ مِنْ فَوْقِهِمْ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾. قَالَ: فَيَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَلَا يَلْتَفِتُونَ إِلَى شَيْءٍ مِّنَ النَّعِيمِ مَا دَامُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ حَتَّى يَحْتَجِبَ عَنْهُمْ وَيَبْقَى نُورُهُ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْهِمْ فِي دِيَارِهِمْ»^۱

و نقل می‌کنند که فرمود:

«با منزلت‌ترین آنان (اهل بهشت)، روزی دو بار به روی خدای بلندمرتبه، نظر می‌کنند» «إِنَّ أَفْضَلَهُمْ - يَعْنِي أَهْلَ الْجَنَّةِ - مَنْزِلَةٌ لَيَنْظُرُ فِي وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى كُلَّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ.»^۲

اما اهل بیت علیهم‌السلام و امام صادق علیه‌السلام شدیداً با عقیده به ملاقات حسی و دیدن با چشم سر خداوند برخورد می‌کردند و این عقیده را مورد رد قرار می‌دادند و تصریح می‌کردند که ملاقات و دیدن خداوند با چشم دل است نه با چشم سر. هشام بن حکم می‌گوید:

«در محضر امام صادق علیه‌السلام بودم که معاویه بن وهب و عبد الملک بن اعین وارد شدند. معاویه بن وهب به ایشان گفت: ای فرزند پیامبر خدا! در باره این

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵، ح ۱۸۴، الدر المنثور، ج ۷، ص ۶۵

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۲۷، ح ۴۶۲۳، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۵۳، ح ۳۸۸۰

خبری که روایت شده است و می‌گوید که پیامبر خدا پروردگارش را دید، چه می‌فرمایید؟ در چه صورتی، او را دید؟ و نیز در باره حدیثی که روایت کرده‌اند که مؤمنان، پروردگار خود را در بهشت می‌بینند، او را در چه صورتی می‌بینند؟ ایشان لبخندی زد و سپس فرمود: «ای معاویه! چه قدر زشت است برای مردی که هفتاد یا هشتاد سال از عمرش می‌گذرد و در مُلک خدا زندگی می‌کند و از نعمت هایش می‌خورد؛ اما او را چنان که باید، نمی‌شناسد!».

آن گاه افزود: «ای معاویه! محمد، پروردگار بزرگ و والایش را با چشم سر ندید. دیدن، دو گونه است: دیدن با دل و دیدن با چشم. بنا بر این، کسی که [آن را] دیدن با دل بداند، او به راه صواب رفته، و کسی که بگوید مقصود، دیدن با چشم سر است، به خدا و آیات او، کافر گشته است؛ زیرا پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «هر کس خدا را به مخلوقش تشبیه کند، کافر است».

«كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ وَعَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَعْيَنَ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الْخَبْرِ الَّذِي رَوَيْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَبَّهُ، عَلَى أَيِّ صُورَةٍ رَأَاهُ؟ وَعَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَلَى أَيِّ صُورَةٍ يَرَوْنَهُ؟

فَتَبَسَّمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ، مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعْيشُ فِي مَلِكِ اللَّهِ وَيَأْكُلُ مِنْ نَعْمِهِ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟!
ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا مُعَاوِيَةُ، إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَرَ رَبَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَإِنَّ الرُّؤْيَا عَلَى وَجْهَيْنِ: رُؤْيَا الْقَلْبِ وَرُؤْيَا الْبَصَرِ؛ فَعَنِ بُرُؤْيَا الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ، وَمَنْ عَنِ بُرُؤْيَا الْبَصَرِ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَبِآيَاتِهِ؛ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ^۱

در روایت مورد استناد معاند نیز آمده است:

۱. کفایة الأثر، ص ۲۵۶، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۵۴، ح ۳۴

«روزی رسول خدا ﷺ در منزل فاطمه علیها السلام تشریف داشته در حالی که امام حسین علیه السلام در دامن آن جناب بودند، پیامبر گریسته و به سجده رفته سپس فرمودند:

ای فاطمه، ای دختر محمد! در این ساعت علی اعلی در بهترین صورت خود را به من نشان داد و گفت: ای محمد آیا حسین را دوست داری؟ گفتیم: بلی، نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده ما بین دیده گان من است. در حالی که دست بر سر حسین نهاده بود به من فرمود: ای محمد: برکت حاصل می شود از مولودی که بر او برکات و رحمت و رضوان من می باشد و لعنت و غضب و عذاب و ذلت و عقوبت من بر کسی که او را کشته و نصب عداوتش نموده و با او دشمنی کرده و با وی به حرب برخاسته است. بطور حتم و قطع او سرور شهداء است از اولین و آخرین در دنیا و آخرت...»

«...إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَاءَى لِي فِي بَيْتِكَ هَذَا فِي سَاعَتِي هَذِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ أَهْيَا هَيْئَةٍ وَ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَمْحُبُّ الْحُسَيْنَ علیه السلام فَقُلْتُ نَعَمْ قُرَّةُ عَيْنِي وَ رِيحَاتِي - وَ ثَمَرَةٌ فُؤَادِي وَ جِلْدَةٌ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام بُورِكَ مِنْ مَوْلُودٍ عَلَيْهِ بَرَكَاتِي وَ صَلَوَاتِي وَ رَحْمَتِي وَ رِضْوَانِي. وَ لَعْنَتِي وَ سَخَطِي وَ عَذَابِي وَ خِزْيِي وَ نِكَالِي عَلَى مَنْ قَتَلَهُ وَ نَاصَبَهُ وَ نَاوَاهُ وَ نَازَعَهُ أَمَا إِنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ - فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۱

علامه مجلسی در توضیح این روایت دو احتمال را بیان می کند که ما نیز بر همین اساس، پاسخ را ارائه می دهیم:

«بیان إن العلی الاعلی أي رسوله جبرئیل أو یكون الترائی کنایة عن غایة الظهور العلمي و حسن الصورة کنایة عن ظهور صفات کماله تعالی له و وضع الید

کنایه عن إفاضة الرحمة.^۱

۱. در روایت آمده است که پیامبر می گوید «**العلی الاعلی**» را دیدم، یعنی کسی را دیدم که والا و بلند مرتبه است، (چرا که صاحب قدرت است، لذا بر دیگران برتری و سیطره دارد)

این وصف، توصیف جبرئیل هم می تواند باشد، زیرا خداوند از جبرئیل به عنوان فردی والا مقام و صاحب قدرت یاد می کند و می فرماید:

«این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است (جبرئیل امین) - که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش مقام والا دارد - فرمانروا و امین است.»

﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾ (تکویر، آیه

۱۹ تا ۲۱)

آیات دیگری نیز است که مشهور مفسرین آنها را اشاره به جبرئیل می دانند: «آن کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده - همان کس که توانایی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد - در حالی که در افق اعلی قرار داشت.» ﴿ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (نجم، آیه ۵ تا ۷)

بنابراین اگر پیامبر گرامی می گوید که «**العلی الاعلی**» را دیدم، می تواند اشاره باشد که جبرئیل امین را دیدم.

۲. اگر هم بگوییم که مقصود از «**العلی الاعلی**» خداوند است، بر اساس روایتی که در ابتدای کلام از امام صادق علیه السلام ذکر کردیم، مقصود پیامبر گرامی از دیدن، دیدن قلبی و شهودی است، نه دیدن حسی و با چشم سر، چنان که می بینیم که یکی از دوستان دانشمند علی علیه السلام به نام «**ذعلب یمانی**» از امام علیه السلام پرسید «**هل رایت ربک**»: «آیا خدای خود را دیده ای؟!»

امام علیه السلام فرمود «**ا فاعبد ما لا اری**» «آیا خدایی را که نبینم پرستش کنم؟! و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد:

«**لا تدركه العيون بمشاهدة العيان و لكن تدركه القلوب بحقائق الايمان**»
«چشمهای ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلبها بوسیله نور ایمان او را درک می نمایند»^۱

و این که می گوید خداوند را در بهترین صورت دیدم، یعنی خداوند با تمام صفات کمال و جمالش بر من جلوه کرد و من با قلب و دل و به صورت شهودی او را درک کردم و این که در نقل آمد که خداوند دستش را بر سر امام حسین علیه السلام گزارد، کنایه از این است که حسین علیه السلام را مشمول لطف و فیض و عنایت خود کرد، زیرا در لغت عرب از دست و ید به صورت کنایه در افاضه فیض و رحمت و اعمال قدرت استفاده می شود، چنان که در ذیل توضیح داده ایم:^۲

و این استعمال در عرف فارسی نیز متداول است که مثلاً به دیگری می گوئیم: دستی بر سرمان بکش، یعنی ما را مشمول لطف و فیض و عنایت خود گردان.

۳۱. **الله هنگام تمام بلایا و فجایع انسانی مطلقاً هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهد اما به محض اینکه اصحاب محمد صدایشان از صدای محمد بلندتر می شود واکنش نشان می دهد؟**

پرسش سی و یکم:

الله در هنگام تمام بلایا و فجایع انسانی که منجر به مرگ میلیون ها زن و کودک بیگناه شده است مطلقاً هیچ اثر و واکنشی از خود نشان نمی دهد و فقط نظاره گر

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۷۹

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13822

زجر و مرگ انسان هاست.

اما به محض اینکه اصحاب محمد صدایشان از صدای محمد بلندتر می‌شود، داد الله در می‌آید که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» (حجرات/۲)

ای مؤمنان! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید!!!

پاسخ:

این که چرا خداوند در دنیا در تمام موارد، جلوی جنایات ظالمین را نمی‌گیرد و آنان را با اختیاری که به آنان داده است و می‌گذارد، پاسخ روشنی دارد که در ذیل پیرامون آن بحث کرده‌ایم!

اما این که چرا خداوند در برابر بی‌ادبان نسبت به پیامبر گرامی واکنش نشان می‌دهد، آن هم پاسخ روشنی دارد، زیرا از یک سو افراد هتاک را رسوا کرده و نشان می‌دهد که آنان شایستگی زعامت و پیشوایی را پس از پیامبر گرامی ندارند و از سوی دیگر ادب برخورد با کسانی را که بر ذمه انسان حق بزرگی دارند را به مسلمین آموزش می‌دهد زیرا قرآن کتاب آموزش اخلاق و ادب است. در شان نزول آیه مذکور آمده است:

«چون سوارانی از بنی تمیم نزد پیامبر آمدند، ابوبکر خطاب به پیامبر گفت که «قعقاع بن معبد» را امیرشان گردان و عمر گفت «اقرع بن حابس» را امیر گردان. ابوبکر به عمر گفت تو می‌خواهی با من مخالفت کنی و عمر گفت نخیر چنین نیست. کار آنها به جدال و دعوا کشید و صداها را در حضور پیامبر بلند کردند تا جایی که نوشته‌اند نزدیک بود آن دو هلاک شوند و این آیات نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر

از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد ننزید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید» (حجرات، آیه ۲)

«أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَرَ الْقَعْقَاعَ بْنَ مَعْبَدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ عُمَرُ: بَلْ أَمَرَ الْأَفْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلَافِي، قَالَ عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ، فَتَمَارَيَا حَتَّى ازْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ» حَتَّى انْفَضَّتْ - «كَادَ الْخَيْرَانِ أَنْ يَهْلِكَا. أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ»^۱

در تفسیر نمونه پیرامون آیات مذکور می‌خوانیم:

«جمله اول «لَا إِعْرَافَ فِي الدِّينِ...» اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر ﷺ نکنید، که این خود یک نوع بی‌ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر ﷺ که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است.

بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه»^۲.

امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق در مورد «رعایت ادب در برابر استاد که پیامبر گرامی مصداق روشنی برای آن است» فرمود:

«حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می‌دهد این است که او را بزرگ داری، مجلسش را محترم بشمیری، به سخنانش کاملاً گوش فرا دهی، و رو به روی او بنشیننی، صدایت را از صدای او برتر نکنی، و هر گاه کسی از او سؤال کند تو

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۳ و، ج ۶، ص ۱۷۱ و، ج ۹، ص ۱۲۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۱؛

سنن نسائی، ج ۸، ص ۲۴۰

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۳۸

مبادرت به جواب ننمایی، در محضرش با کسی سخن نگویی، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی، عیوبش را مستور داری، و فضائلش را آشکار سازی، با دشمنانش همنشین نشوی، و دوستانش را دشمن نداری، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می دهند که تو به سراغ او رفته ای و برای خدا از او علم آموخته ای نه برای خلق خدا»^۱

۳۲. آیا پیامبر اسلام با مردم نبرد می کرد تا آنان به زور ایمان بیاورند؟

پرسش سی و دوم:

اسلام دین صلح و پیامبر اسلام منادی صلح!!!

هیچ اجباری در دین نیست! ﴿تَقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسَلِّمُوا﴾ (بقره، آیه ۲۵۶) پس با آنها بیکار کنید تا اسلام بیاورند ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (الفتح، آیه ۱۶)!!!

پاسخ:

چنان که بارها گفته ایم اسلام آیینی است که هیچ کس را بر ایمان و اسلام مجبور نمی کند، چنان که خداوند می فرماید:

﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ «در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.» (بقره، آیه ۲۵۶)

مفسر معروف اسلامی «طبرسی» در «مجمع البیان» در شان نزول آیه نقل می کند: مردی از اهل مدینه بنام «ابو حصین» دو پسر داشت برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا وارد می کردند هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند، آنان هم سخت تحت تاثیر قرار گرفته و به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به شام رهسپار گردیدند. «ابو

۱. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۵۰ (باب آداب الصحبة و المعاشرة)

حصین» از این جریان سخت ناراحت شد و به پیامبر ﷺ اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود برگرداند و سؤال کرد آیا می‌تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش بازگرداند؟ آیه فوق نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که: «در گرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست»^۱.

در نقلی آمده است که امام رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوار خود فرمود:

«مسلمانان به پیامبر خدا گفتند: ای پیامبر خدا! اگر کسانی را که بر آنان چیره گشتی، به پذیرش اسلام مجبور می‌ساختی، شمار ما افزون می‌گشت و در برابر دشمنان، نیرومند می‌شدیم. پیامبر خدا فرمود: «من حاضر نیستم خداوند عز و جل را با بدعتی که در باره آن به من دستوری نرسیده است، دیدار کنم» و من، از خود سران نیستم». در این هنگام، خداوند - تبارک و تعالی - نازل کرد: ای محمد! «اگر پروردگارت می‌خواست، بی‌گمان، همه کسانی که در زمین هستند، سراسر، ایمان می‌آوردند؛ یعنی همه در دنیا، از سر اجبار و ناچاری ایمان می‌آوردند، همچنان که در آخرت، با دیدن و مشاهده عذاب، ایمان می‌آوردند، و اگر من این کار را با آنان می‌کردم، دیگر سزاوار پاداش و ستایش از جانب من نمی‌بودند؛ بلکه می‌خواهم که با اختیار و آزادانه، ایمان بیاورند تا سزاوار تقرب [به من] و کرامت و جاودانگی در بهشت جاویدان شوند. «پس آیا تو مردم را مجبور می‌کنی که مؤمن باشند؟». «أَنَّ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَوْ أَكْرَهْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ قَدَرْتِ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَى الْإِسْلَامِ لَكُنْتُمْ عَدُوْنَا وَقَوِينَا عَلَى عَدُوْنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا كُنْتُ لِأَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِيَدَعَةٍ لَمْ يُحِدْثْ إِلَيَّ فِيهَا شَيْئًا «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا» عَلَى سَبِيلِ الْإِجْبَاءِ وَالْإِضْطْرَارِ فِي الدُّنْيَا كَمَا يُؤْمِنُونَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ وَرُؤْيَةِ الْبَاسِ فِي الْآخِرَةِ وَلَوْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِهِمْ لَمْ يَسْتَحِقُّوا مِنِّي ثَوَابًا وَلَا مَدْحًا لِكُنِّي أَرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا

مُخْتَارِينَ غَيْرَ مُضْطَّرِّينَ لَيْسَتْ حَقُّوا مِثِّي الزُّلْفَى وَالْكَرَامَةَ وَدَوَامَ الْخُلُودِ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ
«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.»^۱

جهاد در اسلام نیز برای تحمیل عقیده و مسلمانی بر کسی نیست، بلکه جهاد در اسلام جهاد دفاعی در برابر مهاجمین و ظالمینی است که در برابر مسلمین اعلام جنگ و لشکر کشی می‌کنند، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ﴾ «به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا قادر بر نصرت آنها است.» (حج، آیه ۳۹)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

ایا صحیح است کسی به انسان حمله کند و او از خود دفاع ننماید؟ یا ملتی متجاوز و سلطه‌گر هجوم بر ملت دیگر ببرند و آنها دست روی دست گذارده نابودی کشور و ملت خویش را تماشا کنند. در اینجا تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می‌دهد برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کار برد، و از هر گونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند.

این نوع جهاد را، «جهاد دفاعی» می‌نامند، جنگهایی مانند جنگ احزاب و احد و مته و تبوک و حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است. هم اکنون بسیاری از دشمنان اسلام، جنگ را بر مسلمین تحمیل کرده‌اند و سرزمینهای اسلامی را اشغال نموده و منابع آنها را زیر سلطه خود گرفته‌اند چگونه اسلام اجازه می‌دهد در مقابل آنها سکوت شود؟^۲

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۱۳۶، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۳۱

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷

آیه مورد استناد معاند نیز ناظر به همین جهاد دفاعی و برای تسلیم و شکست دادن مهاجمین است، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱

*يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾ «به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می‌شود که به سوی قومی جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا تسلیم شوند، اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می‌دهد، و اگر سرپیچی نمائید همانگونه که قبلا نیز سرپیچی نمودید شما را عذاب دردناکی می‌کند.» (فتح، آیه ۱۶)

مخاطب آیه متخلفان «حدیبیه» است و راه بازگشت را به روی آنها می‌گشاید، و متذکر می‌شود هر گاه به راستی از رفتار قبلی خود پشیمان شده‌اید، و دست از راحت طلبی و دنیا پرستی برداشته‌اید، باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و سهمگین دیگری بدهید، و گرنه از میدانهای سخت اجتناب کردن، و در میدانهای راحت و پر غنیمت شرکت نمودن به هیچوجه ممکن نیست، و دلیلی است بر نفاق یا ضعف ایمان و جبن و ترس شما.

با توجه به اینکه در عصر پیامبر ﷺ بعد از ماجرای «حدیبیه» و «خیبر» غزوه مهمی با مشرکان جز فتح مکه و غزوه «حنین» وجود نداشت، آیه فوق می‌تواند اشاره به آنها باشد، مخصوصاً غزوه حنین که مردان جنگجوی سخت کوشی از طایفه «هوازن» و «بنی سعد» در آن شرکت داشتند...»^۱

در کتاب بحار الانوار نیز متذکر شده است که آیه می‌تواند در مورد غزوه حنین و طایفه هوازن و ثقیف باشد: «و هم هوازن و حنین و قیل هوازن و ثقیف»^۲

شیخ عباس قمی می‌نویسد:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۶۰

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۶۰

«قبیله هوازن و ثقیف که مردمی دلاور بودند تنمّر و تکبر ورزیدند و با هم پیمان نهادند که با پیغمبر جنگ کنند، پس مالک بن عوف نصری - که قائد هوازن بود - به تجهیز لشکر پرداخت و قبایل را با زنان و کودکان و اموال و مواشی کوچ همی داد، و چهار هزار مرد جنگی در میان ایشان بود. پس مالک کس به قبیله بنی سعد فرستاد و استمداد کرد، ایشان گفتند: محمد ﷺ رضیع ما است، و در میان ما بزرگ شده با او رزم ندهیم، مالک به تکریر ارسال رسل و تقریر مکاتیب و رسائل، گروهی را از ایشان بفریفت و با خود کوچ داد.

بالجمله از دور و نزدیک تجهیز لشکر کرد، چندان که سی هزار مرد دلاور بر او گرد آمد. پس طی طریق کرد، در پهن دشتی که وادی حنین نام دارد اطراق کرد. از آن سوی، این خبر به پیغمبر ﷺ رسید، به اعداد کار پرداخت، عتاب بن اسید را به حکومت مکه بازداشت، و معاذ بن جبل را برای تعلیم مردم مکه نزد او گذاشت، پس با دو هزار نفر از اهل مکه، و ده هزار مردم خود که مجموع دوازده هزار بود، و به قولی با شانزده هزار مرد جنگی از مکه خیمه بیرون زد و یک صد زره، و بعضی دیگر از آلات حرب از صفوان بن امیه به عاریت گرفت و کوچ داده راه با حنین نزدیک کرد»^۱

می بینیم طایفه هوازن و ثقیف در حنین قصد جنگ با پیامبر گرامی و نابودی اسلام را داشتند که پیامبر گرامی از باب جهاد دفاعی به نبرد آنان رفت و آیه مورد استناد معاند از سوره فتح نیز ناظر به نبرد با همین مهاجمین و دشمنان حربی قوی و جنگجو تا زمان شکست دادن و تسلیم شدن آنان است و مقصود از «یسلمون» در آیه مذکور، بر خلاف ادعای معاند، تسلیم شدن و شکست این گروه مهاجم است نه تحمیل جبری دین اسلام بر آنها، زیرا روشن شد که پیامبر گرامی کسی را بر دین اسلام مجبور نمی کرد.

ماده «سلم» در موارد تسلیم شدن و تن دادن به صلح و اطاعت پذیری به کار می‌رود.^۱

۳۳. اعتراف آیت الله خامنه‌ای: پیامبر اسلام دستور می‌داد افراد را ترور کنند؟
پرسش سی و سوم:

اعتراف آیت الله خامنه‌ای: پیامبر اسلام دستور می‌داد افراد را ترور کنند!
علی خامنه‌ای در سخنرانی مربوط به سال ۱۳۷۹ می‌گوید: خشونت یعنی کشتن، کتک زدن، زندانی کردن. خشونت قانونی خوب است. آن جایی که حکومت اسلامی در مقابل اغتشاش قرار می‌گیرد بایستی با خشونت رفتار کند. از اسم خشونت نباید ترسید، پیغمبر دستور داد افراد را ترور کنند. امروز هم رهبری تکلیفش اقتضا کند علنی خواهد گفت. / حافظه تاریخی!!

پاسخ:

ما در ذیل پیرامون دیدگاه اسلام در مورد ترور توضیحات کافی را ارائه داده‌ایم:^۲

هم اینک توضیحی پیرامون دیدگاه رهبر انقلاب می‌دهیم که طبق دیدگاه ایشان، تروری که مقصودشان از بیان فوق بوده است، تروری نیست که جوامع بشری آن را ناپسند می‌دانند و تنها تشابه در نامگذاری موجب اشتباه شده است. ترور در لغت به ترساندن و ارباب و وحشت میان مردم معنا شده است که مناسب است با قتلی که به صورت پنهانی و بدون اطلاع قبلی صورت می‌گیرد.^۳

۱. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۹۳ «لغتان للصلح ... ای الانقیاد»

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9681

۳. فرهنگ کامل انگلیسی، فارسی؛ دکتر عباس آریان پور، ج ۵، ص ۵۷۰۹؛ فرهنگ علوم سیاسی،

همینطور «ولف» فیلسوف آمریکایی ترور را عبارت از به کار بردن غیر مشروع خشونت می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم عبارت است از به کار بردن غیر مشروع زور و خشونت برای رسیدن به اهداف خاص، لذا استفاده مشروع از قدرت و زور داخل در مفهوم ترور نیست»^۱

سایت ویکی‌پدیا نیز ترور را استفاده غیر قانونی از خشونت و ترساندن می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم استفاده غیرقانونی از خشونت یا ارباب است، به خصوص علیه غیر نظامیان، برای دنبال کردن اهداف سیاسی است»^۲

بنابراین تروری که ناپسند افراد و جوامع است دو رکن اساسی دارد:

۱. به صورت پنهانی و ارباب باشد چرا که در ترور عنصر پنهان کاری نهفته است. ۲. به صورت استفاده غیر قانونی از خشونت و قدرت باشد.

حال اگر قتلی صورت گیرد که به صورت قانونی و مشروع بوده باشد و از قبل هم به صورت عمومی اعلام شده باشد که مثلاً دیگر جان فلانی که مجرم است، حرمتی ندارد، چون دو رکن ترور مذکور در آن نیست، ناپسند محسوب نمی‌شود.

مقصود رهبری از تعبیر «ترور»، ترور مذموم در نزد جوامع بشری نیست که دو ملاک مذکور را دارا باشد، بلکه ایشان تروری را جایز می‌دانند و به پیامبر گرامی نسبت می‌دهند که مصداق ترور مذموم نیست و دو ملاک مذکور را ندارد، بیان کامل ایشان به این صورت است:

«خشونت یعنی چه؟ خشونت، یعنی کشتن، کتک زدن، زندانی کردن، بد اخلاقی کردن، تندی کردن. خشونت، یک امر واضح و یک معنای بدیهی

۱. الارهاب، مصطفی مصباح، ص ۴۴

است. الان چند ماه است که در بعضی از مطبوعات ما دائم دنبال میشود که خشونت خوب است یا بد است؛ یا فلان کس طرفدار خشونت است، فلان کس مخالف خشونت است؛ یا اسلام خشونت را قبول دارد، یا قبول ندارد! آیا این مسأله این قدر مهم و مشکل است؟! یا نه؛ پشت سر این قضیه، نیت‌های دیگری است!؟

اسلام درباره‌ی مسأله خشونت نظر روشن و واضحی دارد. اسلام استفاده از خشونت را اصل قرار نداده؛ اما در مواردی که خشونت قانونی باشد، آن را نفی هم نکرده است. ما دوگونه خشونت داریم: یک خشونت قانونی است؛ یعنی قانون خشونتی را اعمال میکند؛ مینویسد که اگر فلان کس این کار را کرد، او را به زندان ببرند. این خشونت است، اما این خشونت بد نیست. این خشونت در برابر تجاوز به حقوق انسانهاست. این خشونت در مقابل آدم بیقانون است. این خشونت در مقابل متجاوز است. اگر در مقابل متجاوز خشونت اعمال نشود، تجاوز در جامعه زیاد خواهد شد. این جا خشونت لازم است. یک خشونت هم خشونت غیر قانونی است. مثلاً یک نفر بیجا، خودسر، خودرأی، بر طبق میل خود، برخلاف قانون و بر خلاف دستور، نسبت به کسی اعمال خشونت میکند؛ یک سیلی به گوش کسی میزند. آیا این خوب است یا بد است؟ معلوم است که این بد است. در این شگگی نیست.

یکی از بزرگترین مظاهر استقلال انسان، استقلال فکری است. ببینید اسلام چه میگوید؛ ببینید منطق صحیح چه میگوید. آیا خشونت بد است یا خوب؟ جواب این است که نه بد است، نه خوب؛ هم بد است، هم خوب. خشونت قانونی، خوب و لازم است؛ اما خشونت غیرقانونی، بد و زشت و جنایت است. طرح این‌گونه مطالب را به صورت یک مسأله روز درآورده‌اند. مسأله روز هم که تمام شدنی نیست. مرتب از این نقل میکنند، از آن نقل میکنند؛ حرف‌های بعضی

از بزرگان را تحریف میکنند، برای این که بتوانند جو متشّجی در کشور درست کنند. جوانی میگوید خشونت خوب است، جوان دیگر میگوید خشونت بد است. این او را به خشونت متّهم میکند، او این را به خشونت متّهم میکند! چرا این کار را میکنند؟ جوانان ما هم اهل خشونت نیستند؛ مؤمنین ما هم اهل خشونت نیستند؛ متدّینین ما هم اهل خشونت نیستند. آن جایی که قانون خشونت را نسبت به کسی بخواهد، البته خشونت اعمال خواهد شد. قانون هم قانون است؛ قانون یک امر پنهانی نیست. آن روزی که پیامبر دستور داد آن افراد را ترور کنند، در گوش کسی نگفت. علناً گفت هر کس هند را پیدا کرد، او را بکشد. هر کس فلان بن فلان را پیدا کرد، او را بکشد. امام رضوان الله علیه گفت هر کس سلمان رشدی را پیدا کرد، او را بکشد. امروز هم رهبری اگر بر طبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت. مخفیانه و در گوش نیست^۱ می بینیم ایشان تروری را به پیامبر نسبت می دهند و خود نیز جایز می دانند که مصداق خشونت مشروع و قانونی باشد و پنهان کاری نیز در آن رخ نداده باشد، یعنی دو ملاک ترور مذموم در نزد جوامع بشری در آن نیست.

۳۴. حمله و تجاوز به خاک ایران و امپراطوری ساسانیان توسط محمد، پیامبر

اعراب دو سال قبل از مرگش!!!

پرسش سی و چهارم:

حمله و تجاوز به خاک ایران و امپراطوری ساسانیان توسط محمد، پیامبر

اعراب دو سال قبل از مرگش!!!

محمد، پیامبر اعراب در سال ۸ هجری و دو سال قبل از مرگش به قسمتی از خاک ایران حمله می کند که در واقع شروع کشورگشایی و جنایت اعراب مسلمان و

به دستور خود او میباشد. استاد سعید نفیسی محقق و مورخ سرشناس ایرانی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران می نویسد:

تازیان در سال هشتم هجرت نخستین حمله را به جزیره بحرین یعنی خاک ایران کردند و از آن زمان تا سال ۳۰ هجری دامنه جنگهای ایران و عرب کشیده شد و یک بار در اواخر زندگی رسول اکرم و خلافت عمر و یک بار پس از مرگ عمر چندی تعطیل شد و سرانجام در سال ۳۰ هجری در خلافت عثمان قسمت عمده ایران به تصرف اعراب درآمد. (منبع: کتاب تاریخ اجتماعی ایران، از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، نوشته سعید نفیسی، صفحه ۹!!)

پاسخ:

معاندین دروغگو با جعل و تزویر مدعی شده‌اند که پیامبر گرامی با لشگرکشی بحرین را به تصرف خود در آورده است، در حالی که این ادعای آنان مانند سایر ادعاهایشان کذب و دروغ است و مردم بحرین با مسالمت به اسلام گرویدند و پیامبر هم به بحرین لشگرکشی نکرد، بلکه تنها نماینده را به سوی بحرین فرستاد و اهالی بحرین به درخواست و دعوت پیامبر گرامی و نماینده او پاسخ مثبت دادند.

ابن اثیر می نویسد:

«اما منذر بن ساوی والی بحرین. چون علاء بن حضرمی نزد او رفت و به اسلام و یا اداء جزیه دعوت نمود اسلام آورد تمام اعراب بحرین هم مسلمان شدند. در آن زمان بحرین تابع ایران بود مردم دیگر که یهود و نصاری و مجوس (زردشتی) بودند با علاء و منذر صلح کرده جزیه را از هر شخص بالغ یک دینار بود تقبل و تادیه نمودند. در بحرین جنگی رخ نداد. بعضی مسلمان شدند و برخی صلح نمودند در این سال انجام حج بدست مشرکین بود.»

«فَأْتَا أَهْلَ الْبِلَادِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ فِائْتَهُمْ صَالِحُوا الْعِلَاءِ وَ

المنذر على الجزية من كلّ عالم دينار، و لم يكن بالبحرين قتال إنّما بعضهم أسلم و بعضهم صالح. و ولي الحج في هذه السنة المشركون.^۱
طبری نیز می نویسد:

در سال هشتم پیغمبر خدا علاء بن حضرمی را سوی منذر بن ساوی عبدی فرستاد با نامه ای بدین مضمون:

«بسم الله الرحمن الرحيم: از محمد، پیغمبر فرستاده خدا به منذر بن ساوی درود بر تو. من ستایش خدای یگانه می کنم. اما بعد، نامه تو و، «فرستادگانت رسیدند، هر که نماز ما کند و ذبیحه ما بخورد و رو به قبله «ما کند مسلمان است و حقوق و تکالیف مسلمانان دارد و هر که دریغ ورزد باید جزیه دهد.» گوید: پیغمبر با آنها صلح کرد که مجوسان جزیه دهند و مسلمان از ذبیحه شان نخورد و زن از آنها نگیرد.»

«سنه ۸ قال: و فيها بعث رسول الله ﷺ العلاء بن الحضرمی الى المنذر بن ساوی العبدی، و كتب اليه كتابا فيه: بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد النبي رسول الله الى المنذر بن ساوی سلام عليك، فاني احمد إليك الله الذي لا اله الا هو، اما بعد، فان كتابك جاءني و رسلك و انه من صلی صلاتنا، و اكل ذبيحتنا، و استقبال قبلتنا، فانه مسلم، له ما للمسلمين و عليه ما على المسلمين، و من ابى فعليه الجزية قال: فصالحهم رسول الله ﷺ على ان على المجوس الجزية، لا تؤكل ذبايحهم، و لا تنكح نساؤهم.»^۲

در کتاب جامع التواریخ نیز می خوانیم:

«این علاء را پیغمبر فرستاده بود سوی مُنذر بن ساوی و این منذر مسلمان

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۵

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹

شد و اهل بحرین را مسلمان کرد»^۱

در کتاب تاریخ گزیده نیز می‌خوانیم:

«علاء حضرمی را به منذر بن ساوی ملک بحرین فرستاد. مسلمان شد و

پاسخ نامه باز فرستاد»^۲

در کتاب تاریخ نگارستان نیز می‌خوانیم:

«علاء حضرمی را بمنذر بن ساوی ملک بحرین و بغیر از نجاشی و منذر

ساوی (از حکام) دیگری بشرف اسلام مشرف نشد»^۳

علامه مجلسی نیز می‌نویسد:

«گویند: در این سال حضرت علاء بن حضرمی را بسوی منذر بن شادی

فرستاد در بحرین که او را دعوت نماید به اسلام یا دادن جزیه، و ولایت بحرین در

تصرف پادشاه عجم بود، پس منذر با جمعی از عرب مسلمان شدند و اهل بلاد از

یهود و نصاری صلح کردند با علاء و منذر که جزیه بدهند، و بحرین بی‌قتال فتح

شد»^۴

۳۵. پیامبر اسلام معتقد بود که گل مصر بی‌غیرتی می‌آورد!!!

پرسش سی و پنجم:

اندر حکایت پیامبر و ائمه مسلمانان!

در روایتی صد در صد صحیح از امام رضا و پیامبر اسلام، گل مصر بی‌غیرتی

می‌آورد:

۱. جامع التواریخ (تاریخ ایران و اسلام)، ج ۳، ص ۱۷۹۷

۲. تاریخ گزیده، ص ۱۴۹

۳. تاریخ نگارستان، ص ۱۲

۴. حیاة القلوب، ج ۴، ص ۱۱۵۰

في الموثق كالصحيح عن أبي الحسن الرضا قال: سمعته يقول و ذكر مصر فقال قال النبي: لا تأكلوا في فخارها ولا تغسلوا رؤوسكم بطينها فإنه يذهب بالغيرة و يورث دياثة.

ترجمه: در روایتی موثق کالصحيح امام رضا می گوید که پیامبر در ذکر مصر گفت: در سفالینه های آن غذا نخورید و سرهایتان را با گِل آنجا نشوید زیرا غیرت را از بین می برد و دیوئی می آورد! منبع: روضة المتقين؛ محمد تقی مجلسی، ج ۱۲، ص ۳۲۶!!

پاسخ:

علامه مجلسی در توضیح روایاتی که در مدح و مذمت شهرها و اماکن وارد شده است، می نویسد:

«ممکن است جمع میان اخباری که در مدح شام و مصر و ذم آنها وارد شده بدان چه پیش اشاره کردیم که راجع به اختلاف مردم آنها است در هر زمانی، زیرا شام در آغاز جایگاه پیغمبران و نیکان بوده و از بلاد شریف و با برکت بوده، و چون مردمش شقی تر و کافرتر شدند از بدترین بلاد شد چنانچه روز عاشوراء از روزهای با برکت بوده - چنانچه از پاره ای اخبار برآید - و چون امام حسین علیه السلام در آن کشته شده از بدترین روزها شد.»

«يمكن الجمع بين الآيات و الأخبار الواردة في مدح الشام و مصر و ذمه بما أومأنا إليه سابقا من اختلاف أحوال أهله في الأزمان فإنه كان في أول الزمان محل الأنبياء و الصلحاء فكان من البلاد المباركة الشريفة فلما صار أهله من أشق الناس و أكفرهم صار من شر البلاد كما أن يوم عاشوراء كان من الأيام المتبركة كما يظهر من بعض الأخبار فلما قتل فيه الحسين علیه السلام صار من أنحس الأيام.»^۱

بر این اساس اگر در روایاتی از مصر و از خاک آن مذمت شده است به خاطر عملکرد ناصواب مردمان مصر در آن عصر بوده است چرا که اعمال ناصواب مردمان بر خاک مصر اثر طبیعی و تکوینی می‌گذارد و این اثر طبیعی و تکوینی می‌توانست دامنگیر دیگران گردد، اثرات طبیعی و تکوینی که از نظر عادی قابل درک نیست و وحی از آن پرده بر می‌دارد.

از جریان یوسف نبی علیه السلام و زلیخا و بی‌تفاوتی همسر زلیخا به اعمال ناشایست همسرش استفاده می‌شود که در آن عصر مسائلی چون غیرت و مردانگی و... مورد توجه مصریان نبوده است، چنان که خداوند از زبان همسر زلیخا یاد می‌کند که گفت:

﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَيَالِ الَّذِينَ إِحْسَانًا﴾ «یوسف! از این موضوع صرف‌نظر کن، و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی.» (یوسف، آیه ۲۹)
در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«از جمله مسائلی که در این داستان توجه انسان را به خود جلب می‌کند این است که در یک چنین مساله مهمی که ناموس عزیز مصر به آن آلوده شده بود، چگونه او با یک جمله قناعت کرد و تنها گفت از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی، و شاید همین مساله سبب شد که همسر عزیز پس از فاش شدن اسرارش در سرزمین مصر، زنان اشراف را به مجلس خاصی دعوت کند و داستان عشق خود را با صراحت و عریان باز گو نماید. آیا ترس از رسوایی، عزیز را وادار کرد که در این مساله کوتاه بیاید؟ یا اینکه اصولاً برای زمامداران خود کامه و طاغوتیان، مساله غیرت و حفظ ناموس چندان مطرح نیست؟ آنها آن قدر آلوده به گناه و فساد و بی‌عفتی هستند که اهمیت و ابهت این موضوع، در نظرشان از بین رفته است. احتمال دوم قویتر به نظر می‌رسد»^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۸۸

همینطور بی‌غیرتی و ذلت بنی اسرائیل نیز بر خاک مصر اثرات تکوینی نامطلوب گذاشته است، چنان که در نقلی آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود:

«چه خوب سرزمینی است شام و چه بد مردمی دارد امروزه، و چه بد سرزمینی است مصر، راستی که زندانی بود برای بنی اسرائیل از خشم خدا بر آنها، و بنی اسرائیل به مصر نرفتند جز از خشم خدا بر آنها و نافرمانی آنها از خدا زیرا خدا عزّ و جلّ به آنها فرمود: درآئید به سرزمین مقدسی که خدا برای شما نوشته است، یعنی شام و سرباز زدند از ورود بدان و نافرمانی کردند و چهل سال در بیابان گم شدند. فرمود: بیرون شدن آنان از مصر و ورود آنها به شام نبود جز پس از آنکه توبه کردند و خدا از آنها خشنود شد، سپس امام پنجم علیه السلام فرمود: راستش من بد دارم خوردن خوراکی‌هایی که در گل پخته‌های مصر پخته شود و دوست ندارم سرم را با گلش بشویم از ترس اینکه خواری بار آورد و غیرتم را ببرد.»

«نِعْمَ الْأَرْضُ الشَّامُ وَ بَيْتُ الْقَوْمِ أَهْلِهَا الْيَوْمَ وَ بَيْتُ الْبِلَادِ مِصْرُ أَمَا إِنَّمَا سَجُنُ مَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بَنُو إِسْرَائِيلَ مِصْرَ إِلَّا مِنْ سَخَطِهِ وَ مَعْصِيَةِ مُهْمٌ لِلَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ يَغْنِي الشَّامُ فَأَبَوْا أَنْ يَدْخُلُوهَا وَ عَصَوْا فَتَاهُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ وَ مَا كَانَ خُرُوجُهُمْ مِنْ مِصْرَ وَ دُخُولُهُمُ الشَّامَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ تَوْبَتِهِمْ وَ رَضَا اللَّهُ عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَكُلَ شَيْئًا طَبِخَ فِي فَخَّارِ مِصْرَ وَ مَا أَحَبُّ أَنْ أَغْسِلَ رَأْسِي مِنْ طِينِهَا مَخَافَةَ أَنْ تُورَثَنِي تُرْبَتُهَا الذُّلُّ وَ تَذْهَبَ بِغَيْرَتِي.»^۱

بنابراین تا زمانی که مردمان مصر دنباله رو عملکرد ناصواب بنی اسرائیل در نافرمانی خداوند یا ادامه دهنده عملکرد سلاطین مصر در بی‌غیرتی باشند، ذلت و بی‌غیرتی در آنجا حاکم است و این اعمال ناشایست در خاک آن سرزمین تاثیر سوء وضعی و طبیعی می‌گذارد، چنان که در زمان صدور روایات ناهی از استفاده

از گل و سفال مصری، این عملکرد ناصواب بر مردمان آن زمان حاکم بوده است و اثر وضعی مذکور مصداق داشته است، لذا روایات ناهیه صادر شده است، طبیعتاً زمانی که این عملکرد ناصواب مردم مصر اصلاح گردد، طبق بیان علامه مجلسی دیگر این روایات در مورد خاک مصر مصداق پیدا نمی‌کند.

۳۶. پیامبر اسلام معتقد بود که زن حتی حق ندارد بدون اجازه‌ی شوهرش حتی به عیادت پدر مریض خود برود!!!

پرسش سی و ششم:

در اسلام زن حتی حق ندارد بدون اجازه‌ی شوهرش به عیادت پدر مریض خود برود!

امام صادق: در زمان پیامبر مردی از انصار به جهت انجام کاری به سفر رفت. هنگام خروج با همسرش پیمان بست که از خانه خارج نشود تا او بازگردد. در این حال پدر همسرش بیمار شد، بنابراین آن زن شخصی را نزد پیامبر فرستاد و گفت: شوهرم بیرون رفته و از من عهد گرفته که از خانه خارج نشوم. از طرفی پدرم بیمار است. آیا اجازه می‌دهید به عیادت پدرم بروم؟ پیامبر فرمود: نه در خانه‌ات بنشین و از شوهرت اطاعت کن. پس بیماری پدرش سخت شد و زن دوباره شخصی را برای اجازه نزد حضرتش فرستاد و گفت: آیا اجازه می‌دهید از پدرم عیادت کنم؟ فرمود: در خانه‌ات بنشین و از شوهرت اطاعت کن. ناگاه پدر زن از دنیا رفت، او به پیامبر پیام فرستاد که پدرم فوت نمود آیا اجازه می‌دهید بر او نماز بخوانم؟ فرمود: «نه در خانه‌ات بنشین و شوهرت را اطاعت کن» پدر زن دفن شد؛ در این هنگام پیامبر برای آن زن پیام فرستاد: الله تو و پدرت را به جهت اطاعت تو از شوهرت آمرزید! (منبع: الکافی، ج ۵، ص ۵۱۳)

پاسخ:

در چهار سوره از قرآن مجید نیکی به والدین بلافاصله بعد از مسأله توحید قرار گرفته این همردیف بودن دو مسأله بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

در سوره بقره آیه ۸۳ می‌خوانیم: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ و در سوره نساء آیه ۳۶ ﴿الَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾. و در سوره انعام آیه ۱۵۱ می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾. و در آیات مورد بحث نیز این دو را قرین با هم دیدیم ﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾.

اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن و هم روایات صریحا توصیه می‌کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.

در سوره لقمان آیه ۱۵ می‌خوانیم: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾: «اگر آنها به تو اصرار کنند که مشرک شوی اطاعتشان مکن، ولی در زندگی دنیا به نیکی با آنها معاشرت نما»

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تاکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است، از این تعبیرهای مکرر استفاده می‌شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است، و در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنا بر این ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به - خدا است.»^۱

بنابراین نیکی و رسیدگی به پدر و مادر از موضوعات و تکالیف واجب و اساسی و ضروری اسلام است و ما در ذیل توضیح داده‌ایم که زن برای خروج از منزل در جهت انجام تکالیف واجبه خود نیازی به اذن و اجازه شوهر ندارد:^۱

بالخصوص در روایتی تصریح شده است که زن در جهت نیکی به پدر و مادر و صلح رحم نیازی به اذن شوهر ندارد چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:
 «زن در زکات واجب و نیکی با پدر و مادر و رسیدگی خویشان نیازی به اجازه شوهر ندارد» *«... في زكاة أو برّ والديها أو صلة قرابتها.»*^۲

روایتی هم که معاند به آن استناد کرد، جنبه کلی و عمومی ندارد بلکه ناظر به یک قضیه شخصی است که شوهر زن به خاطر مصالح و مفاسدی که مد نظرش بود، با همسرش عهد و پیمان بسته بود که از منزل خارج نشود و وقتی زن از پیامبر کسب تکلیف کرد، از آنجایی که پیامبر عالم به آن مفاسد بودند، صلاح دیدند که زن از شوهر در قضیه مذکور اطاعت کند و به دیدن پدرش نرود زیرا آن مفاسد به قدری حائز اهمیت بود که بر دیدار پدر در ساعات پایانی عمرش ترجیح داشت، بنابراین روایت مذکور یک حکم کلی و عام را بیان نمی‌کند و تنها ناظر به یک جریان و قضیه خاص و شخصی در زندگی یک مرد و زن بوده است:

«ورد في عهد الرجل بالمرأة في قضية شخصية ... يمكن حملها على ترتب مفسدة في مخالفة الزوج و الخروج عن البيت في سفره البعيد و لما كان النبي صلى الله عليه وآله عالماً بتلك المفسدة فأمر الزوجة بطاعة الزوج و عدم الخروج من البيت في ذلك المورد.»^۳

۳۷. پاسخی به وهابی در مورد ماموریت پیامبر اسلام به هجرت از مکه!!!

پرسش سی و هفتم:

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12822

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۱۴

۳. احکام الاسر (دلیل تحریر الوسيلة للإمام الخميني قدس سره)، ص ۲۲

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ أَبُو طَالِبٍ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْرِجْ مِنْ مَكَّةَ فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا نَاصِرٌ، وَتَارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ فَخَرَجَ هَارِباً حَتَّى جَاءَ إِلَى جَبَلٍ بِمَكَّةَ يُقَالُ لَهُ الْحُجُونُ فَصَارَ إِلَيْهِ.

عبید بن زرارہ می گوید: امام صادق گفت: آنگاه که ابوطالب از دنیا رفت، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و دستور رساند که: ای محمد! از مکه بیرون شو، زیرا دیگر اینجا یاور نداری و قریش بر پیغمبر هجوم آوردند و آنحضرت از مکه گریخت. (اصول کافی ۱/۴۴۹)

این حدیث صحیح‌السند، اذعان می‌کند که پیغمبر به هنگام وفات ابوطالب، دستور یافت که به مدینه هجرت کند و هجرت نمود.

درحالی که آنحضرت حدود چهار سال، بعد از وفات ابوطالب، به مدینه هجرت نمود.

[ابوطالب در سال ۱۰ بعثت از دنیا رفت. و هجرت پیغمبر به مدینه در ابتدای سال ۱۴ بعثت بود!!]

پاسخ:

متأسفانه وهابی روایت را نادرست و دروغ ترجمه کرده است.

علامه مجلسی در ترجمه روایت می‌نویسد:

«کلینی به سند حسن از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون ابو طالب به رحمت حق واصل شد جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت که: یا محمد! از مکه بیرون رو که اکنون تو را در مکه یآوری نیست؛ و قریش شوریدند بر آن حضرت پس گریخت از ایشان و به جانب کوهی رفت در مکه که آن را حجون می‌گویند»^۱

وهابی به دروغ روایت را معنا کرد که پیامبر بلافاصله بعد از وفات ابوطالب علیه السلام مامور شد به مدینه هجرت کرد و به این دستور عمل نیز کرد، در حالی که روایت کتاب کافی می‌گوید که پیامبر بر اثر فشار قریش پس از وفات جناب ابوطالب به کوهی در همان مکه گریخت و تنها مامور شده بود که از مکه هجرت کند نه آنکه لزوماً به مدینه برود.

بر اساس نصوص تاریخی شیعه و سنی، پیامبر گرامی پس از وفات جناب ابوطالب علیه السلام و بر اثر فشار قریش و دستور خداوند به هجرت به سوی طائف هجرت کرد و در حدود یک ماه در طائف ماند اما اهالی طائف به پیامبر گرامی با سنگ و... حمله بردند و پیامبر مجبور شد به سوی مکه باز گردد و با افراد مختلف رایزنی کند تا جایگاهی برای هجرت بیابد، نهایتاً با اهالی مدینه رایزنی کرد و پس از بستن پیمانهای عقبه اول و عقبه دوم به سوی مدینه هجرت کرد:

«فَلَمَّا تُوِّفِيَ أَبُو طَالِبٍ خَرَجَ إِلَى الطَّائِفِ وَأَقَامَ فِيهِ شَهْرًا وَكَانَ مَعَهُ زَيْدُ بْنُ الْحَارِثِ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى مَكَّةَ وَ مَكَّتْ فِيهَا سَنَةً وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ فِي جِوَارِ مُطْعَمِ بْنِ عَدِيٍّ وَ كَانَ يَدْعُو الْقَبَائِلَ فِي الْمَوَاسِمِ فَكَانَتْ بَيْعَةُ الْعَقَبَةِ الْأُولَى بَيْنِي وَبَيْنَ بَنِي قَبَائِعَةَ حَمْسَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُزَجِجِ ... فَلَمَّا انْصَرَفُوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَ ذَكَرُوا الْقِصَّةَ وَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ صَدَّقُوهُ وَ فِي السَّنَةِ الْقَابِلَةِ وَ هِيَ الْعَقَبَةُ الثَّانِيَةُ...» - «لَمَّا تُوِّفِيَ أَبُو طَالِبٍ تَنَاوَلَتْ قُرَيْشٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَخَرَجَ إِلَى الطَّائِفِ... فَأَذُوهُ وَ رَمَوْهُ بِالْحِجَارَةِ فَأَنْصَرَفَ إِلَى مَكَّةَ...» - «توفی ابو طالب، و ابتلی رسول الله صلى الله عليه وآله أشد ما كان، فعمد لثقیف بالطائف، رجاء أن یؤووه...» - «ان رسول الله يعرض نفسه في المواسم على قبائل العرب ... لم یزل رسول الله يعرض نفسه على كل قادم له اسم و شرف و يدعوه إلى الله. و كان كلما أتى قبيلة يدعوهم إلى الإسلام ... (ذكر أول عرض رسول الله صلى الله عليه وآله، نفسه على الأنصار و إسلامهم)»^۱

۱. مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱،

برخی از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که پیامبر بعد از وفات جناب ابوطالب و ماموریت به هجرت از سوی خداوند، هجرت‌های متعددی به سوی قبائل مختلف داشت و از مکه خارج می‌شد اما نتوانست یار و یاور برای خود جمع کند تا آنکه با اهالی مدینه ارتباط گرفت و به سوی مدینه هجرت کرد: «يقولون أيضا: إنه بعد وفاة عمه خرج إلى بني صعصعة، و معه علي؛ فلم يجيبوه، و غاب عن مكة عشرة أيام. و هاجر أيضا مع علي و أبي بكر إلى بني شيبان، و غاب ثلاثة عشر يوما، فلم يجد عندهم نصرة»^۱

۳۸. آیا شیعه معتقد است که بعد از پیامبر اسلام باز هم نزول وحی ادامه دارد؟

پرسش سی و هشتم:

حدیثی در کتب شیعه است که می‌گوید وحی بعد از وفات پیامبر قطع می‌شود: (قرب الاسناد نویسنده: الحمیری ابوالعباس جلد یکم صفحه ۲۹۹) نبود وحی بعد از پیامبر یعنی رد جانشینی علی؟!!!!

پاسخ:

یکی از معارف مسلم در میان علمای اسلام، وجود افراد «محدّث» در میان مسلمانان است. فرد «محدّث» پیامبر نیست، ولی در عین حال، فرشتگان، با وی سخن می‌گویند، و سخن آنان را می‌شنود، و لذا او «محدّث» بر وزن اسم مفعول نام گرفته است، زیرا که فرشته با او «حدیث» می‌گوید. بخاری نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

ص ۲۸۲؛ الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۳-۹۴
۱. الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۳، ص ۲۶۷ (به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۲۶)

«لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ يُكَلِّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا
أَنْبِيَاءَ فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَعَمَّر...»

«در میان پیشینیان از بنی اسرائیل، مردانی بودند که با آنها - از عالم غیب - سخن گفته می شد، بدون این که پیامبر باشند. و اگر در میان امت من چنین فردی باشد، آن عمر بن خطاب است»^۱.

به بیان دیگر:

تردید نیست که فرشته وحی و یا دیگر فرشتگان با انبیا و اولیا سخن می گویند و وحی الهی را در اختیار آنان می گذارند، ولی سخن گفتن آنان به پیامبران اختصاص ندارد، بلکه با انسان های والا - هر چند نبی نباشند - نیز سخن می گویند، و گروهی را که فرشتگان در برابر آنها متمثل می شوند و با آنان سخن می گویند، «محدث» می نامند.

کوتاه نظران، سخن گفتن فرشته با غیر پیامبران را دور از واقعیت می شمارند، در حالی که قرآن کریم یادآور سخن گفتن فرشته با مادر مسیح، حضرت مریم است، آنجا که می فرماید:

«قَالُوا أَنْعَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»
«آن گاه که ملائکه به مریم گفتند: خدا تو را برگزیده و از آلودگی پاک کرده و تو را بر
زنان جهان برتری بخشیده است» (نساء، آیه ۴۲)

سخن گفتن فرشتگان با فرد، نشانه نبوت و رسالت او نیست، بلکه نشانه ارتقای مخاطب به قله کمال است که به او توان شنیدن صدای فرشتگان را می دهد.

از این گذشته، قرآن کریم، سخن گفتن فرشتگان را با همسر حضرت ابراهیم، هاجر یادآور می شود و می فرماید:

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۹۴، باب مناقب عمر بن الخطاب.

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾. «آیا از فرمان و اراده خدا در شگفت هستی، رحمت و برکات او بر شما خاندان [نبوت] باد...» (هود، آیه ۷۳)^۱

بنابراین ارتباط با فرشتگان اختصاص به پیامبران ندارد تا وهابی مدعی شود که دیگر امامان پس از پیامبر از این ارتباط محرومند و نمی‌توانند جانشین پیامبر باشند، در حالی که خودشان معتقدند که این ارتباط برای غیر پیامبران و برای عمر بوده است، چنان که قسطلانی از علمای برجسته اهل سنت در ذیل حدیث مورد اشاره ما از صحیح بخاری می‌نویسد:

«اینکه رسول خدا فرموده است: اگر در میان امتم کسی از آنان باشد» این کلام و شرط را از روی تردید نگفته است، بلکه به عنوان تأکید فرموده است چنانکه می‌گوئی: اگر دوستی برایم باشد او فلانی است. منظور این نیست که او هیچ دوستی ندارد، بلکه اختصاص دادن کمال صداقت به اوست. و هنگامی که ثابت شد که چنین حقیقتی در میان غیر امت اسلام وجود داشته پس بودنش در این امت برتر، سزاوارتر خواهد بود.» «قوله» فإن یکن «للتردید بل للتأکید کقولک: إن یکن لی صدیق ففلان. إذ المراد اختصاصه بکمال الصداقة لانفی الأصدقاء، وإذا ثبت أن هذا وجد فی غیر الأمة المفضولة فوجوده فی هذه الأمة الفاضلة أحرى.»^۲

و صراحتاً تصریح می‌کنند که عمر با فرشتگان در ارتباط بوده است و فرشتگان مطالبی را به او الهام می‌کردند: «کان عمر رضی الله عنه ینطق بما کان ینطق ملهما»^۳

۱. راهنمای حقیقت، ص ۴۰۵

۲. ارشاد الساری شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۹۹.

۳. مشکل الآثار، طحاوی، ج ۲، ص ۲۵۷

همینطور اهل سنت برای بزرگان خودشان عقیده دارند که آنان با فرشتگان در ارتباط بوده‌اند، چنان که غزالی می‌گوید:

«بعضی از عرفاء گفته‌اند: از برخی از «ابدال» درباره بعضی از «مقامات نفس» پرسیدم، او به طرف راست و چپش نگریست و گفت: خدا شما را رحمت کند چی می‌گوئید؟ آنگاه به سینه‌اش توجه کرد و گفت: شما چه می‌گوئید؟ آنگاه جواب سؤال را داد، از او پرسیدم به چه جهت به طرف راست و چپ توجه نمودید؟ پاسخ داد: جواب سؤال را نمی‌دانستم از دو فرشته که در دو طرفم قرار داشتند پرسیدم آنان نیز بلد نبودند آنگاه از دلم پرسیدم آنطور که پاسخ دادم به من خبر داد، بنابراین او از دو فرشته دانایتر بوده است. غزالی اضافه می‌کند: گویا همین معنی این حدیث است». «قال بعض العارفين سألت بعض الأبدال عن مسألة من مشاهد النفس فالتفت إلى شماله وقال: ما تقول رحمك الله؟ ثم إلى يمينه كذلك، ثم أطرق إلى صدره فقال: ما تقول؟ ثم أجاب فسألته عن التفاته؟ فقال: لم يكن عندي علم فسألته الملكين فكل قال: لا أدري فسألته قلبي فحدثني بما أجبته فإذا هو أعلم منهما...»^۱

در کتب تراجم اینان افرادی را می‌یابید که فرشتگان با آنان سخن گفته‌اند از جمله:

عمران بن حصین خزاعی، متوفی در سال ۵۲ هجری که درباره اش نوشته‌اند: «فرشتگان حفاظت‌کننده را می‌دید و با آنها سخن می‌گفته تا اینکه سوخت و داغ شد» «انه كان يرى الحفظة وكانت تكلمه حتى اکتوى»^۲

ابن کثیر در تاریخش می‌آورد: «فرشتگان بر او سلام می‌کردند تا آنکه داغ شد در این وقت سلامشان قطع

۱. فیض القدیر، ج ۴، ص ۶۶۴

۲. الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۵

گردید، آنگاه پیش از چند لحظه قبل از مرگ دوباره پیشش آمدند و به او سلام می‌گفتند.»

«قد كانت الملائكة تسلم عليه فلما اکتوي انقطع عنه سلامهم، ثم عادوا قبل موته بقليل، فكانوا يسلمون عليه رضي الله عنه.»^۱

و در شذرات الذهب، ج ۱ صفحه ۵۸ آمده است: سلامی که فرشتگان به او می‌گفتند می‌شنید تا آنکه با آتش سوخت دیگر به مدت یکسال سلامشان را نشنید پس خداوند به او لطف فرمود: دوباره این نعمت را بر او ارزانی داشت.

«انه كان يسمع تسليم الملائكة عليه، ثم اکتوي بالنار فلم يسمعهم عاما، ثم أكرمه الله برد ذلك.» همینطور از جمله کسانی که طبق اعتقاد اهل سنت، فرشتگان با آنان سخن گفته‌اند، ابو المعانی صالح متوفی در سال ۴۲۷ هـ است. ابن جوزی و ابن کثیر نقل کرده‌اند که:

«ابو المعالی در ماه رمضان گرفتار بیچارگی شدیدی شد، تصمیم گرفت برود پیش یکی از بستگانش تا مقداری قرض بگیرد. او می‌گوید: همینکه داشتم می‌رفتم پرنده‌ای روی شانهم نشست و گفت: ای ابو المعالی! من فلان فرشته‌ام، به آنجا مرو، او را پیش تو خواهیم آورد، او می‌گوید: فردا همان مرد پیشم آمد»

«اصابته فاقه شديدة في شهر رمضان فعزم على الذهاب إلى رجل من ذوي قرابته ليستقرض منه شيئاً قال: فينما أنا أريده فنزل طائر فجلس على منكبى وقال: يا أبا المعالي أنا الملك الفلاني، لا تمضي إليه نحن نأتيك به.»^۲

و از همین این قبیل است سخن گفتن «حوریه» با «ابی یحیی ناقد» چنان که خطیب بغدادی نقل می‌کند که او گفته است:

«از خدا با چهار هزار ختم قرآن، حوریه‌ای خریدم هنگامی که در ختم آخر

۱. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۶۰

۲. المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۷، ص ۸۲؛ البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۱۶۳

بودم خطابی از حوریه ای شنیدم که می گفت: «تو به عهدت وفا کردی و اینک من همانم که مرا خریدی» «اشتریت من الله حوراء بأربعة آلاف ختمة، فلما كان آخر ختمة سمعت الخطاب من الحوراء وهي تقول: وفيت بعهدك فها أنا التي قد اشتريتني»^۱

بنابراین حتی طبق مبانی اهل سنت، ارتباط با فرشتگان اختصاص به پیامبران ندارد تا بعد از پیامبر خاتم این ارتباط به پایان رسد، بلکه به اعتقاد شیعه، امامان ما دارای این ارتباط بوده اند، چنان که در ذیل گفته ایم:^۲
و اگر در برخی از روایات ما آمده است که پس از پیامبر اسلام وحی آسمانی به پایان رسید:^۳

مقصود از وحی در این روایات وحی تشریحی است، یعنی دیگر فرشته ای نازل نمی شود تا حلال و حرام تازه ای بیاورد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:
«جاء مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَاءَ بِالْقُرْآنِ وَبِشَرِيْعَتِهِ وَمِنْهَا جِهَةٌ، فَحَلَّالُهُ حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و قرآن را و شریعت و روش خاص خود را آورد و از آن پس، حلال او تا روز قیامت، حلال و حرامش تا قیامت، حرام است»^۴
و فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ، أَحَلَّ فِيهِ حَلَّالًا، وَحَرَّمَ حَرَامًا، فَحَلَّالُهُ حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فِيهِ شَرْعُكُمْ، وَخَبْرٌ مِنْ قَبْلِكُمْ

۱. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۶۲

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13758

۳. الخصال، ج ۲، ص ۳۸۵؛ نهج البلاغه، ص ۲۳۵

۴. الكافي، ج ۲، ص ۱۷؛ المحاسن، ج ۱، ص ۴۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۵۳

وَبَعْدَكُمْ» «خداوند - تبارک و تعالی - مُحَمَّد ﷺ را فرستاد و سلسله پیامبران را بدو ختم کرد. بنا بر این، بعد از او پیامبری نیست. نیز کتابی را بر او فرو فرستاد و آن را پایان بخش همه کتاب‌ها [ی آسمانی] قرار داد. بنا بر این، پس از آن دیگر کتابی نمی‌آید. در این کتاب، حلالی قرار داد و حرامی وضع کرد. پس حلال آن، تا قیام قیامت، حلال است و حرامش، تا قیام قیامت، حرام. شریعت (احکام و مقررات) شما در این کتاب است و اخبار پیشینیان و پسینیان شما در آن آمده است»^۱

و اگر امامان علیهم‌السلام از حلال و حرام سخن گفته‌اند، این علمشان به وراثت از پیامبر اسلام به آنان رسیده است، نه آنکه فرشته بر آنان نازل شده باشد تا حلال و حرام را آورده باشد.

در روایتی به نقل از جابر، آمده است؛

«به ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام گفتم: هر گاه برایم حدیثی می‌فرمایی، سند آن را نیز برایم ذکر نما. فرمود: «پدرم، از جدّم، از پیامبر خدا، از جبرئیل علیه‌السلام، از خداوند عز و جل، مرا حدیث کرده است، و هر حدیثی که برای تو می‌گویم، با همین سند است»^۲

در روایت دیگر، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود؛

«حدیث من، حدیث پدرم است، و حدیث پدرم، حدیث جدّم، و حدیث جدّم، حدیث حسین، و حدیث حسین، حدیث حسن، و حدیث حسن، حدیث امیر مؤمنان علیه‌السلام، و حدیث امیر مؤمنان علیه‌السلام، حدیث پیامبر خدا، و حدیث پیامبر خدا، سخن خداوند عز و جل است»^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳

۲. امالی مفید، ص ۴۲

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۳

امام رضا علیه السلام فرمود: **إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ.** «ما از طرف خدا و پیامبر او سخن می‌گوییم».^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر زمانی که از چیزی به تو جواب می‌دهم، آن قول رسول الله است و ما به رای و نظر خویش، هیچ چیز نمی‌گوییم» **«مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَسْنَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا مِنْ شَيْءٍ»**^۲

۳۹. آیا شیعه معتقد است که همسران پیامبر عمل منافی عفت انجام می‌دادند؟

پرسش سی و نهم:

آیا شیعه معتقد است که ام المومنین عایشه همسر پیامبر اسلام مرتکب فساد اخلاقی شده است؟!!!

پاسخ:

عقیده شیعه آن است که هیچ یک از همسران پیامبران هیچگاه مرتکب زنا و فساد اخلاقی نمی‌شوند و آنچه که وهابیت خبیث به شیعه نسبت می‌دهد که شیعه عقیده دارد همسر پیامبر عایشه دچار فساد اخلاقی بوده است مطلبی کذب و خلاف واقع است.

پیامبر گرامی فرمود:

«همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده به عمل منافی عفت نشد»^۳

شیخ طوسی شیخ الطائفه می‌گوید:

۱. رجال کشی، ج ۲، ص ۴۹۰

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۰۱

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۰۱

«هیچ یک از زنان پیامبران هیچ گاه زنا نکرده، خیانت زن حضرت نوح این بود که آن حضرت را متهم به دیوانگی کرده بود و خیانت زن حضرت لوط این بود که جای مهمانهای آن حضرت را به کافران نشان داد»^۱
آلوسی وهابی نیز می گوید:

«به شیعه نسبت میدهند که به عایشه تهمت فحشا می زنند در حالی که شیعیان این امر را شدیداً انکار میکنند و چنین نسبتی را قبول ندارند و کوچکترین اثری از این نسبت ها در کتب معتبر و مورد قبول شیعه وجود ندارد»^۲
و در جای دیگر می گوید:

«آنچه به شیعیان در این مورد نسبت میدهند دروغ و اتهامی بیش نیست»^۳
اما شگفتا از وهابیت که شیعه را متهم به اهانت به همسران پیامبر میکنند اما خودشان در کتبشان چنین روایت می کنند:
«عایشه روزی کنیزی را آرایش کرد و او را در شهر چرخاند و گفت شاید با این کنیز بتوانیم جوانان قریش را شکار کنیم»^۴
مسلم می آورد:

«عبدالله بن شهاب خولانی گوید: من به خانه عایشه وارد شده و در لباس خود محتمل شده و سپس لباسم را همانجا با آب شستم»^۵
و روایت میکند:

«مردی بر عایشه وارد و جنب شد. صبحگاهان در حال شستن لباسش بود که

۱. التبیان، ج ۵، ص ۴۹۵

۲. روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۲۲

۳. روح المعانی، ج ۲۸، ص ۱۶۲

۴. المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۴۹

۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۳۹

عایشه به او گفت همین که جای منی را بشویی کافی است»^۱
ما این روایات را جعلی و مردود و توهین و تهمت به همسر پیامبر از ناحیه
وها بیت می دانیم

در استفتائی از محضر مراجع شیعه سوال کردند؛

«مشاهده می شود برخی از افراد تحت عنوان شیعه به برخی از همسران رسول
خدا نسبت های ناروای اخلاقی داده، کتاب و سخنرانی هایی نیز در این باره ارائه
می کنند. فارغ از اینکه این عمل موجب ناراحتی اهل سنت و تخریب همبستگی
امت مسلمان می گردد، آیا در عالم واقع، نسبت دادن چنین عملی به ازواج پیامبر
گرامی اسلام صحیح است؟»
پاسخ مراجع معظم شیعه:

۱. آیت الله العظمی مکارم شیرازی: اهانت به مقدسات مذاهب دیگر اسلامی
جایز نیست و نسبت مذکور دروغ است.
۲. آیت الله العظمی نوری همدانی: نسبت مذکوره غیر صحیح است و احتراز
از آن لازم است.

۳. آیت الله العظمی جعفر سبحانی: ما در گذشته پاسخ این سؤال را به
روشنی نوشته ایم که تمام همسران انبیاء از اعمال خلاف اخلاقی، منزّه هستند؛
حتی زنان حضرت نوح و لوط، تا چه رسد به همسران پیامبر گرامی، همه آنها از
مسائل خلاف اخلاقی مبرا هستند و این عقیده علماء بزرگ شیعه است.

۴. آیت الله العظمی وحید خراسانی: تمام همسران رسول خدا از لحاظ
اخلاقی عاری از فحشاء و زنا بودند.

۵. آیت الله العظمی مظاهری: آنچه نوشته اید حرام، و گناه آن بزرگ است و به
طور کلی هر حرکتی که اهانت به مقدسات پیروان مذاهب اسلامی تلقی شود و

سبب تحریک آنان گردد و اتحاد اسلامی را خدشه دار کند، حرام است.

۶. آیت الله العظمی علوی گرگانی: نسبت دادن برخی فواحش و رفتارهای غیر اخلاقی به همسران پیامبر صلوات الله علیه شرعا حرام است و تحقق آن در عالم واقع از نظر ما اثبات شده نیست.

۷. آیت الله میرزا یدالله دوزدوزانی: اینگونه حرفها اهانت به مقام شامخ پیامبر

۸. آیت الله محقق کابلی: در فرض سؤال توهین و نسبت ناروا به بعضی از همسران پیامبر با قطع نظر از ناراحتی برادران اهل سنت و ایجاد اختلاف بین مسلمین، حرام است.

۹. آیت الله علی کورانی عاملی: ما شیعیان به عایشه صرفا به خاطر ایستادن در مقابل حضرت علی در جنگ جمل انتقاد داریم و هرگز در مورد پاکدامنی ایشان سخنی برخلاف اهل سنت نمی گوئیم. این وهابیت است که چنین تهمتیه به ما زده است. خداوند آنها را کیفر دهد.^۱

۴۰. اشرف مخلوقات خداوند رسول الله است یا عقل بشر؟! !!!

پرسش چهلم:

محمد بن مسلم از امام باقر نقل کرد که فرمود: وقتی خدا «عقل» را آفرید، او را به سخن آورد و گفت: پیش آی، پیش آمد و سپس گفت: بازگرد، بازگشت. خدا [خطاب به عقل] فرمود: به عزت و جلالم قسم، مخلوقی را نیافریدم که نزد من محبوب تر از تو باشد. [و در روایت دیگر آمده: من هیچ مخلوقی بهتر از تو نیافریدم].
تو را در کسی کامل می کنم که دوستش دارم. همانا توجه امر و نهی من فقط به توست و کیفر و پاداشم نیز فقط بر توست. (اصول کافی ۱/۱۰)

اما اهل سنت می گویند که برترین مخلوقات پیامبر اسلام است.

قَالَ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى: خَيْرَ خَلْقٍ رَبِّ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.^۱

امام شافعی (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) فرمود: بهترین مخلوق پروردگار، حضرت محمد ﷺ است. (الأم للشافعی ۴/۱۶۷)

پاسخ:

ما معتقدیم که برترین مخلوقات الهی، پیامبر گرامی اسلام و امامان معصوم ﷺ هستند، چنان که امام صادق ﷺ فرمود:

«ما برگزیدگان خداوند از میان بندگانش هستیم» «نَحْنُ خَيْرَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ»^۱

خداوند خطاب به آدم ﷺ در مورد پیامبر گرامی ﷺ و امامان ﷺ فرمود:

«آنان برتر از تو و برترم از تمام خلقم هستند و اگر آنان نبودند، تو و بهشت و جهنم و آسمان و زمین را خلق نمی کردم» «هُم خَيْرٌ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ»^۲

بر همین اساس، شیخ صدوق در بیان عقیده شیعه پیرامون پیامبر گرامی و امامان ﷺ می گوید:

«واجب است اعتقاد به این که خداوند نیافریده هیچ خلقی افضل از محمد و ائمه ﷺ و ایشان محبوبترین خلائقند بسوی خدا و گرامی ترین خلقند در نزد خداوند و مقدمند بر همه در اقرار به خدا، وقتی که خداوند گرفت عهد پیغمبران را و گواه گرفت ایشان را بر خودشان که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه عرض نمودند بلی و آنکه حقت عالی مبعوث فرمود پیغمبر خود محمد ﷺ را برای باقی پیغمبران در عالم ذر، و آنکه خداوند هر عطائی که به هر پیغمبری فرمود بقدر

۱. امالی مفید، ص ۳۰۸

۲. معانی الاخبار، ص ۱۲۴

معرفتش بحق پیغمبر ما محمد عطا نموده و موافق سبقت نمودنش بسوی اقرار به آن جناب. و اعتقاد داریم که خداوند آفریده مجموع خلق را برای محمد و اهل بیت او علیهم السلام و آنکه اگر ایشان نبودند خداوند نمی آفرید آسمانها و زمین را و نه بهشت و جهنم را و نه آدم و نه حوا و نه ملائکه و نه هیچ آفریده را»

«يَجِبُ أَنْ يُعْتَقَدَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الْأُمَّةِ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ أَنَّهُمْ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَكْرَمُهُمْ ... وَ يُعْتَقَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ لَهُ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقَ السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا آدَمَ وَ لَا حَوَاءَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ...»^۱

حال وهابی اشکال کرده است که در روایت کافی شریف، عقل به عنوان برترین و محبوبترین مخلوقات معرفی شده است در حالی که توجه ندارد که مقصود از عقل در روایت مذکور، نور وجودی پیامبر گرامی اسلام و به تبع ایشان امامان می باشد که به اعتبار آنکه خیر و شر را درک می کردند و با اختیار خود، به عبادت خداوند می پرداختند، به آن بزرگواران اطلاق کلمه «عقل» شده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«ما اشباح نوری بودیم اطراف عرش که خدا را تسبیح می کردیم، و این حدود پانزده هزار سال قبل از خلقت آدم بود و وقتی آدم آفریده شد در صلب او قرار گرفتیم».^۲

پیامبر گرامی فرمود؛

«خداوند ما را آفرید زمانی که نه آسمانی افراشته و نه زمینی گسترده و نه عرش و نه بهشت و جهنم بود، ما او را تسبیح و تقدیس می کردیم، هنگامی که تسبیح و

۱. اعتقادات الامامیه، ص ۹۳

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲

تقدیسی وجود نداشت»^۱.

بنابراین مقصود از عقل در روایت مذکور، نور وجودی پیامبر اسلام و به تبع ایشان نور وجودی امامان علیهم السلام می باشد، که مطیع امر خداوند بوده اند و برترین مخلوقات خداوند محسوب می شده اند که امر و نهی الهی به بندگان، و ثواب و عقاب بندگان، بر محور وجود آن بزرگواران می باشد و خداوند محبت و ولایت آن بزرگواران را در فردی از افراد کامل نمی کند، جز در بندگان برگزیده و راستین خود، چنان که علامه مجلسی متذکر این شرح و تفسیر می شود؛

«يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالْعَقْلِ نَوْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي انْشَعَبَتْ مِنْهُ أَنْوَارُ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام ... (وَلَا أَكْمَلْتُكَ) يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ وَلَا أَكْمَلْتُكَ وَ الْإِرْتِبَاطُ بِكَ، وَ كَوْنِكَ وَاسِطَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنِي إِلَّا فِيمَنْ أَحَبَهُ...»^۲

حال از وهابی سوال می کنیم که شما چگونه مدعی هستید که برترین مخلوقات پیامبر اسلام هستند، در حالی که عمر بن خطاب را نیز هم درجه پیامبر کرده اید و در روایت جعلی از پیامبر نقل کرده اید که فرمود؛

«اگر من از میان شما امت مبعوث نشده بودم، حتما عمر به نبوت مبعوث گردیده بود» «لَوْلَمْ أبعثْ فِيكُمْ لبعثْ عمر بن خطاب»^۳

و پای را از این که عمر هم درجه پیامبر است هم بالاتر گذاشته و حتی او را برتر از پیامبر معرفی می کنید و نقل می کنید؛

«تا کنون خورشید بر شخصی بهتر از عمر طلوع نکرده است» «مَا طَلَعَتْ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرَ مِنْ عُمَرَ»^۴

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶

۲. مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۰

۳. فضائل الصحابه، ج ۱، ص ۴۲۸

۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۸

پاسخ به شبهات فضای مجازی پیامون پیامبر گرامی اسلام (جلد اول) | ۱۷۳

و معتقدید آیات قرآن مطابق با نظرات عمر بن خطاب نازل می‌شد نه پیامبر و نقل می‌کنید؛

«هر نظری که عمر داشت، قرآن نیز بر اساس همان اساس نازل می‌شد» «کان عمر یری الراى فينزل به القرآن»^۱

و یا نقل می‌کنید؛

«گفته‌ها و آرای تمام مردم یک طرف و گفته‌های عمر هم یک طرف که قرآن بر اساس آراء و نظرات او نازل می‌گردید» «ما قال الناس في شيء و قال فيه عمر الا جاء القرآن بنحو ما يقول عمر»^۲

و صراحتاً نقل می‌کنید که پیامبر می‌فرمود؛

«خداوند نزد قلب و زبان عمر است، خداوند حق را بر قلب و زبان عمر جاری می‌کند، اگر من مبعوث به رسالت نمی‌شدم، عمر مبعوث می‌شد، خداوند عمر را با دو ملک تایید می‌کند و خطا را از او دور می‌کند»

«إن الله عز وجل عند لسان عمر وقلبه ... إن الله جعل الحق على قلب عمر ولسانه ... لو لم أبعث فيكم لبعث عمر، أيد الله عز وجل عمر بملكين يوقانه ويسدانه، فإذا أخطأ صرفاه حتى يكون صواباً»^۳

در مقابل می‌گویید پیامبر (بر خلاف عمر بن خطاب)، در سخن گفتن خطا می‌کرد و به اشتباه افراد را لعن می‌کرد و دشنام می‌داد و آنان را اذیت می‌کرد و می‌گفت من تنها یک بشر هستم، خدایا لعن و نفرین و دشنام مرا برای دیگران مایه خیر و رحمت قرار بده؛

«عن أبي هريرة أن النبي ﷺ قال: اللهم إني أتخذ عندك عهداً لن تخلفنيه، فإنما

۱. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ج ۱، ص ۱۲۲

۲. تاریخ الخلفاء، ج ۱، ص ۱۲۲

۳. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۹۶-۶۰۳؛ ج ۱۱، ص ۵۷۸-۵۷۹

أنا بشر، فأبئ المؤمنین آذیته أو شتمته أو لعنته أو جلدته، فاجعلها له صلاة وزكاة وقربة تقربه بها إليك يوم القيامة»^۱

بنابراین به دروغ ادعا نکنید که معتقدید برترین مخلوقات پیامبر اسلام می باشد، برترین مخلوقات در نزد شما عمر بن خطاب می باشد.

۴۱. آیا امامان، احادیث و سنت پیامبر اسلام را نسخ و بی اثر می کردند؟
پرسش چهل و یکم:

امام ها، احادیث و سنت پیغمبر را نسخ می کنند!!!

محمد بن مسلم می گوید: به امام صادق عرض کردم «چه می شود مردمی را که متهم به دروغ نیستند، حدیثی را با واسطه از رسول خدا روایت میکنند؛ ولی از شما خلافتش به ما میرسد؟» امام فرمود: حدیث نیز مانند قرآن، نسخ می شود. (اصول کافی ۱/۶۴)

اهل سنت می گویند حلال و حرام پیامبر تا قیامت نسخ نمی شود چنان که:

امیر مؤمنان، حضرت عمر بن عبدالعزیز [رَضِيَ اللهُ عَنْهُ] در خطبه فرمود:

ای مردم! خدا هیچ پیغمبری بعد از پیامبر شما نفرستاد، و هیچ کتابی بعد از کتاب او (قرآن) نازل نفرمود. پس هر آنچه که خدا بر زبان پیامبرش حلال کرده؛ تا روز قیامت، حلال است و هر آنچه از زبان پیامبرش حرام نموده، تا قیامت، حرام است. (سنن دارمی ۴۴۷)

پاسخ:

ما معتقدیم که حلال و حرام پیامبر گرامی اسلام، تا روز قیامت ثابت است و تغییر نمی کند، چنان که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و قرآن را و شریعت و روش خاص خود را آورد و از آن پس،

حلال او تا روز قیامت، حلال و حرامش تا قیام قیامت، حرام است»^۱

و فرمود؛

«خداوند - تبارک و تعالی - محمد ﷺ را فرستاد و سلسله پیامبران را بدو ختم کرد. بنا بر این، بعد از او پیامبری نیست. نیز کتابی را بر او فرو فرستاد و آن را پایان بخش همه کتاب‌ها [ی آسمانی] قرار داد. بنا بر این، پس از آن دیگر کتابی نمی‌آید. در این کتاب، حلالی قرار داد و حرامی وضع کرد. پس حلال آن، تا قیام قیامت، حلال است و حرامش، تا قیام قیامت، حرام. شریعت (احکام و مقررات) شما در این کتاب است و اخبار پیشینیان و پسینیان شما در آن آمده است»^۲

و همینطور معتقدیم که امامان علیهم‌السلام، مبین سنت پیامبر اسلام می‌باشند و حدیث آن بزرگواران، عین حدیث پیامبر گرامی می‌باشد.

در روایتی به نقل از جابر، آمده است؛

«به ابوجعفر امام باقر علیهما السلام گفتم: هر گاه برایم حدیثی می‌فرمایی، سند آن را نیز برایم ذکر نما. فرمود: «پدرم، از جدّم، از پیامبر خدا، از جبرئیل علیهما السلام، از خداوند عز و جل، مرا حدیث کرده است، و هر حدیثی که برای تو می‌گویم، با همین سند است»^۳

در روایت دیگر، از امام صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمود؛

«حدیث من، حدیث پدرم است، و حدیث پدرم، حدیث جدّم، و حدیث جدّم، حدیث حسین، و حدیث حسین، حدیث حسن، و حدیث حسن، حدیث امیر مؤمنان علیهما السلام، و حدیث امیر مؤمنان علیهما السلام، حدیث پیامبر خدا، و حدیث پیامبر

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷؛ المحاسن، ج ۱، ص ۴۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۵۳

۲. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳

۳. امالی مفید، ص ۴۲

خدا، سخن خداوند عز و جل است»^۱
امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ.» «ما از طرف خدا و پیامبر او سخن می‌گوییم»^۲
امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر زمانی که از چیزی به تو جواب می‌دهم، آن قول رسول الله است و ما به رای و نظر خویش، هیچ چیز نمی‌گوییم» «مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَسْنَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا مِنْ شَيْءٍ»^۳

بر این اساس، اگر امامان علیهم السلام می‌فرمودند که فلان حدیث از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نسخ شده است، از نزد خود این مطلب را نمی‌گفتند، بلکه به نقل از پیامبر گرامی می‌فرمودند، یعنی این پیامبر بوده است که تصریح کرده است فلان حکم و حدیث من نسخ شده است، اما مردم از نسخ حکم توسط پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مطلع نشده بودند و به آنها حکم ناسخ نرسیده بود، امامان علیهم السلام که مبین سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، مردم را از این قضیه مطلع می‌کرده‌اند، این که گاهی مردم از حکم ناسخ پیامبر گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مطلع نمی‌شدند، مورد اشاره علی علیه السلام نیز واقع شده است، آنجایی که ایشان در پاسخ به سلیم بن قیس هلالی، پس از تقسیم چهارگانه راویان، سومین دسته را کسانی معرفی می‌کند که دروغ‌گو نیستند، اما ناسخ را نمی‌شناسند، چنان که فرمود:

«سومی، مردی است که شنیده رسول خدا به چیزی فرمان داده است؛ ولی خبر ندارد که پیامبر زمانی دیگر، از آن نهی کرده است. یا نهی آن حضرت را شنیده است؛ ولی از فرمان بعدی ناآگاه است. باری، منسوخ را به خاطر سپرده؛

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳

۲. رجال کشی، ج ۲، ص ۴۹۰

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۰۱

اما ناسخ را درخاطر ندارد، که اگر منسوخ بودنش را می دانست، بی گمان آن را وامی نهاد. چنان که اگر مسلمانان به هنگام شنیدن حدیث او، از منسوخ بودنش آگاهی داشتند، رهایش می کردند»^۱

بنابراین، اگر امامان علیهم السلام سخن از نسخ حدیث پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به میان می آورند، چنین نیست که از نزد خودشان حکم پیامبر را نسخ کند، بلکه نسخ کننده خود پیامبر گرامی بوده است، اما افراد از نسخ حکم توسط پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع نشده اند و امامان علیهم السلام آنها را آگاه می کنند.

حال روی سخن را به جانب وهابیون می کنیم و می گویم شما که معتقدید تنها سنت پیامبر است که تا روز قیامت واجب الاتباع است، چگونه است که در برابر سنت پیامبر، از سنت ابوبکر و عمر سخن به میان آورده اید و سنت آن دورا نیز واجب الاتباع می دانید و در حدیثی با تفسیری جعلی که ارائه می دهند مدعی اند که پیامبر امر به تبعیت از سنت ابوبکر و عمر کرده و فرموده؛

«علیکم بسنتی و سنه خلفاء الراشدين» «بر شما باد عمل به سنت من و سنت خلفاء راشدین»^۲

بر همین اساس، عمر بن عبد العزیز که وهابی به قول او استناد کرد، می گفت؛

«آنچه که سنت ابوبکر و عمر است از دین است و به آن عمل می کنیم» «ان ما سنه ابوبکر و عمر، فهو دین ناخذ به»^۳

ابوبکر و عمر نیز برای آنکه سنت خود را بین مردم جا بیندازند، سنت پیامبر را نابود می کردند و احادیث آن بزرگوار را آتش می زدند، چنان که علمای اهل سنت

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۲۳

۲. الثقات ابن حبان، ج ۱، ص ۴؛ نهایة السؤال، ج ۳، ص ۲۶۶؛ اصول السرخسی، ج ۱، ص ۱۱۶

۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۳۳۲

نقل می‌کنند:

«احادیث رسول خدا در زمان عمر بن خطاب گسترش یافت و از مردم خواست تا همه را نزد وی بیاورند و چون آوردند فرمان داد تا آن‌ها را بسوزانند»^۱
عایشه می‌گوید:

«پدرم پانصد حدیث از پیامبر را جمع کرد، تمام شب در بستر خویش، آرام و قرار نداشت، من از حال پدرم، نگران شدم، به او گفتم آیا شکایتی به شما شده یا اتفاقی رخ داده که شما را این چنین نگران و منقلب می‌بینم؟ پدرم صبحگاهان به من گفتند دخترم، احادیثی را که نزد خود داری، بیاور، من هم آنها را آوردم، پدرم (ابوبکر) دستور داد تا آتشی بیاورند، آنگاه تمام احادیث رسول خدا را به آتش کشید»^۲

یا در نقل دیگر می‌آورند:

«عمر بن خطاب خواست تا سنت را بنویسد، اما تصمیمش عوض شد و به سرزمین‌های اسلامی نوشت، تا هرکس نزد خود روایتی از پیامبر دارد، آن را محو و نابود کند»^۳

اینجا بود که ابن عباس اعتراض می‌کرد که آیا نمی‌ترسید زمین شما را در خود فرو ببرد؟ سنت پیامبر را ترک کرده‌اید و به قول ابوبکر و عمر رفتار می‌کنید

«ابن عباس یقول: أما تخافون أن یخسف الله بکم الأرض! أقول لكم قال رسول الله ﷺ وتقولون: قال أبو بکر وعمر»^۴

ابوبکر و عمر هم تا جایی که توانستند، سنت پیامبر را نسخ کردند و

۱. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰ شرح حال قاسم بن محمد بن ابی بکر

۲. تذکره الحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۵

۳. تقیید العلم، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۵۳

۴. الاحکام، ابن حزم، ج ۴، ص ۵۸۱

بدعت‌های خود را جایگزین کردند، تا جایی که مثلاً در مورد متعه حج و متعه زنان، عمر بن خطاب بر روی منبر چنین می‌گفت:

«متعتان کانتا مشروعتین فی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهما متعة الحج و متعة النساء؛» «دو نوع متعه در عصر رسول خدا مشروع و جایز بود ولی من از آنها نهی می‌کنم: حج به صورت تمتع و ازدواج موقت.»
و در بعضی از طرق حدیث آمده است: «و اعاقب علیهما؛ و مجازات بر آن می‌کنم.»

این حدیث از احادیث مشهور است که با مختصر تفاوتی از عمر نقل شده که در بالای منبر در حضور مردم بیان کرد که ذیلاً به هفت منبع از منابع حدیث، فقه و تفسیر اهل سنت اشاره می‌کنیم؛^۱

بر همین اساس بود که عمر بر خلاف پیامبر گرامی ﷺ، خواندن نماز تراویح را سنت کرد، چنان که در ذیل گفته‌ایم؛^۲

دست بستن در نماز را بر خلاف عملکرد پیامبر اسلام در نماز سنت کرد؛^۳
حی علی خیر العمل را از اذان حذف کرد، چنان که در ذیل گفته‌ایم؛^۴
و جمله «الصلاة خیر من النوم» را به اذان اضافه کرد، چنان که مالک روایت می‌کند؛ «مؤذن نزد عمر بن خطاب رفت تا او را برای نماز صبح خبر کند، دید خوابیده است. گفت: «الصلاة خیر من النوم» (نماز بهتر از خواب است) عمر هم دستور داد آن را در ندای صبح برای نماز قرار دهد»^۵

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۵؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ المبسوط سرخسی، ج ۴، ص ۲۷؛ المغنی ابن قدامة، ج ۷، ص ۵۷۱؛ محلی ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۱؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۱۰، ص ۵۲.

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9837

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9333

4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/3472

بر همین اساس شوکانی به نقل از «البحر الزخار» در مورد جمله «الصلاه خیر من النوم» گوید:

«عمر آن را پدید آورد و پسرش گفت: این بدعت است. علی علیه السلام هم وقتی آن را شنید، فرمود: چیزی را که از اذان نیست به آن نیفزایید.»^۱
و بدعت‌های فراوان دیگری به وجود آوردند که در این پاسخ فرصت بیان آن نیست، جهت آگاهی به کتاب «النص و الاجتهاد» مرحوم شرف الدین رجوع کنید که ترجمه فارسی آن «اجتهاد در مقابل نص» می باشد.

۴۲. آیا بعثت پیامبر اسلام در ماه رمضان بوده است و شیعه به دروغ مدعی است که بعثت در ماه رجب بوده است؟

پرسش چهل و دوم:

مبعث خاتم الانبیاء در چه زمانی رخ داد؟

آنحضرت صلی الله علیه و آله هم زمان با نزول نخستین وحی الهی توسط جبریل امین در غار حرا، به پیغمبری رسید.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾

ماه رمضان، که قرآن در آن نازل شد. قرآنی که سراسرش هدایتگر مردم است و دارای دلایلی روشن و آشکار از هدایت می باشد، و مایه جدایی [حق از باطل] است. [بقره ۱۸۵]

لذا نزول قرآن عظیم الشان، [هم نزول دفعی از نزد خدا به آسمان؛ و هم شروع نزول تدریجی آن از آسمان به پیغمبر] هر دو در ماه مبارک رمضان بوده است. و بنابراین، مبعث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در همین ماه شریف، با نزول نخستین وحی الهی [آیات ابتدائی سوره علق] می باشد.

امام مبارکفوری [رحمه الله] در کتاب «الرحیق المختوم» می‌فرماید:

با بررسی قرائن و شواهد و دلایل مختلف، می‌توانیم سالروز بعثت پیامبر اکرم را شامگاهان دوشنبه بیست و یکم رمضان، مطابق با دهم آگوست سال ۶۱۰ میلادی، شب هنگام، معین سازیم که در آن اوان، ایشان دقیقاً چهل سال قمری و شش ماه و دوازده روز از عمر شریف‌شان می‌گذشته است که برابر با ۳۹ سال شمسی و ۲ ماه و ۲۰ روز خواهد بود.

شیخ صدوق با سند معتبر روایت می‌کند:

حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوسِ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الرَّضَا [عَلَيْهِ السَّلَامُ] قَالَ: ... فَإِنْ قِيلَ قِيلَ فَلِمَ جُعِلَ الصَّوْمُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ خَاصَّةً دُونَ سَائِرِ الشُّهُورِ قِيلَ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ الْقُرْآنَ وَفِيهِ فَتَرَاقَ اللَّهُ بَيْنَ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى {شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ} وَفِيهِ نُبِيُّ مُحَمَّدٌ

امام رضا فرمود: اگر پرسیده شود که چرا فقط روزی ماه رمضان واجب شد، نه سایر ماه‌ها؟ باید گفت: زیرا خدا در این ماه، قرآن را نازل فرمود و در این ماه، حضرت محمد ﷺ مبعوث شد. (علل الشرائع ۱/۲۵۱)

شیعیان، بدون اینکه توجه به حدیث معتبر خودشان [که فرستادیم] کنند، روز ۲۷ رجب را مبعث قرار دادند و به دو حدیث ضعیف تمسک کردند...!

پاسخ:

اجماع علمای شیعه بر آن است که مبعث پیامبر گرامی اسلام، در بیست و هفتم ماه رجب بوده است و روایات متواتری از اهل بیت علیهم‌السلام در این رابطه داریم که ضعف سندی یک، یا دو تای آنها، ضرری به اصل مطلب وارد نمی‌کند، چنان که علامه مجلسی می‌نویسد؛

«بدان که اجماعی علمای شیعه است که بعثت رسول خدا ﷺ در بیست و هفتم ماه مبارک رجب واقع شد و احادیث معتبره از ائمه هدی ﷺ بر این مضمون وارد است»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«در روز بیست و هفتم ماه رجب، رسول الله ﷺ به پیامبری مبعوث شد» «يَوْمَ سَبْعَةِ وَعِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ نُبِّيَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^۲

امام جواد علیه السلام فرمود:

«در رجب، شبی است که برتر است از هر آنچه که خورشید بر آن می‌تابد، و آن شب، شب بیست و هفتم ماه رجب است، که پیامبر اسلام در صبح آن، به رسالت مبعوث شد» «إِنَّ فِي رَجَبٍ لَلَيْلَةَ خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ هِيَ لَيْلَةُ سَبْعِ وَعِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ - فِيهَا نُبِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي صَبِيحَتِهَا»^۳

ابن عباس می‌گفت:

«در شب بیست و هفتم ماه رجب بود که پیامبر به رسالت مبعوث شد» «كَانَ يَقُولُ فِي سَبْعِ وَعِشْرِينَ لَيْلَةَ خَلَّتْ مِنْ رَجَبٍ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ»^۴

امام صادق علیه السلام فرمود:

«روزه، روز بیست و هفتم ماه رجب را ترک نکن، چرا که آن روز، همان روزی است که نبوت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و ثوابش به مانند ثواب شصت ماه است» «لَا تَدْعُ صِيَامَ يَوْمِ سَبْعَةِ وَعِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ - فَإِنَّهُ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أُنزِلَتْ فِيهِ

۱. حیاة القلوب، ج ۳، ص ۶۷۱

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۶۹؛ مسار الشیعه، ص ۷۲؛ المقنعه، ص ۳۷؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۸۵

۳. مصباح المتهدج، ص ۷۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۱۱

۴. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۹۱

التَّبَوُّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ - وَ ثَوَابُهُ مِثْلُ سِتِّينَ شَهْرًا لَكُمْ»^۱

امام کاظم علیه السلام فرمود؛

«خداوند، محمد را در بیست و هفتم ماه رجب، به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث کرد، هرکس آن روز را روزه بدارد، خداوند پاداش روزه داری شصت ماه را به او می‌دهد» «بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ فِي سَبْعِ وَ عِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ فَمَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا»^۲
خود پیامبر گرامی فرمود؛

«در بیست و هفتم ماه رجب، خداوند محمد را مبعوث کرد» «فِي سَابِعِ وَ عِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا»^۳

روایات فراوان دیگری در این رابطه و فضل نماز و روزه، بیست و هفتم ماه رجب، در مجامع روایی ما وارد شده است، که به نظر می‌رسد، در آنچه که نقل شد، کفایت باشد.

جالب آن است که در روایات اهل سنت هم، تصریح شده است که بعثت پیامبر گرامی اسلام، در بیست و هفتم ماه رجب بوده است، که متأسفانه وهابیون بیسواد فضای مجازی، به این روایات توجه ندارند.
از پیامبر گرامی نقل می‌کنند که فرمود؛

«در رجب، روز و شبی است که هرکس روزش را روزه بگیرد و شبش را عبادت کند، مانند آن است که صد سال روزگار را، روزه گرفته است، و آن بیست و هفتم ماه رجب است که در آن روز، خداوند، محمد را به رسالت مبعوث کرد»

«فِي رَجَبِ يَوْمٍ وَلِيْلَةٌ مِنْ صَامِ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَقَامَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ كَانِ كَمَنْ صَامَ مِنْ

۱. الفقیه، ج ۲، ص ۹۰؛ ثواب الاعمال، ص ۹۹؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۴۸

۲. الکافی، ج ۴، ص ۱۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۴۸

۳. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۱۸

الدهر مائة سنة وهو ثلاث بقين من رجب وفيه بعث الله محمدا ﷺ»^۱

یا در نقل دیگر می‌آورند که ابوهیریه می‌گوید:

«هرکس روز، بیست و هفتم از ماه رجب را روزه بگیرد، خداوند برای او پاداش شصت ماه روزه را می‌نویسد، آن روز، همان روزی است که جبرئیل، بر پیامبر به رسالت، نازل شد» «من صام یوم سبعة وعشرين من رجب كتب له صيام ستين شهرا، وهو اليوم الذي نزل فيه جبريل على النبي ﷺ بالرسالة أول يوم هبط فيه»^۲

متأسفانه اهل سنت بر خلاف این روایات، استدلال می‌کنند که چون قرآن در ماه رمضان بر پیامبر ﷺ، نازل شده است، پس بعثت ایشان در ماه رمضان بوده است!

برای پاسخ به این اشکال باید توجه کنیم که از یک سو می‌خوانیم که «قرآن در لیله مبارکه نازل شده است» (دخان، آیه ۳)

از سوی دیگر در آیه ۱۸۵ سوره بقره آمده است: «ماه رمضان را روزه بدارید، ماهی که قرآن در آن نازل شده است»

و از سوی سوم در سوره قدر می‌خوانیم ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ «ما آن را در شب قدر نازل کردیم»

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که آن شب مبارکی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

همینطور از آیات متعددی استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ قبل از نزول تدریجی قرآن از آن آگاهی داشت، مانند آیه ۱۱۴ سوره طه ﴿لَا تُخْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ «پیش از آنکه وحی در باره قرآن بر تو نازل شود نسبت به آن عجله مکن»

۱. شعب الایمان، بیهقی، ج ۳، ص ۳۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۱۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۵

۲. المنتظم فی تاریخ الامم، ابن الجوزی، ج ۲، ص ۳۴۹؛ السیرة الحلبیه، ج ۱، ص ۲۸۴

و در آیه ۱۶ سوره قیامة آمده است؛ ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾ «زبان خود را برای عجله به قرآن حرکت مده» از مجموع این آیات می‌توان نتیجه گرفت که قرآن دارای دو نوع نزول بوده است؛

اول «نزول دفعی» و جمعی که یک جا از سوی خداوند بر قلب پاک پیامبر ﷺ در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده، دوم «نزول تدریجی» که بر حسب شرائط و حوادث و نیازها در طی ۲۳ سال نازل شده است.

شاهد دیگر این سخن اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به «انزال» و در بعضی دیگر تعبیر به «نزول» شده است، از پاره‌ای از متون لغت استفاده می‌شود که «تنزیل» معمولا در مواردی گفته می‌شود که چیزی تدریجا نازل شود و به صورت پراکنده و تدریجی، اما «انزال» مفهوم وسیعی دارد که هم نزول تدریجی را شامل می‌شود و هم نزول دفعی را.^۱

اما این نزول دفعی بر قلب پیامبر ﷺ چگونه بوده؟ آیا به شکل همین قرآن فعلی با آیات و سوره‌های مختلف؟ یا مفاهیم و حقایق آنها به صورت فشرده و جمعی؟. دقیقا روشن نیست، همین قدر از قرائن فوق می‌فهمیم که یک بار این قرآن در یک شب بر قلب پاک پیامبر ﷺ نازل شده است و یک بار تدریجی در ۲۳ سال.

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود؛

«ای مفضل! قرآن، در طول بیست و سه سال، نازل شد. خداوند می‌فرماید: «ماه رمضان که در آن، قرآن فرو فرستاده شد»... مفضل گفت: سرورم! این، همان تنزیل [یک جایی] قرآن است که خداوند، در کتابش آن را بیان کرده است. پس ظهور وحی در طول بیست و سه سال، چگونه بوده است؟

۱. مفردات راغب، ماده نزل

فرمود: «آری، ای مفضل! خداوند، قرآن را در ماه رمضان بر پیامبر عطا نمود، و ایشان، آن را تنها در هنگام لزوم، ابلاغ می‌کرد و فقط در زمانی که امر یا نهی ای ضرورت می‌یافت، بیان می‌نمود. پس جبرئیل علیه السلام با وحی، فرود آمد و آنچه را بدان مأمور بود، ابلاغ کرد، و خداوند فرمود: «و زبانت را [در هنگام وحی]، زود به حرکت در میاور تا در خواندن [قرآن]، شتاب زدگی به خرج نداده باشی».

«يَا مُفَضَّلُ! إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ فِي ثَلَاثِ وَعِشْرِينَ سَنَةً، وَاللَّهِ يَقُولُ: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» ... قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا مَوْلَايَ! فَهَذَا تَنْزِيلُهُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، وَكَيْفَ ظَهَرَ الْوَحْيُ فِي ثَلَاثِ وَعِشْرِينَ سَنَةً؟ قَالَ: نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ! أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَكَانَ لَا يُبَلِّغُهُ إِلَّا فِي وَقْتِ اسْتِحْقَاقِ الْخِطَابِ، وَلَا يُؤَدِّيهِ إِلَّا فِي وَقْتِ أَمْرِ وَنَهْيٍ، فَهَبَطَ جِبْرَائِيلُ علیه السلام بِالْوَحْيِ فَبَلَّغَ مَا يُؤَمَّرُ بِهِ وَقَوْلُهُ: «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»^۱

در روایت دیگر آمده است که حفص بن غیاث می‌گوید، به امام صادق علیه السلام گفتم که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ماه رمضان که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است»، در حالی که قرآن، از اوّل تا آخر آن، در طول [حدود] بیست سال، فرو فرستاده شد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«قرآن، در ماه رمضان، یک جا به بیت المعمور، فرو فرستاده شد و سپس در طول بیست سال، [تدریجاً] نازل گشت». سپس فرمود: «پیامبر فرموده است: صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ، در شب اوّل ماه رمضان، نازل گشت. تورات، در شب ششم ماه رمضان، نازل شد. انجیل، در شب سیزدهم ماه رمضان، نازل شد. زبور، در شب هجدهم ماه رمضان، نازل شد و قرآن، در شب بیست و سوم ماه رمضان، نازل شده است».

«سَأَلْتُهُ علیه السلام عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» وَإِنَّمَا

انزَلِ فِي عِشْرِينَ سَنَةً بَيْنَ أَوَّلِهِ وَآخِرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: نَزَلَ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، ثُمَّ نَزَلَ فِي طَوْلِ عِشْرِينَ سَنَةً. ثُمَّ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: نَزَلَتْ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَانزَلَتِ التَّوْرَةُ لَيْسَتْ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَانزَلِ الْإِنْجِيلُ لِثَلَاثِ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَانزَلِ الزَّبُورُ لِثَمَانِ عَشْرَةَ حَلْوَنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَانزَلِ الْقُرْآنُ فِي ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»^۱

بنابراین از این آیات و روایات استفاده می شود که قرآن دو بار بر پیامبر صلى الله عليه وآله نازل شده یک بار نزول دفعی در شب قدر، و بار دیگر نزول تدریجی در طول ۲۳ سال و در شب قدر قرآن بر بیت المعمور نازل شده است و قلب پاک پیامبر گرامی اسلام، نسبت به آن اطلاع یافته است.

با توجه به آنچه گفتیم، روشن شد که اگر قرآن در شب قدر نازل شده پس چگونه طبق روایات مشهور آغاز بعثت پیغمبر در ۲۷ ماه رجب صورت گرفته است؟ زیرا نزول آن در ماه رمضان جنبه جمعی داشته، در حالی که نزول اولین آیات در ۲۷ رجب مربوط به نزول تدریجی آن است و به این ترتیب مشکلی از این نظر پیش نمی آید.^۲

جالب آن است که در روایات اهل سنت هم آمده است که تنها نزول دفعی قرآن در ماه رمضان بوده است نه نزول تدریجی (و طبق بقیه روایات آنها که نقل کردیم، آغاز نزول تدریجی در بیست و هفتم ماه رجب بوده است) چنان که نقل می کنند؛

«نَزَلَ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَجُعِلَ فِي بَيْتِ الْعِزَّةِ ثُمَّ انزَلَ عَلَى النَّبِيِّ فِي عِشْرِينَ سَنَةً جَوَابَ كَلَامِ النَّاسِ.» «قرآن به یکباره در شب قدر

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۲۹؛ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۵

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۴۹

ماه رمضان فرود آمد و در بیت العزّه قرار گرفت، و بعد، در طول بیست سال در جواب درخواست مردم به پیامبر نازل شد.^۱ در پایان، پاسخ اشکال وهابی را می دهیم که با استناد به روایتی از امام رضا علیه السلام مدعی بود که بعثت پیامبر گرامی اسلام در ماه رمضان بوده است، مطابق روایت مذکور، امام علیه السلام فرمود؛

«لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ الْقُرْآنَ، وَ فِيهِ فَرَّقَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾، وَ فِيهِ نَبِيُّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، وَ فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»

«ماه رمضان، ماهی است که خداوند در آن، قرآن را نازل کرده و در آن میان حق و باطل، جدایی انداخته است، آن چنان که خداوند فرموده است: «ماه رمضان، ماهی که قرآن در آن فرود آمده است تا هدایتی برای مردم و نشانه هایی روشن از هدایت و فرقان باشد». محمّد نیز در این ماه به خبرداری رسیده است. و در آن، شب قدر است که بهتر از هزار ماه است. در آن شب، هر امر حکمت آمیزی مقدر (جدا) می شود»^۲

وهابی به این فراز روایت تمسک کرده است؛ «فیه نبی النبی»، در حالی که اصل معنای «نبی»، از ماده «نبا»، به معنای خبر است، و به حسب و قرینه آنچه ما تاکنون توضیح دادیم، مفهوم روایت چنین می شود که در ماه رمضان و شب قدر، پیامبر گرامی از نزول دفعی قرآن خبر دار شد؛ «انه نبی بالقرآن»^۳ اگر از این پاسخ هم چشم پوشی کنیم و بگوییم مقصود آن است که پیامبر

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۸۹؛ جامع البیان، ج ۲، ص ۱۹۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۲۲

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۱۶

۳. پاورقی وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۴۲

در ماه رمضان به رسالت مبعوث شدند، باز هم گفتنی است که روایت مذکور مطابق با عقیده اهل سنت است چرا که آنان چشم خود را بر روایاتی که می‌گویند پیامبر در ماه رجب مبعوث شده است، بسته‌اند و معتقد شده‌اند که پیامبر در ماه رمضان مبعوث شده است، امام علیه السلام در این فراز روایت، از روی تقیه، و به خلاف روایات متواتری که نقل کردیم، مطابق با عقیده اهل سنت، سخن گفته‌اند، چنان که خود اهل بیت علیهم السلام به ما ملاک دادند که روایتی را که موافق عقیده اهل سنت است ترک کنید و به روایتی که مخالف آنها است، عمل کنید.

راوی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که؛

«دو خبر از شما می‌بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف عقیده اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است»
«وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ وَالْآخَرَ مُخَالَفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ»^۱

لذا می‌بینیم که علامه مجلسی نیز احتمال می‌دهد که این فراز روایت، از روی تقیه صادر شده باشد؛ «يمكن حمله على التقية»^۲

۴۳. پاسخ به شبهه پراکنی معاند در مورد نسب پاک پیامبر گرامی اسلام!

پرشش چهل و سوم:

محمد، پیامبر اعراب، پسر چه کسی بود عبدالله یا شخصی دیگر؟
ذکر یک نکته جالب است که عبدالمطلب و عبدالله هم زمان با هم در یک مجلس از دو نفر خواستگاری می‌کنند و حاصل ازدواج عبدالله با آمنه محمد

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۸

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۰

می شود و حاصل ازدواج عبدالمطلب با دختر عموی آمنه حمزه می شود، حال چگونه حمزه چهار سال از پیامبر بزرگتر می شود! این یعنی نطفه پیامبر اسلام از عبدالله منعقد نشده است!!!

طبری نیز این واقعه را از زبان واقدی بعنوان یک اصل تاریخی ثابت روایت می کند و می گوید: قال الواقدي هذا غلط والمجتمع عليه عندنا في نكاح عبد الله بن عبد المطلب ما حدثنا به عبد الله بن جعفر الزهري عن أم بكر بنت المسور أن عبد المطلب جاء بابنه عبد الله فخطب على نفسه وعلى ابنه فتزوجا في مجلس واحد فتزوج عبد المطلب هالة بنت أهيب بن عبد مناف بن زهرة وتزوج عبد الله بن عبد المطلب أمّنة بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة (تاریخ الطبري، جلد ۲، صفحه ۷)

واقدی گوید: این خطاست، و سخن مورد اتفاق درباره ازدواج عبد الله بن عبد المطلب همانست که در روایت ام بکر دختر مسور آمده که عبد المطلب با پسر خویش بیامد و برای خود و پسرش خواستگاری کرد و در یک مجلس زن گرفتند و عبد المطلب، هاله دختر اهیب بن عبد مناف بن زهره را به زنی گرفت و عبد الله بن عبد المطلب آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره را گرفت؟!!!

پاسخ:

معاندین تدلیس گر، به نقلهای ضعیفی از اهل سنت استناد می جویند تا مطالب باطلی را اشکال تراشی کنند.

مطابق نقلهای شیعه، حمزه رضی الله عنه از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، چهار سال بزرگتر بود؛ «كان حمزه اسن من رسول الله باریع سنین»^۱
مادر حمزه، هاله بنت وهب بوده است؛^۲

۱. اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵؛ كشف الغمه، ج ۱، ص ۱۵؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸۱

۲. تراجم اعلام النساء، ج ۲، ص ۴۲۰؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ج ۱، ص ۶۳

از نقلهای شیعه استفاده می‌شود که حضرت عبدالمطلب علیه السلام، با هاله بنت وهب، سالها قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام و پدر ایشان عبدالله علیه السلام، ازدواج کرده بود، چنان که در روایت مشهوری از عبدالمطلب علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان از کمی فرزندان خود، ناراحت بود و دست به دعا برداشت و فرمود:

«پروردگارا! پس عیال مرا بسیار کن و دشمنان مرا بر من شاد مگردان بدرستی که تویی خدای یگانه صمد. و بعد از آن شروع کرد به خواستن زنان و شش زن به حباله خود در آورد و ده پسر از ایشان بوجود آمد و هر یک از آن زنان به حسن و جمال آراسته و در قوم خود عزیز و منیع بودند؛ یکی از آنها منعه دختر حارث کلابیه بود؛ دیگری سمیری دختر غیدق (طلیقیه)؛ سوم هاجره خزاعیه؛ چهارم سعدا دختر حبیب کلابیه؛ پنجم هاله دختر وهب؛ ششم فاطمه دختر عمرو مخزومیه بود و از فاطمه مخزومیه ابو طالب و عبد الله پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهم رسیدند. بعضی گفته‌اند: زبیر نیز از فاطمه بود و سایر اولاد از زنان دیگر او بودند»

«انصرف عبد المطلب في خطبة النساء و التزويج حرصا على الأولاد ثم تزوج بست نساء و رزق منهن عشرة أولاد و كل امرأة تزوجها كانت ذات حسن و جمال و عز في قومها منهن منعة بنت حباب الكلابية و الطائفة و الطليقية بنت غيدق اسمها سمراء و هاجرة الخزاعية و سعدى بنت حبیب الكلابية و هالة بنت وهب و فاطمة بنت عمرو المخزومية و أما منعة بنت الحباب فإنها ولدت له الغيداق و اسمه الحجل و إنما سمي الغيداق لمروءته و بذل ماله و أما الفرعى فولدت له أبا هب و اسمه عبد العزى و أما سعدى فولدت له ولدين أحدهما ضرار و الآخر العباس و أما فاطمة فولدت له ولدين أحدهما عبد مناف و يقال له أبو طالب و الآخر عبد الله أبو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و كان عبد الله أصغر أولاده و كان في وجهه نور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فأولاد عبد المطلب الحارث و أبو هب و العباس و ضرار و حمزة و المقوم و الحجل و

الزبیر و أبو طالب و عبد الله^۱

این مضمون، یعنی ازدواج عبدالمطلب علیه السلام با هاله بنت وهب، قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام، و پدرشان عبدالله، در نقل دیگری نیز مورد تاکید قرار گرفته است، چنان که نقل می‌کنند:

وقتی که عبدالمطلب به یمن رفت. راهبی از اهل زبور گفت: اجازه می‌دهی به قسمتی از بدن تو نگاه کنم. عبدالمطلب فرمود: جز عورت، همه جای بدنم را می‌توانی ببینی. او به بدن عبدالمطلب نگاه کرد و گفت: در یک دست تو سلطنت است و در دست دیگری پیامبری، ولی در بنی زهره نیز نشانه این دورا می‌بینم. ولی نمی‌دانم حقیقت با کدام است. سپس پرسید: ای عبدالمطلب! آیا شاعه داری؟

گفت: شاعه چیست؟ راهب جواب داد: همسر، چون برگشتی زنی را از قبیله بنی زهره انتخاب کن وقتی که عبدالمطلب برگشت با «هاله بنت وهب» از بنی زهره ازدواج کرد»

«أَنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ قَدِمَ الْيَمْنَ فَقَالَ لَهُ جِبْرٌ مِنْ أَهْلِ الزُّبُورِ أَتَأْتِدُنِي لِي أَنْ أَنْظُرَ إِلَى بَعْضِكَ قَالَ نَعَمْ إِلَّا إِلَى عَوْرَةٍ. فَفَتَحَ أَحَدَ مَنْخَرَيْهِ فَنَظَرَ فِيهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي الْأُخْرَى فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ فِي إِحْدَى يَدَيْكَ الْمُلْكََ وَفِي الْأُخْرَى النَّبُوَّةَ وَإِنَّا نَجِدُهُ فِي بَنِي زُهْرَةَ فَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ لَا أَدْرِي. قَالَ هَلْ مِنْ سَاعَةٍ قُلْتُ مَا السَّاعَةُ قَالَ الزَّوْجَةُ قَالَ فَإِذَا رَجَعْتَ فَتَزَوَّجْ مِنْهُمْ. فَرَجَعَ إِلَى مَكَّةَ فَتَزَوَّجَ هَالَةَ بِنْتَ وَهَبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ»^۲

این نور پیامبری که در وجود حضرت عبدالمطلب علیه السلام در هنگام ازدواج با هاله بنت وهب بود، با تولد فرزندش عبدالله علیه السلام، به ایشان منتقل شد چنان که

۱. حیات القلوب، ج ۳، ص ۷۵؛ الأنوار فی مولد النبی، ص ۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۷۶

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۱۸

نقل می‌کند؛

«عبدالمطلب با فاطمه مخزومیه که نجیب‌تر و صالحه‌تر و نیکوتر از همه زنان بود مقاربت کرد و نطفه عبد الله پدر حضرت رسول م منعقد شد؛ پس آن نور که در او بود به سوی زوجه او «فاطمه» منتقل شد، و چون عبد الله متولد شد آن نور از جبین اطهر او ساطع گردید به حدی که اطراف آسمان را روشن نمود، پس عبدالمطلب از انتقال آن نور بسوی آن مایه شادی و سرور خوش حال شد»^۱

این نور نبوت در پیشانی عبدالله علیه السلام می‌درخشید و در هنگامی که نطفه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در رحم آمنه علیها السلام بسته شد، نور او به آمنه منتقل شد و مقدمات تولد پیامبر گرامی اسلام ایجاد شد؛

«ان عبد الله كان في جبينه نور يتلألأ فلما قرب من حمل محمد لم يطق أحد رؤيته و ما مر بجحر ولا شجر إلا سجد له و سلم عليه فنقل الله منه نوره يوم عرفة وقت العصر و كان يوم الجمعة إلى أمنة»^۲

بنابراین ازدواج عبدالمطلب علیه السلام، با هاله بنت وهب، مادر حمزه علیه السلام، سالها قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام و حتی تولد پدرشان بوده است، و این ادعا که در هنگام ازدواج عبدالله علیه السلام با آمنه، عبدالمطلب نیز با هاله ازدواج کرده است، از اساس کذب و دروغ است.

نصوص تاریخی تنها تصریح دارد که عبدالمطلب علیه السلام، مقدمات ازدواج عبدالله با آمنه را مهیا می‌کرد نه آنکه خودشان هم بخواهند، همزمان ازدواجی داشته باشند. نقل می‌کنند؛

«پس چون صبح روز دیگر طالع شد حضرت عبدالمطلب اولاد اعمام کرام خود را حاضر گردانید و جامه‌های فاخر پوشانید؛ و وهب نیز خویشان خود را

۱. حیاة القلوب، ج ۳، ص ۷۶

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۷؛ الدر النظیم، ص ۲۵

جمع کرد، و چون مجلس شریف منعقد شد حضرت عبدالمطلب برخاست و خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و گفت: حمد می‌کنم خدا را حمد شکرکنندگان، حمدی که او مستوجب است بر آنچه انعام کرده است بر ما و بخشیده است به ما و گردانیده است ما را همسایگان خانه خود و ساکنان حرم خود و انداخته است محبت ما را در دل‌های بندگان خود و ما را شرافت داده است بر جمیع امتها و حفظ نموده است از جمیع آفتها و بلاها، و حمد می‌کنم خدا را که نکاح را بر ما حلال گردانیده و زنا را بر ما حرام گردانیده؛ و بدانید که فرزند ما عبد الله دختر شما آمنه را خواستگاری می‌نماید به فلان صدق، آیا راضی شدید؟ وهب گفت: راضی شدیم و قبول کردیم. عبدالمطلب گفت: ای قوم! گواه باشید. پس عبدالمطلب در مکه چهار روز ولیمه کرد و جمیع اهل مکه و نواحی مکه را دعوت نمود.»

«.... الحمد لله الذي أحل لنا النكاح و حرم علينا السفاح و أمرنا بالاتصال و حرم علينا الحرام اعلمو أن ولدنا عبد الله هذا الذي تعرفونه قد خطب فتاتكم آمنة بصدق معجل و مؤجل كذا و كذا فهل رضيتم بذلك من ولدنا قال وهب قد رضينا منكم فقال عبد المطلب اشهدوا يا من حضرتم تصافحوا و تهانوا و تصافقوا و تعانقوا و أولم عبد المطلب وليمة عظيمة فيها جميع أهل مكة و أوديتها و شعابها و سوادها فأقام الناس في مكة أربعة أيام»^۱

بنابراین ازدواج عبدالمطلب عليه السلام با هاله سالها قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام بوده است و از این ازدواج حمزه عليه السلام، متولد می‌شود که تولد ایشان، چهار سال قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام بوده است.

آنچه هم که معاند از کلام واقدی مورد استدلال قرار داد تا بگوید ازدواج عبدالمطلب با هاله، همزمان بوده با ازدواج عبد الله و آمنه و در یک مجلس بوده

۱. حياة القلوب، ج ۳، ص ۸۸؛ الانوار فی مولد النبی، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۰۱

است، از اساس باطل است، زیرا نقلهای واقدی، اعتباری ندارد، و واقدی حتی نزد خود علمای اهل سنت، متهم به جعل و دروغگویی بوده است. بخاری و ابوحاتم در مورد او می‌گفتند متروک است و به نقلهای او توجه نمی‌شود، احمد در موردش می‌گفت احادیث را دگرگون می‌کند، ابوحاتم و نسائی می‌گویند وضع و جعل حدیث می‌کرده است، ابن راهویه می‌گوید او در نزد من از جاعلان حدیث است، ابن معین گفته است او ثقه نیست، دارقطنی گفته است در او ضعف است، ابن خلکان گفته است او را در حدیث تضعیف کرده‌اند، یافعی گفته است، ائمه حدیث او را ضعیف می‌دانند، ذهبی نیز گفته است بر ترک نقلهای او اجماع است»^۱

معاندین و دشمنان پیامبر گرامی که از بی‌رگ و ریشه‌ای خود، مورد ملامت و مذمت اند، در صدد برآمده‌اند تا این عقده روحی را با تشکیکات بی‌اساس در مورد نسب پیامبر گرامی اسلام ﷺ، برطرف کنند، غافل از آنکه این تشکیکات راه به جایی نمی‌برد و پیامبر گرامی اسلام، دارای برترین و پاک‌ترین نسب‌ها بوده‌اند، چنان که علی علیه السلام فرمود:

«خداوند پیامبران را در برترین جایگاه قرار داد و در بهترین مکان مستقر ساخت و پیوسته آنها را از اصلاب با ارزش (پدران) به ارحام پاک (مادران) منتقل نمود؛ هر زمان یکی از آنها بدرود حیات گفت، دیگری برای پیشبرد آیین خدا به جای او برخاست»

«فاستودعهم فی أفضل مستودع، و أقزهم فی خیر مستقرّ، تناسختهم کرائم»

۱. میزان الاعتدال، ج ۶، ص ۲۷۳؛ المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۳۵۴؛ الکاشف، ج ۳، ص ۶۵؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۳۶؛ الانساب، ج ۵، ص ۵۶۷؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۷؛ طبقات الحفاظ، ص ۱۴۹

الأصلاب إلى مطهّرات الأرحام؛ كلّما مضى منهم سلف، قام منهم بدین الله خلف»^۱

اهل سنت از پیامبر گرامی نقل می‌کنند که فرمود؛

«هنگامی که آدم عليه السلام در بهشت بود، در پشت او بودم و هنگامی که حضرت نوح عليه السلام در کشتی نشست، در پشت او بودم و هنگامی که ابراهیم عليه السلام را در آتش افکندند، در صلب او بودم. پدر و مادرم، هیچگاه به آلودگی دچار نگشتند و همواره خدای تعالی، مرا از صلب‌های پسندیده به رحمهای پاکیزه و هدایت یافته، انتقال می‌داد. دو شعبه و گروه بوجود نیامد مگر اینکه من، در بهترین آنان قرار گرفتم.»

«كنت وآدم في الجنة في صلبه، وركب بي السفينة في في صلب أبي نوح، وقذف بي في النار في صلب إبراهيم، لم يلتق أبواي قط على سفاح، ولم يزل الله ينقلني من الأصلاب المحسنة إلى الأرحام الطاهرة، صفي مهدي لا يتشعب شعبتان إلا كنت في خيرهما»^۲

۴۴. پاسخ به اشکال معاند در مورد معجزات پیامبر گرامی اسلام و معجزه شق

القمر!!!

پرسش چهل و چهارم:

ردی بر افاضات کانال اسلامگرا در باب اعجاز پیامبران!!!

ادعا: پیامبران برای اثبات ادعای نبوتشان عملی خارق‌العاده است که دیگران

از انجام آن عاجزند می‌دهند

پاسخ به ادعا: اولاً بر طبق روایاتان دجال هم مُرده زنده می‌کند (=عمل خارق

العاده). ثانیاً باز هم بنا به اعتقادات خودتان افرادی با تمسک به اجنه اعمال خرق

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۴

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۲۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۴۰۸

عادت انجام می‌دهند! با این حساب انجام عمل خارق‌العاده از غیر پیامبران هم محتمل است، لذا چنین دلیلی نمی‌تواند مثبت ادعای نبوت کسی باشد!
ادعا: معجزات پیامبر اسلام به صورت متواتر و یقینی نقل شده‌است و جای هیچ شک و شبهه‌ای در آن وجود ندارد!

پاسخ به ادعا: این ادعا نیز باطل است! چرا که بعنوان نمونه، در مورد ادعای شق القمر (نصف کردن ماه)، از میان کل ساکنان آن قسمت از نیمکره زمین که ماه رؤیت میشد هیچ بنی بشری غیر از مسلمین متعبد، واقعه‌ی به آن عظمت و اعجاب‌انگیزی را ثبت نکرده‌است!

پاسخ:

معاند در پاسخ به مطلب ذیل ما در مورد معجزات انبیاء؛
اشکالاتی را مطرح کرده است که یک به یک مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم؛
۱. می‌گوید طبق ادعای خودتان، دجال هم می‌تواند معجزه و عمل خارق‌العاده انجام دهد و مرده را زنده کند!

معاند در این ادعای خود صادق نیست، زیرا شیعه نقل نمی‌کند که دجال چنین توانایی دارد، بلکه در یک سری از اسرائیلیات و روایات جعلی و اباطیل اهل سنت، چنین مضامینی از روایانی یهودی الاصل وارد شده است.
اهل سنت نقل می‌کنند که دجال ادعای ربوبیت می‌کند (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۰)، عمر طولانی دارد، (صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۵)، همراه او آب و آتش است. (صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۰۳)، کور را بینا کرده و برص را شفا می‌دهد (مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳)، مرده را زنده می‌کند، (مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳)، کسی را می‌کشد، آن‌گاه او را زنده می‌کند (مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۳۷).

مثلاً بخاری صراحتاً نقل می‌کند که دجال فردی را می‌کشد و بعد او را زنده می‌کند؛ «فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ»^۱

اما در روایات ما به قدری دجال، زبون و ناتوان در برابر امام عصر علیه السلام معرفی شده است که حضرتش پس از ظهور او را می‌کشد و زمین را از ظلم و جور و لوث وجود او، پاکسازی می‌کند؛

«يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظُلْمٍ»^۲

۲. می‌گوید افرادی با تمسک به اجنه، اعمال خارق عادت انجام می‌دهند،

بنابراین غیر پیامبران هم می‌توانند اعمال خارق العاده انجام دهند!

او توجه ندارد که عنوان خارق العاده، تنها بر معجزه انبیاء، قابل صدق است، زیرا چنان که از مفهوم کلمه معجزه استفاده است، این کلمه از «عجز» می‌آید، یعنی معجزات انبیاء به گونه‌ای است که بشر به هیچ عنوان نمی‌تواند مانند آن را بیاورد و از انجام مانند آن عاجز است، چرا که معجزه متکی به نیروی الهی است. اما کارهایی که برخی از مرتاضان انجام می‌دهند، چنین نیست که دیگران در برابر آن عاجز باشند، بلکه دیگران را هم می‌توانند مثلاً با تمرین و ممارست و تعلیم و ریاضت مانند آن را بیاورند.

به همین دلیل کارهای مرتاضان قابل معارضه و مقابله به مثل است، و انسان‌های دیگری می‌توانند همانند آن را بیاورند، و نیز به همین دلیل آورنده آن هرگز جرئت نمی‌کند که «تحدی» یعنی دعوت به مقابله کند و بگوید هیچ‌کس توانایی انجام آنچه را که من انجام می‌دهم ندارد، در حالی که معجزات چون قطعاً از هیچ فردی (با نیروی غیر الهی) ساخته نیست، همواره توأم با تحدی بوده است، و مثلاً پیغمبر اسلام می‌فرموده: «اگر تمام انس و جن جمع شوند که

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۲۳؛ ج ۸، ص ۱۰۴

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۶؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۹۷

همانند قرآن را بیاورند توانایی ندارند».

و نیز به همین جهت هنگامی که کارهای مرتاضان در برابر معجزات قرار گیرند به زودی مغلوب می‌شوند، و سحر مثلاً هرگز با معجزه پهلو نخواهد زد، درست همان گونه که هیچ انسانی قدرت معارضه در برابر پروردگار را ندارد.

نمونه این مسأله در قرآن مجید به خوبی در داستان موسی و فرعون دیده می‌شود که آنها تمام ساحران را از شهرهای کشور مصر جمع آوری کردند، و مدتها مقدمه چینی برای ارائه سحر داشتند و نقشه‌ها ریختند، و سرانجام در یک چشم بر هم زدن در برابر اعجاز موسی عليه السلام هم نقش بر آب شد.^۱

۳. او مدعی شده است که سخن ما که گفتیم معجزات پیامبر گرامی اسلام عليه السلام به صورت متواتر نقل شده است، باطل است، زیرا در مورد شق القمر، هیچ فردی غیر مسلمین، این واقعه را ثبت و ضبط نکرده است!

در پاسخ به این ادعای او هم گفتنی است که معجزه شق القمر از معجزات مسلم پیامبر گرامی عليه السلام است که قرآن نیز بر آن صحه گذاشته و می‌گوید:

«قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. و هر گاه نشانه و معجزه‌ای را ببینند اعراض کرده می‌گویند: این سحری است مستمر. - آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند و هر امری قرارگاهی دارد.» (قمر، آیه ۱-۳)

طبق روایات مشهور و متواتر، «مشرکان نزد رسول خدا عليه السلام آمدند و گفتند: اگر راست می‌گویی و تو پیامبر خدایی ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را کنم ایمان می‌آورید؟ عرض کردند آری - و آن شب، شب چهاردهم ماه بود - پیامبر عليه السلام از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته‌اند به او بدهد ناگهان ماه

به دو پاره شد، و رسول الله آنها را یک یک صدا می‌زد و می‌فرمود: «ببینید»^۱ حال اشکال این است که اگر شق القمر حقیقتی داشت می‌بایست با آن همه اهمیتی که دارد در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست، و نمی‌توان باور کرد چنان حادثه‌ای رخ داده باشد و همه مردم جهان (جز مسلمانان) از آن غافل مانده باشند.

ولی برای این که روشن شود این ایراد تا چه اندازه قابل اهمیت است باید تجزیه و تحلیلی در روی جهات مختلف این مسئله صورت گیرد؛

اولاً؛ باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤیت است نه در تمام آن بنابراین نیمی از مردم روی زمین از این حساب خارج خواهند شد. ثانیاً؛ در نیمی از همین نیمکره نیز همه مردم یا اکثریت قریب به اتفاق آنها از حوادثی که در اجرام آسمانی رخ می‌دهد غافل و بی‌خبرند، چون بعد از نیمه شب آنهاست و طبعاً در خوابند، به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می‌توانند از چنین حادثه‌ای باخبر شوند.

ثالثاً؛ هیچ مانعی ندارد که در قسمت قابل توجهی از این نقاط، آسمان ابری و چهره ماه با ابر پوشیده باشد.

رابعاً؛ حوادث آسمانی در صورتی توجه افراد را جلب می‌کند که یا مانند صاعقه‌ها توأم با سرو صدا یا آثار فوق العاده دیگری باشند، و یا مانند کسوف و خسوف همراه با کم شدن نور، آن هم برای کی مدت نسبتاً طولانی، در چنین صورتی البته نظرها را به خود جلب می‌کند.

اما اگر کره ماه بدون مقدمه قبلی و بدون هیچ عکس العمل دیگر از قبیل کم شدن نور و مانند آن فقط برای چند لحظه انشقاق پیدا کرده، سپس التیام یابد کمتر نظری را به خود جلب می‌کند.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۸۲

آیا ما در شبهای عادی که ماه مطابق معمول در آسمان می درخشد هیچ به آن خیره می شویم و در وضع آن کنجکاوی می کنیم؟
آری تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می کنند و یا کسانی که تصادفاً چشم آنها به آسمان بیفتد از چنین جریانی ممکن است باخبر شوند، و عده ای دیگر را باخبر سازند.

خامساً؛ وسائل ثبت مطالب تاریخی و نشر آن در آن زمان بسیار محدود بود. تعداد باسواد کم، کتابها خطی، و تعداد آن ناچیز، و مثل امروز نبود که یک حادثه مهم، برق آسا به وسیله رادیوها و مطبوعات و تلویزیون ها در سراسر جهان انتشار یابد.

سادساً؛ تاریخ گذشته آن طور که بعضی از خوشبین ها تصور می کنند در تمام جهات روشن و آشکار نیست، بلکه مملو از نقاط تاریک و مبهم است. مثلاً «زرتشت» یکی از شخصیت های معروف تاریخی است که مرکز نفوذ او قسمت مهمی از دنیای متمدن آن زمان بود، اما تاریخ او امروز از تمام جهات تاریک و مبهم است، تاریخ تولد، وفات، محل تولد و سایر مشخصات زندگی، حتی به عقیده بعضی، اصل وجود او مجهول و تاریک می باشد.^۱

جائی که کشورهای متمدن آن زمان در مورد حفظ و ضبط تواریخ مربوط به خود تا این اندازه بی اعتنا باشند، تعجب ندارد اگر اروپائیان که در آن زمان دوران تاریک «قرون وسطی» را می گذراندند به ضبط چنین حادثه ای، در صورت اطلاع، علاقه خاصی نشان نداده باشند.

ما به طور قطع می دانیم در طول تاریخ بشر صدها زلزله نابودکننده و طوفان وحشتناک رخ داده که شهرها و آبادیها وسیعی را ویران نموده است در حالی که تاریخ همه آنها را ضبط نکرده و به خاطر ندارد.

۱. ترجمه اوستا، جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۱۴-۱۶

با توجه به این جهات از عدم ذکر این حادثه در تواریخ اسلامی زیاد نمی توان تعجب نمود و آن را دلیل بر عدم وقوع این حادثه دانست.^۱

۴۵. پیامبر اسلام: پس از صرف غذا باید انگشتان را لیس بزیند بعد بشوید! پرسش چهل و پنجم:

پیامبر اسلام: پس از صرف غذا باید انگشتان را لیس بزیند بعد بشوید! [منبع: صحیح بخاری - حدیث شماره ۵۴۵۶]

یک عمر تبلیغ کردند که پیامبر اسلام فرموده «النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ!» (پاکیزگی جزئی از ایمان است!) اما نگفتند که لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا هم مصداق رعایت پاکیزگی نزد پیامبر اسلام است!

به عبارتی پیامبر اسلام حتی در دستور به پاکیزگی و نظافت هم گاف داده و تصور میکرده لیس زدن انگشتان پس از صرف غذا یک کار بهداشتی محسوب میشود؟!؟!!

پاسخ:

معاندین هرزه گوی فضای مجازی مدعی اند که با دست غذا خوردن، بهداشتی نیست، در حالی که عموم مردم غذاهای نانی خصوصا در صبحانه را با دست تناول می کنند، طبق استدلال اینان، همه مردم کثیف اند و غیر بهداشتی رفتار می کنند، یا مردمانی که در هند و سایر نقاط جهان، با دست غذا می خورند، همه کثیفند و تنها همین چند تن هرزه گویی ملحد فضای مجازی پاک و پاکیزه اند!!

این که پیامبر گرامی اسلام با دست غذا می خوردند و پس از غذا خوردن، انگشتهای مبارک را می میکندند، اختصاص به روایات اهل سنت ندارد، در

۱. معراج - شق القمر - عبادت در قطبین، مکارم شیرازی، ص ۱۱۳

نقلهای شیعه آمده است؛

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا فَرَّغَ مِنْ طَعَامِهِ، لَعَقَ أَصَابِعَهُ فِي فِيهِ فَمَضَّهَا» (پیامبر خدا هر گاه غذایش را تمام می‌کرد، انگشتانش را در دهانش می‌چرخاند و می‌مکید).^۱

همینطور، خطاب به علی عليه السلام می‌فرمود؛

«آداب مستحب سفره عبارت است از نشستن روی پای چپ، خوردن با سه انگشت، از جلوی خود خوردن، و لیسیدن انگشت‌ها» «أَمَّا السُّنَّةُ: فَالْجُلُوسُ عَلَى الرَّجْلِ الْيُسْرَى، وَالْأَكْلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعٍ، وَأَنْ يَأْكُلَ مِمَّا يَلِيهِ، وَمَضُّ الْأَصَابِعِ»^۲
در نقل دیگر در مورد پیامبر گرامی آمده است؛

«كَانَ يَمِينُهُ لَطْعَامِهِ وَشَرَايِهِ وَأَخَذِهِ وَإِعْطَائِهِ» «دست راستش برای غذا و آب و گرفتن و دادن بود»^۳
و می‌فرمود؛

«چون یکی از شما خوراکی خورد و انگشتش را مکد که با آن خورده خدا عزّ و جلّ فرماید، برکت دهد خدا بتو» «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَامًا فَمَضَّ أَصَابِعَهُ الَّتِي يَأْكُلُ بِهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ»^۴

این که در این روایات به خوردن با دست و مکیدن آن تاکید شده است، همه برای احترام و خضوع و شکرگزاری در برابر خداوند، به خاطر نعمتهایش است، تا به گونه‌ای خاضعانه از او تشکر کنیم و حتی اندک خوراکی که به دست چسبیده است، بی‌استفاده نماند و اسراف نشود، این عملکرد، نهایت اظهار خضوع و

۱. المحاسن، ص ۴۴۳

۲. الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۵

۳. مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷

۴. الکافی، ج ۶، ص ۲۹۷

شکرگزاری در برابر نعمات بی‌شمار خداوندی است، چنان که در نقلی در مورد امام صادق علیه السلام آمده است؛

«أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَمْسَحَ الرَّجُلُ يَدَهُ بِالْمُنْدِيلِ وَ فِيهَا شَيْءٌ مِنَ الطَّعَامِ تَعْظِيمًا لِلطَّعَامِ حَتَّى يَمَضَّهَا» «امام علیه السلام کراهت داشت که کسی دستش را با حوله پاک کند و بر آن خوراکی باشد برای احترام خوراک، تا آن را بمکد»^۱

یا در نقل دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام به مکیدن انگشتها، پس از صرف غذا، تاکید داشت، در چرایی این عملکرد فرمود که می‌دانی چرا این کار را می‌کنم؟

«مردمی بر نهر ثرثار زندگی داشتند و از خوراک خود کلوچه‌ها ساختند و محل غائط بچه هاشان را با آن پاک میکردند، مردی عصا کشان بر آنها گذر کرد و ناگاه زنی یکی از آن کلوچه‌ها را برداشته و محل غائط کودک را با آن پاک میکرد، فرمودش از خدا بترس این کار بر تو روا نیست، زن گفت: گویا ما را از نداری و فقر میترسیانی؟ ... خداوند باران آسمان را از آنها دریغ داشت و نیازمند شدند به همان نانها که بدانها محل غائط را پاک کرده بودند و آنها را با کشیدن میان خود پخش میکردند، و آنکه خدا به آنها رحم کرد و وضع پیشین را بدانها باز گردانید.»

«... حَبَسَ مِنْهُمْ بَرَكَةَ السَّمَاءِ فَاحْتَأَجُّوا إِلَى الَّذِي كَانُوا يَنْجُونَ بِهِ صَبِيَّاتِهِمْ فَكَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ بِالْوِزْنِ قَالَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَحِمَهُمْ فَزَدَّ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا عَلَيْهِ»^۲

اسلام تاکید موکد بر شستن دستها، قبل از غذا خوردن می‌کند، روشن است که با عمل به این دستور، خوردن غذا، با دست پاک و شسته شده و تمیز، هیچ مشکل بهداشتی، ایجاد نمی‌کند، چنان که علی علیه السلام فرمود؛

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُمَ خَيْرَ بَيْتِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ الْأَكْلِ.» «هر کس می‌خواهد،

۱. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۰۵

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۵۸۷

خیر خانه اش زیاد شود، قبل از غذا خوردن، دستهایش را بشوید^۱
و فرمود؛

«غَسَّلَ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ زِيَادَةً فِي الرِّزْقِ...» «شستن دو دست قبل
و بعد از غذا خوردن، موجب زیادی رزق می‌گردد»^۲

یافته‌های کنونی دانشمندان هم، تاکید بر غذا خوردن با دست دارد، چنان
که مطابق یافته‌های جدید خود، می‌نویسند؛

«با دست غذا خوردن باعث افزایش ردش خون می‌شود، با دست غذا خوردن
جریان خون را افزایش می‌دهد، با دست غذا خوردن ارتباط با غذا را تشدید
می‌کند (و در رفع بی‌اشتهایی موثر است)، با دست غذا خوردن باعث هضم بهتر
می‌شود، ۵. مستقیماً بر چاکرا تاثیر می‌گذارد، نوک انگشتان به قلب، چشم سوم،
شبکه عصبی، گلو، اندام جنسی و ریشه‌ای چاکرا مرتبط هستند. و هنگامی که
ما با دست‌ها غذا می‌خوریم، حرکت و لمس چاکرا فعال می‌شود و ما را به هر
روش ممکن کمک می‌کند، با دست غذا خوردن بهداشتی است، ممکن است
این جمله، برای خیلی‌ها تهاجمی به نظر برسد، اما در مقایسه با قاشق و چوب
غذاخوری، دست‌انسان بیشتر بهداشتی است. برخلاف آنچه فکر می‌کنید
افرادی که عادت به غذا خوردن با دست دارند پیش از آغاز خوردن غذا
دست‌هایشان را می‌شویند. البته بهداشت دست‌ها، همه جای یک عادت است
ولی قاشق و چنگال عموماً سریع شسته می‌شوند و همیشه هم کاملاً تمیز
نیستند، متوجه می‌شوید غذا داغ است چون دستانتان مثل یک سنسور عمل
می‌کند، منطقی، زمانی که با قاشق یا چنگال غذا می‌خورید نمی‌توانید آنالیز کنید
که چقدر غذا گرم است، اما وقتی با دست غذا می‌خورید، می‌توانید آن را (به

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۳۳۸

۲. همان منبع

لطف قدرت گیرنده‌ها) و محافظت از بافت‌های حساس زبان از سوزش، را درک کنید. با دست غذا خوردن برای کاهش خطر ابتلا به دیابت موثر است، در صورتی که با دست غذا بخورید پس از اتمام، دستان خود را می‌شوید اما همچنان باکتری‌های بسیاری مفیدی بر سطح دست و انگشتانتان باقی می‌ماند و سبب از بین بردن سایر باکتری‌های مضر سطح پوست می‌شوند^۱

۴۶. معاند: پیامبر اسلام غیرت از خودش نشان نمی‌داد تا همسرانش در برابر بیگانگان حجاب بگیرند!!!

پرسش چهل و ششم:

قابل توجه مسلمین ناآگاهی که بی‌حجابی را مساوی با بی‌بند و باری می‌دانند: زنان محمد هم تا قبل از نزول حجاب بی‌حجاب بودند! [صحیح بخاری حدیث شماره ۶۲۴۰] عمرین خطاب به رسول الله می‌گفت: زنان خود را در حجاب کن. آن حضرت این کار را نکرد! زنان پیامبر شبانگاه برای قضای حاجت به سوی مناصع (محل قضای حاجت) می‌رفتند. سوده بنت ضمه (از زنان پیامبر) بیرون رفت و او زنی بلند قامت بود. عمرین خطاب که با مردم نشسته بود او را دید و گفت: «ای سوده! تو را شناختم!». عمر به نزول آیه حجاب بسیار علاقه‌مند بود. سپس الله آیه حجاب را بر محمد نازل کرد!

آیا زنان محمد نیز بی‌بند و بار بودند که حجاب نمی‌کردند؟!

آیا محمد نیز بی‌غیرت بود که در مقابل اصرار دیگران به صدور دستور حجاب مخالفت میکرد!!

پاسخ:

نقل فوق از نقلهای جعلی اهل سنت است که آنان از روی فضیلت سازی برای عمر، آن را جعل کرده‌اند، چنان که روایات بسیاری برای فضیلت سازی خلفا جعل کرده تا جایی که این مساله مورد اعتراض علمای بزرگشان واقع شده است، چنان که فیروز آبادی در خاتمه کتاب «سفر السعاده»، ابوبی را گشوده است و مفصلاً احادیث جعلی در فضائل ابوبکر و عمر را مورد نقد و رد قرار می‌دهد؛^۱

همینطور، عجلونی در «کشف الخفاء»، ج ۲، ص ۴۱۹، روایات جعلی اهل سنت در فضائل خلفا را مورد نقد و اعتراض قرار می‌دهد، و همینطور ابن القیم در «المنار المنیف، ص ۱۱۵»
تهاونوی می‌گوید؛

«ما می‌دانیم که جاعلان حدیث، دروغ و جعل کرده‌اند، در کثیری از فضائلی که در مورد ابوبکر و عمر و عثمان، روایت می‌شود» «نحن نعلم انهم کذبوا فی کثیر مما یروونه فی فضائل ابی بکر و عمر و عثمان»^۲

نقل مورد استناد معاند هم از نقلهای جعلی اهل سنت است که وانمود می‌کند که عمر در جریان سوده که برای قضای حاجت به محلی خلوت رفته بود، متعرض او می‌شود و آیه حجاب در این جریان نازل می‌شود، اما از آنجایی که دروغگو کم حافظه است، در روایت جعلی دیگر، مدعی می‌شوند که آیه حجاب به امر عمر در جریان دیگر نازل شد، چنان که نقل می‌کنند؛

«عمر گفت یا رسول الله، انسانهای نیک و بد بر تو وارد می‌شوند، کاش

۱. سفر السعاده، ج ۲، ص ۲۱۱

۲. قواعد فی علوم الحدیث، ص ۴۴۴

همسرانت را دستور به حجاب می دادی، پس خداوند آیه حجاب را نازل کرد»^۱
باید از جاعلان حدیث اهل سنت پرسید که آیه حجاب در جریان فوق نازل
شد یا جریان سوده

باز در نقل دیگری، خودشان تصریح می کنند که اساسا جریان نزول آیه
حجاب، ارتباطی با جریانات فوق و عمر بن خطاب نداشته است، انس می گوید؛
«من داناترین مردم به آیه حجاب می باشم، شبی که رسول خدا با زینب
ازدواج کرد، غذائی درست کرد، مردم پس از خوردن غذا نشستند و صحبت
می کردند، خداوند آیه حجاب را نازل کرد»^۲

اساسا مطابق نقلهای اهل سنت، پیامبر گرامی در منزل خود «بیت الخلاء» و
«دستشویی» داشته است و نیازی نبوده که همسران او برای دستشویی به خارج
منزل بروند و مورد اعتراض عمر واقع شوند و آیه حجاب نازل شود!!
بخاری نقل می کند؛

«پیامبر وقتی وارد بیت الخلاء می شد، می فرمود: اللهم انی اعوذ بك من
الخبث و الخبائث...»^۳

مسلم نقل می کند؛
«وقتی وارد کنیف و مستراح می شد، می گفت اللهم انی اعوذ بك من الخبث
و الخبائث» «اذا دخل الكنیف...»^۴
ابن عمر می گوید؛

«وارد خانه حفصه شدم و مستراح و توالت پیامبر را دیدم» «دخلت بیت

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۴۸

۲. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۵۰؛ ج ۸، ص ۶۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۲

۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۵

۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۵

حفصه ... فرایت کنیف رسول الله...^۱

بنابراین با توجه به این که همسران پیامبر، هریک در خانه خود، مستراح داشته‌اند، کذب جاعل حدیث که مدعی شده بود که همسران پیامبر بی حجاب برای دستشویی به بیرون منزل می‌رفتند و مورد اعتراض عمر واقع شدند، روشن می‌شود.

اهل سنت در جریان آیه حجاب، پیامبر را بی غیرت معرفی می‌کنند و عمر را غیرتمند، تا جایی که هر چه عمر به پیامبر می‌گفت که به زنانیت بگو، حجاب را نگاه دارند، پیامبر گوش نمی‌داد!
چنان که نقل می‌کنند؛

«عمر به پیامبر می‌گفت که زنانیت را در حجاب کن، پیامبر به حرف او گوش نمیداد، وحی موافق رای عمر نازل شد و پیامبر را امر کرد که زنانیت را در حجاب وارد کند» «و امر الله تعالی نبیه ان یحجب نساءه»^۲

در حالی که خود اهل سنت نقل کرده‌اند که پیامبر گرامی، غیورترین افراد بوده است، چنان که بخاری نقل می‌کند که پیامبر گرامی می‌فرمود؛

«من از سعد، غیورترم و خداوند از من غیورتر است» «لانا اغیر منه و الله اغیر منی»^۳

می‌بینیم که پیامبر گرامی خودش را با غیرت‌ترین افراد معرفی می‌کند که تنها خداوند است که از نظر غیرت، از پیامبر گرامی بالاتر است، و اساساً معقول نیست که پیامبری که خداوند در وصفش می‌گوید؛

«تو دارای خلق و خوی عظیم و برجسته‌ای هستی» (قلم، آیه ۴) و

۱. سنن بیهقی، ج ۱، ص ۹۳

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۶

۳. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۵۶

می فرماید: «برای شما در زندگی و اخلاق رسول خدا اسوه نیکویی است» (احزاب، آیه ۲۱)

نسبت به حجاب زنانش بی غیرت باشد و عمر در این مساله از او با غیرت تر بوده و به پیامبر اعتراض کند که تو چرا غیرت نداری و از سوی دیگر، چگونه عمر از پیامبر هم با غیرت تر می تواند باشد، در حالی که زنان مسلمان را می زد، به گونه ای که حجاب از سرشان می افتاد چنان که نقل می کنند؛

«چون خالد بن ولید مرد، زنها در خانه میمونه جمع شدند و شروع کردند به گریه کردن، عمر آمد و شروع به زدن آنها با شلاقش، روسری یکی از آنها افتاد، گفتند ای رهبر مسلمین روسری او افتاد، گفت ول کنید او را که برایش احترامی نیست و او تعجب میکرد از گفته او (لا حرمه لها) احترامی برای او نیست»^۱

بنابراین، نقل مورد استناد معاند از کتب اهل سنت، طبق سایر روایات اهل سنت، جعلی و مردود بوده است و هیچگاه پیامبر گرامی ﷺ که غیورترین افراد بوده است، نسبت به حجاب و پوشش زنان خود بی تفاوت نبوده است، چنان که خود پیامبر ﷺ می فرمود؛

«پدرم ابراهیم با غیرت بود و من با غیرت تر از اویم، خدا بینی مومنی را که غیرت ندارد به خاک مالد»^۲

۴۷. پیامبر اسلام می گوید: وقتی به نزد الله رفتم در حال نماز خواندن بود!!!

پرسش چهل و هفتم:

آیا میدانید خود الله هم نماز میخواند؟

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۰

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۸

آیا میدانید الله در نماز از خودش تعریف و تمجید میکند؟

پیامبر اسلام میگوید:

وقتی به نزد الله رفتم در حال نماز خواندن بود.

مشروح این روایت را در متن زیر بخوانید و بیش از پیش با الله مسلمانان آشنا

شوید:

آدرس منبع این روایت:

پاسخ:

روایت مورد استناد معاند، این نقل از کتاب کافی شریف است که ابو بصیر

از امام صادق علیه السلام پرسید؛

«چند مرتبه پیامبر را به معراج بردند؟ امام علیه السلام فرمود: دو مرتبه، و جبرئیل او را

در مقامی نگه داشت و گفت: در جایب بایست ای محمد! زیرا در جایی

ایستاده ای که هرگز هیچ فرشته و پیغمبری در آنجا نایستاده است، همانا

پروردگارت در «صلاه» است، فرمود: ای جبرئیل! چگونه صلاتی؟ گفت: میفرماید:

سبوح، قدوس، منم پروردگار ملائکه و روح که رحمتم بر غضبم پیشی دارد...»

«كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ مَرَّتَيْنِ فَأَوْقَفَهُ جِبْرِيلُ مَوْقِفًا فَقَالَ لَهُ مَكَانَكَ يَا

مُحَمَّدٌ فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفًا مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَلَا نَبِيٌّ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّيُ فَقَالَ يَا جِبْرِيلُ وَ

كَيْفَ يُصَلِّي قَالَ يَقُولُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتِي

عَضْبِي»^۲

این که در این روایت تعبیر «ان ربك يصلی» آمده است، ملحد گمان کرده

است که تعبیر «یصلی» به معنای نماز خواندن است، در حالی که واژه «صلاه و

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۳

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳

یصلی» به معنای طلب رحمت و غفران و دعا برای غفران است؛ «الصلاه؛ الدعاء و الاستغفار» «صلاه به معنای دعا و استغفار است»^۱

و اگر به نماز هم «صلاه» می‌گویند، چون در آن دعا و طلب رحمت الهی وجود دارد؛ «سمیت الصلاه لما فیها من الدعاء و الاستغفار»^۲

و وقتی صلاه و صلوات به خداوند نسبت داده می‌شود مانند تعبیر «یصلی ربك»، به معنای آن است که خداوند، رحمت و برکت خود را نصیب افراد می‌کند؛ «الصلاه من الله رحمه، صلاه الله علی رسوله: رحمه له»^۳

مثلا خداوند می‌فرماید؛

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾

(احزاب، آیه ۴۳)

طبق ترجمه ملحد باید بگوییم «یصلی علیکم»، یعنی خداوند برای شما نماز می‌خواند!! در حالی که مطابق آنچه در معنای صلاه خداوندی گفتیم، ترجمه آیه شریفه چنین می‌شود؛

«او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می‌کنند) تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوی) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان مهربان است.»

در آیه دیگر می‌فرماید؛

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وِبَسَّ الْمَصِيرُ﴾

(احزاب، آیه ۵۶)

طبق ترجمه ملحد، باید بگوییم که خداوند و فرشتگان برای پیامبر، نماز

۱. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۶۴

۲. همان منبع - مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۴۹۱

۳. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۶۴

می خوانند!!

در حالی که ترجمه صحیح چنین است؛

«خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید.»

بر همین اساس، امام کاظم علیه السلام فرمود؛

«صلاة الله رحمة من الله و صلاة الملائكة تزيكية منهم له، و صلاة المؤمنين

دعاء منهم له»

«صلوات خداوند رحمتی از ناحیه او است و صلوات ملائکه، تقدیس و پاک شمردن آنها است نسبت به پیامبر و صلوات مؤمنین، دعا و تقاضای رحمت است از آنها برای پیامبر»^۱

بنابراین، در روایت مورد استناد معاند هم اگر تعبیر «ان ربك یصلی»، آمده است، یعنی خداوند با گفتن این جملات که من سبوح و قدوس و رب فرشتگان و روح هستم، و رحمتم بر غضبم، سبقت دارد، خداوند با گفتن این جملات رحمت و مغفرت خود را شامل بندگانش می کند، یا شامل انبیاء و امامان می کند، یا شامل پیامبر گرامی اسلام می کند، چنان که علامه مجلسی در شرح روایت می نویسد؛

«مقصود از تعبیر «ان ربك یصلی»، آن است که خداوند ترحم کرده و رحمت خود را بر بندگانش ظاهر می کند یا شامل انبیاء و اوصیاء علیهم السلام می کند، یا رحمتش را تنها شامل پیامبر اسلام می کند» «ان ربك یصلی ای یترحم و یظهر رحمة علی عباده او یصلی علیك بان یکون المراد بالرحمة الانبیاء و الاوصیاء علیهم السلام كما مر فی الاخبار او المعنی رحمتی علیك كما ورد فی خبر آخر»^۲

۱. ثواب الاعمال، ص ۱۵۶؛ بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵۸

۲. مرآة العقول، ج ۵، ص ۲۰۱

۴۸. عدم عمل کردن پیامبر اسلام به دستور خداوند در مورد جهاد با اصحاب منافق!!!

پرسش چهل و هشتم:

برخی از شبکه‌های وهابی شبهه کرده‌اند که اگر عقیده شیعه درست است که خلفا منافق بوده‌اند، پس چرا پیامبر با آنان نبرد نکرد و آنان را از بین نبرد، مگر خداوند در سوره توبه نمی‌گوید با کفار و منافقین جهاد کن! یا باید بگویید که پیامبر به حکم آیه عمل نکرده است و یا بگوییم که خلفا منافق نبوده‌اند؟!!

پاسخ:

آنچه مورد استناد قرار گرفته است، آیه شریفه ذیل است که می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ﴾ «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت گیر، جایگاهشان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند» (توبه، آیه ۷۳)

طرز جهاد در برابر کفار، روشن است، و آن جهاد همه جانبه، و مخصوصا جهاد مسلحانه است، ولی در طرز جهاد با منافقان بحث است، زیرا مسلما پیامبر ﷺ با منافقان جهاد مسلحانه نداشت، چه اینکه منافق کسی است که ظاهرا در صفوف مسلمین قرار دارد و بحکم ظاهر محکوم به تمام آثار اسلام است. هر چند در باطن کارشکنی می‌کند، چه بسا افرادی که می‌دانیم ایمان واقعی ندارند، ولی بخاطر اظهار اسلام نمی‌توانیم رفتار یک نامسلمان با آنها کنیم. لذا همانگونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسران استفاده می‌شود باید گفت: که منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است، مانند مذمت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها، و شاید جمله

«وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ» اشاره به همین معنی باشد.^۱

بنابر این مراد از جهاد با منافقان همان توبیخ و سرزنش و تهدید و انذار و رسوا ساختن آنها است، چه اینکه جهاد، معنی وسیع و گسترده‌ای دارد، و هر گونه تلاش و کوشش را شامل می‌شود، تعبیر به «وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ» (بر آنها سخت بگیر و خشونت کن) نیز اشاره به خشونت در سخن و افشاگری و تهدید و مانند آن است.

این وضع خاص در مقابل منافقان، با اینکه آنها خطرناکترین دشمن اسلام بودند، به خاطر این بود که آنها ظاهراً دم از اسلام می‌زدند، و با مسلمانان کاملاً آمیزش داشتند، لذا ممکن نبود همچون یک کافر با آنها رفتار کرد.^۲

در روایات اهل سنت هم آمده است که مقصود از جهاد با منافقین، همان خشونت در سخن گفتن و عدم رفق و مدارا در کلام است، چنان که علمای اهل سنت از ابن عباس نقل می‌کنند که در تفسیر آیه شریفه فرمود:

«جهاد با کفار، با شمشیر است و جهاد با منافقین، با زبان و سخت گرفتن و عدم مدارا با آنان است» «جاهد الکفار قال بالسيف و المنافقین، قال باللسان و اغلظ علیهم قال اذهب الفرق عنهم»^۳

در روایات صحیح اهل سنت آمده است که پیامبر، اطرافیان را نهی می‌کرد که مثلاً منافقینی چون ابی را بکشند، تا مبادا افراد شایعه کنند که محمد، پس از به قدرت رسیدن، اصحابش را کشت و از این طریق، مردم را از اسلام بترسانند، چنان که بخاری و دیگران نقل می‌کنند که عمر به پیامبر گفت:

«بگذار گردن این منافق (عبدالله بن ابی) را بزنم، پیامبر گفت او را رها کن تا

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۴۰

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۹۹

۳. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۸؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۶، ص ۱۸۴۲

مبادا مردم سخن بگویند که محمد، اصحابش را می‌کشد» «لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ ان مُحَمَّدًا يَقْتُلُ اصْحَابَهُ»^۱

همین سخن در روایات شیعه از پیامبر گرامی نقل شده است که فرمود:
«اگر از این اتهام کراهت نداشتیم که بگویند: «محمد در آغاز نبوتش عده‌ای را به کمک طلبید و با کمک و یاری آن‌ها پیروز شد و پس از استحکام پایه‌های حکومت، آنان را کشت، گردن عده زیادی از منافقین را می‌زدم (و اسلام را از شرّ آن‌ها راحت می‌کردم).» «لَوْ لَا آتَيْتِي أَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ إِنَّ مُحَمَّدًا اسْتَعَانَ بِقَوْمٍ حَتَّى إِذَا ظَفِرَ بَعْدُوهُ قَتَلَهُمْ لَضَرَبْتُ أَعْنَاقَ قَوْمٍ كَثِيرٍ»^۲

بنابراین پیامبر گرامی مامور به جهاد با شمشیر با منافقین نبود، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«پیامبر هرگز با منافقان جنگ مسلحانه نکرد» «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُقَاتِلْ مُنَافِقًا قَطُّ»^۳

در روایت دیگر آمده است:

«پیامبر با منافقین قتال مسلحانه نکرد، ... چرا که آنان کفر خود را ظاهر نمی‌کردند و علم خداوند به کفرشان، قتل آنها را مباح نمی‌گرداند تا زمانی که اظهار ایمان می‌کردند»^۴

ایشان مطابق روایات اهل سنت، مامور به جهاد با لسان و رسوا سازی منافقین بود، چنان که در نقلهای دیگر آنان آمده است که پیامبر گرامی اصحاب منافق خود را بشارت به دوزخ می‌داد و از این طریق، آنان را خوار و ذلیل می‌کرد.

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۹۹

۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۴۵

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۹

۴. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۴۱

بخاری از پیامبر گرامی نقل می‌کند که فرمود:

«من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم، برخی از مردان شما از آن جلوگیری می‌شوند، سپس نزد من دچار آشفتگی می‌گردند. می‌گویم: خدایا اینان اصحاب منند. گفته شود نمی‌دانی پس از تو چه بدعت‌ها پدید آوردند.»^۱

و باز نقل می‌کند که فرمود:

«گروهی از اصحابم را از ورود به حوض کوثر باز می‌دارند. تا آنکه من آنان را بشناسم و نزد من آشفتگی می‌شوند. من می‌گویم: آیا اصحاب مرا مانع می‌شوند؟ گویند: نمی‌دانی پس از تو چه کردند»^۲

و باز نقل می‌کند که فرمود:

«من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم. هر که بر من بگذرد می‌نوشد و هر که نوشید، هرگز تشنه نمی‌شود گروهی را هم جلوگیری می‌کنند که آنان را می‌شناسم، آنان هم مرا می‌شناسند و میان من و آنان فاصله می‌افکنند»^۳

و باز نقل می‌کند که فرمود:

«گروهی از اصحابم روز قیامت بر من وارد می‌شوند و آنان را از حوض کوثر محروم می‌کنند و من می‌گویم: خدایا، اصحابم می‌گویند: تو نمی‌دانی پس از تو چه کردند، آنان به جاهلیت و به عقب برگشتند.»^۴

۴۹. پاسخ به ادعای معاند تحت عنوان رفتن عقل از پیامبر اسلام!!!

پرسش چهل و نهم:

۱. صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۱۹۴ نشر جمهوری مصر العربیه، لجنه احیاء کتب السنه

۲. همان مدرک

۳. همان مدرک

۴. همان مدرک

يقول شيخ محمد حسن النجفي في كتاب جواهر الكلام:
في خبر المعراج عن العلل (كتاب صدوق) بسند جيد الى ان قال: فنظرت (نبينا
محمد) الى شيء ذهب منه عقلي
جناب نجفی در کتاب جواهر الکلام می گوید که در کتاب علل الشرائع صدوق
بسند جيد (خوب) آمده که رسول خدا در معراج گفت:
هنگامی که به شیء ای نگاه کردم عقل از سرم پرید (حواسم پرت شد!!!)

پاسخ:

تعبیر پریدن عقل در روایت مورد استناد معاند، به معنای حالت غش و
بیهوشی است که بر پیامبر گرامی در معراج واقع شد، آن هم زمانی که عجائب
قدرت خداوند را مشاهده کرد، چنان که در ادامه روایت آمده است که پیامبر
گرامی اذکاری را گفتند و کم کم حالت غش و بیهوشی ایشان برطرف شد، ادامه
روایت، روشن ترین دلیل بر آن است که مقصود از ذهاب عقل، غش و بیهوشی
است، نه حواس پرتی و... که معاند در صدد اثبات آن است.

اصل روایت چنین است؛

«ثُمَّ طَأْتُ يَدَيْكَ وَاجْعَلْهَا عَلَيَّ رُكْبَتَيْكَ فَأَنْظُرُ إِلَى عَرْشِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
فَنظَرْتُ إِلَى عَظْمَةٍ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَغُشِي عَلَيَّ فَأَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ
الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ لِعَظَمِ مَا رَأَيْتُ فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ تَجَلَّى الْعُشْيُ عَنِّي حَتَّى قُلْتُهَا سَبْعًا
أَلْهَمَ ذَلِكَ فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي كَمَا كَانَتْ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ فِي الرُّكُوعِ سُبْحَانَ رَبِّيَ
الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ فَقَالَ ازْفَعُ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَنَظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلِي
فَاسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِي وَيَدَيَّ فَأَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ
لِعُلُوِّ مَا رَأَيْتُ فَقُلْتُهَا سَبْعًا فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي كُلَّمَا قُلْتُ وَاحِدَةً مِنْهَا تَجَلَّى عَنِّي
الْعُشْيُ فَتَقَعَدْتُ فَصَارَ السُّجُودُ فِيهِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ وَصَارَتِ الْقَعْدَةُ
بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ اسْتِرَاحَةً مِنَ الْعُشْيِ وَعُلُوِّ مَا رَأَيْتُ فَأَلْهَمَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَ

طَالِبْتَنِي نَفْسِي أَنْ أَرْفَعَ رَأْسِي فَرَفَعْتُ فَنَظَرْتُ إِلَى ذَلِكَ الْعُلُوِّ فَعُشِي عَلَيَّ فَخَرَزْتُ
لِوَجْهِهِ وَاسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِهِ وَيَدَيَّ وَقُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ
فَقُلْتُهَا سَبْعًا ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَقَعَدْتُ قَبْلَ الْقِيَامِ لِإِثْنِي النَّظَرِ فِي الْعُلُوِّ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ
صَارَتْ سَجْدَتَيْنِ وَرُكْعَةً وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْقُعُودُ قَبْلَ الْقِيَامِ قَعْدَةً خَفِيفَةً ثُمَّ
قُتِيَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اقْرَأِ الْحَمْدُ»

«(ندا آمد)، دو دستت را پایین آور و بر دو کاسه زانوهایت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر. رسول خدا فرمود، به بزرگی عرش نگریستم روحم طیران کرد و حالت غش بر من عارض شد پس الهام شدم به این که بگویم، سبحان ربی العظیم و بحمده، به خاطر آن عظمتی که دیده بودم، باری وقتی این کلام را گفتم حالت غش از من بر طرف شد تا جایی که آن را هفت بار گفتم (البته نسبت به هفت بار نیز الهام شدم)، به نفس و روحم مراجعه نموده و همان طوری که قبلا بودم، گردیدم و به همین جهت گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع مشروع گردید، بعد حق عزّ و جل فرمود: سر را بردار من سر برداشتم نظرم به چیزی افتاد که عقل از سرم پرید پس بلافاصله با صورت و دو دست به زمین رفته و الهام شدم که بگویم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و این به خاطر علو و بلندی چیزی بود که دیدم: ذکر مزبور را هفت بار گفتم و هر بار که می گفتم اندکی به حال آمده و حالت غش از من دور می شد باری پس از اتمام هفت بار نشستم، پس در سجود گفتن: سبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشستن بین دو سجده که حضرت آن را به منظور استراحت از غش و علو و بزرگی آنچه دیده بودند انجام دادند مشروع گردید. سپس پروردگارم به من الهام فرمود و خواست که سر را بالا کنم، پس سر را بالا کرده و آن علو و بلند مرتبگی را که دیدم حالت غش به من دست داد پس به رو افتاده و صورت و دستهایم را رو به زمین قرار داده و گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده، این ذکر را هفت بار گفتم و سپس سر را بلند کرده

و پیش از آنکه بایستم نشستم تا دو باره به علو و بلند مرتبگی حضرتش نظر افکنم، و به خاطر همین دو سجده از یک رکعت جعل گردید و نیز به همین جهت نشستن خفیف پیش از برخاستن مشروع شد باری پس از آن ایستادم، حق عزّ و جل فرمود: یا محمد سوره حمد را بخوان...»^۱

حالت غش و بیهوشی پیامبر گرامی اسلام ﷺ از مشاهده عجائب خلقت الهی، به مانند حالت غشی است که بر موسی علیه السلام، وارد شد، آنگاه که خداوند جلوه‌ای از قدرت خود را به او نشان داد، چنان که می‌فرماید:

﴿فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ ثَبَّتَ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾

«و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد پروردگارا خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر اگر در جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید، اما هنگامی که پروردگارش جلوه بر کوه کرد آن را همسان زمین قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد، موقعی که به هوش آمد عرض کرد: خداوندا منزهی تو (از اینکه قابل مشاهده باشی) من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.» (اعراف، آیه ۱۴۳)

مفسرین می‌نویسند؛

«آنچه از مجموع آیات به نظر می‌رسد این است که خداوند، پرتوی از یکی از مخلوقات خود را بر کوه ظاهر ساخت (و آشکار شدن آثار او به منزله آشکار شدن خود او است) آیا این مخلوق یکی از آیات عظیم الهی بوده که برای ما ناشناخته مانده؟ و یا نمونه‌ای از نیروی عظیم اتم و یا امواج مرموز و تکان دهنده یا صاعقه‌ای عظیم و وحشتناک که که بر کوه زد و برقی خیره‌کننده و صدایی

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۶۷

مهیب و وحشتناک و نیرویی عظیم از آن برخاست، آن چنان که کوه به کلی از هم پاشید؟

گویا خداوند با این کار می خواست دو چیز را به موسی علیه السلام و بنی اسرائیل نشان دهد؛ نخست اینکه آنها قادر نیستند، پدیده کوچکی از پدیده های عظیم جهان خلقت را مشاهده کنند، با این حال چگونه تقاضای مشاهده پروردگار و خالق را می کنند.....»^۱

به هر حال این که پیامبران و پیامبر گرامی اسلام، دچار غفلت و حواس پرتی نمی شوند، از مسلمات روایی و حدیثی است، تا جایی که از خود پیامبر گرامی نقل است که فرمود:

«ما گروه انبیاء، چشمانمان به خواب می رود، اما قلوبمان به خواب نمی رود، و پشت سر خود را می بینیم، چنان که پیش روی خود را می بینیم»^۲
در نقل دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

«روزی ابو ذر طلب کرد پیامبر گرامی را، گفتند که، در فلان باغ است، چون داخل باغ شد آن حضرت خوابیده بود، چوب خشکی را گرفت و شکست که امتحان کند که حضرت در خواب است یا بیدار، حضرت چشم گشود و فرمود: ای ابو ذر! مرا امتحان می کنی؟! مگر نمی دانی که من در خواب می بینم شما را چنانکه در بیداری می بینم و چشمم به خواب می رود و دلم به خواب نمی رود»^۳
و فرمود:

«می بینم شما را از پشت سر چنانکه از پیش رو می بینم»^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۵۸

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۲۰؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۵۵

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۲۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۰۶؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۱۲۴

۴. المقنع، صدوق، ص ۱۱۳؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۳

۵۰. آیا پیامبر اسلام به خاطر انگیزه‌های مالی و پولی با خدیجه ازدواج کرد؟

پرسش پنجاهم:

از سوی عده‌ای مطرح میشود که پیامبر فقط به خاطر پول با حضرت خدیجه ازدواج کردند چرا که قبل از ظهور اسلام با ایشان ازدواج نمودند، در این زمینه روشنگری فرمایید!؟

پاسخ:

محرک اصلی ازدواج پیامبر گرامی ﷺ با حضرت خدیجه رضی الله عنها تنها یک سلسله علل معنوی و صفات اخلاقی و پسندیده بوده است که خدیجه متصف به آن بوده است.

تاریخ نگاران در مورد حضرت خدیجه می‌نویسند؛

«او قبل از بعثت به پاکی و طهارت معروف و مشهور بود و خوانده می‌شد»^۱

پیامبر گرامی فرمود:

«اِخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ اَزْبَعًا مَرِيْمَ وَ اَسِيَّةَ وَ خَدِيْجَةَ»

«خداوند از میان زنان جهان تنها چهار تن را برگزیده است؛ مریم و آسیه و

خدیجه و فاطمه»^۲

و فرمود:

«برترین زنان بهشت چهار تن هستند که یکی از آنان خدیجه است»^۳

خدیجه اولین زنی بود که اسلام را قبول کرد چنان که ابن عباس می‌گوید؛

«أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ، وَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِيْجَةُ رضی الله عنها»

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷؛ اسد الغابه، ج ۶، ص ۷۸

۲. الخصال، ج ۱، ص ۲۲۵

۳. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲

«اول کسی از زنان که به پیامبر ایمان آورد خدیجه بود»^۱
از سوی دیگر روشن است که پیامبر گرامی قبل از بعثت تحت تربیت و مدیریت الهی بوده است چنان که حضرت علی می‌فرماید:

«از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با او قرین ساخت تا شب و روز او را به مکارم اخلاق و طرق نیک سوق دهد»^۲

پیامبر گرامی به تعلیم الهی ماموریت یافت تا با خدیجه که یگانه زنان زمان خودش بود ازدواج کند زیرا تنها او بود که شایسته همسری پیامبر گرامی را داشت. لذا پیامبر گرامی در وصف او فرمود:

«او برترین زنان من بود و خداوند بهتر از او را نصیب من نساخته است»^۳
بنابراین این سخن که انگیزه پیامبر گرامی برای ازدواج با خدیجه علل مادی بوده است به هیچ عنوان قابل قبول نیست.

در کتاب فروغ ابدیت می‌خوانیم؛
«مردان مادی که همه چیز را از دریچه مادی‌گری می‌نگرند، پیش خود چنین تصور می‌کنند که چون خدیجه ثروتمند و تجارت پیشه بود، برای امور تجارتهای خود، بیش از هر چیز به یک مرد امین نیازمند بود. از این لحاظ، با محمد ازدواج نمود و محمد نیز از وضع زندگی آبرومندانانه او آگاه بود، تقاضای او را پذیرفت.»
ولی آنچه را تاریخ نشان می‌دهد، این است که محرک خدیجه برای ازدواج با امین قریش، یک سلسله جهات معنوی بود، نه جنبه‌های مادی. در اینجا به شواهدی اشاره می‌کنیم؛

۱. امالی طوسی، ص ۲۵۹

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲

۳. مسند احمد، ج ۹، ص ۴۲۹

۱. هنگامی که از «میسره» سرگذشت سفر جوان قریش را می‌پرسد؛ او کرامت‌هایی را که در طول این سفر از او دیده بود و آنچه را از راهب شام شنیده بود، برای او نقل می‌کند. «خدیجه» شوق مفرطی که سرچشمه آن علاقه به معنویت محمد بود، در خود احساس می‌کند و بی‌اختیار به او می‌گوید: میسره! کافی است، علاقه مرا به محمد دو چندان کردی. برو، من تو و همسرت را آزاد کردم و دویست درهم، دو اسب و لباس گرانبهایی در اختیار می‌گذارم. سپس آنچه را از «میسره» شنیده بود، برای «ورقه بن نوفل» که دانای عرب بود، نقل می‌کند. او می‌گوید: صاحب این کرامات پیامبر عربی است.^۱

۲. روزی «خدیجه» در خانه خود نشسته و دور او را کنیزان و غلامان گرفته بودند. یکی از دانشمندان «یهود» نیز در آن محفل بود. اتفاقاً «جوان قریش» از کنار منزل آن‌ها گذشت و چشم دانشمند یهود به پیامبر افتاد. فوراً از خدیجه درخواست کرد که از «محمد» تقاضا کند از مقصد خود منصرف شود و چند دقیقه در این مجلس شرکت نماید. رسول گرامی تقاضای دانای یهود را - که مبنی بر نشان دادن علایم نبوت در بدن او بود - پذیرفت. در این هنگام، خدیجه رو به دانشمند یهودی کرد و گفت؛

«هرگاه عموهای او از تفتیش و کنجکاوی تو آگاه گردند، عکس العمل بدی نشان می‌دهند، زیرا آنان از گروه یهود به برادرزاده خود هراسانند. در این موقع، دانای یهود گفت: مگر می‌شود به محمد کسی صدمه‌ای برساند؛ در صورتی که دست تقدیر، او را برای ختم نبوت و ارشاد مردم پرورش داده است. خدیجه گفت: از کجا می‌گویی که او حایز چنین مقامی می‌شود؟ وی گفت: من علایم پیامبر آخر الزمان را در تورات خوانده‌ام و از نشانه‌های او این است که پدر و مادر او می‌میرند و جد و عموی وی از او حمایت می‌کنند و از قریش همسری انتخاب

می‌نماید که سرور زنان قریش است. سپس اشاره به خدیجه نمود و گفت: خوشا به حال کسی که افتخار همسری او را به دست آورد»^۱

۳. ورقه (عموی خدیجه) از دانایان عرب بود و اطلاعات فراوانی درباره کتاب‌های عهدین داشت و مکرر می‌گفت: مردی از میان قریش از طرف خدا برای هدایت مردم برانگیخته می‌شود و یکی از ثروتمندترین زنان قریش را می‌گیرد و چون خدیجه ثروتمندترین زنان قریش بود؛ از این لحاظ گاه و بیگاه به خدیجه می‌گفت: روزی فرا می‌رسد که تو با شریف‌ترین مرد روی زمین وصلت می‌کنی.

۴. خدیجه، شبی در خواب دید خورشید، بالای مکه چرخ خورد و کم کم پایین آمد و در خانه او فرود آمد. خواب خود را برای ورقه نقل کرد. وی چنین تعبیر نمود: با مرد بزرگی ازدواج خواهی نمود که شهرت او عالم‌گیر خواهد شد.

این‌ها جریان‌هایی است که بعضی از مورخان نقل کرده‌اند و در بسیاری از کتاب‌های تاریخی نیز ثبت شده است. مجموع این‌ها، علل تمایل خدیجه را آفتابی می‌کند که بیشتر مولود ایمان و اعتقاد او به معنویت جوان قریش بود و اینکه امین، برای تجارت او از دیگران مناسب‌تر است؛ شاید کمتری اثری در ایجاد این وصلت نداشته است.^۲

۵۱. آیا پیامبر اسلام در جنگ بدر، آب را بر روی مشرکین بست؟

پرسش پنجاه و یکم:

بستن آب بر دشمنان، سنت پیامبر اسلام!

در بدر، محمد آب را بر ابوسفیان بست؛ ۶۰ سال بعد، در کربلا، نوه ابوسفیان

آب را بر نوه محمد بست؟!!!

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۰

۲. فروغ ابدیت، ص ۱۹۱

پاسخ:

آب بستن به روی دشمن در نبرد عملی ناصواب است که مردان الهی، هیچ گاه به آن تن در نمی دهند، چنان که علی علیه السلام که طبق بیان خودش، شاگرد و تربیت شده پیامبر گرامی است و می فرمود: «من عبدی از عبدهای محمد هستم»^۱

آب بستن به روی دشمن را صحیح نمیدانست و می فرمود:

«آب بستن به روی دشمن جایز و حلال نیست»^۲

علی علیه السلام در نبرد صفین وقتی که سپاه معاویه آب را به روی سپاهش بست از مقابله به مثل و بستن آب به روی سپاه معاویه خود داری کرد، چنان که ابن اثیر نقل می کند؛ «[سپاه علی علیه السلام] با سپاه شام جنگیدند تا میان آب و آنان فاصله انداختند و آب در چنگ یاران علی علیه السلام افتاد. پس گفتند: به خدا سوگند، شامیان را از آن نمی نوشانیم! علی علیه السلام به یارانش پیک فرستاد: «به قدر حاجت از آب برگیرید و اجازه دهید که ایشان [هم] برگیرند، که همانا خداوند، پیروزی شما را از رهگذر سرکشی و ستم آنان مقرر فرمود [پس شما، خود، ستم مکنید].»^۳

ابن ابی الحدید نقل می کند؛

«یاران و هوادارانش به وی گفتند ای امیر مؤمنان! همان گونه که آنان آب را بر تو بستند، آب را بر آنها ببند و مگذار شامیان قطره ای از آن را بیاشامند و به شمشیر تشنگی، هلاکشان ساز و [بدین سان] دست بسته بگیرشان، که [اگر چنین کنی] تو را نیازی به جنگ نیست. امام علیه السلام فرمود: «نه. به خدا سوگند، با ایشان همچون خودشان مقابله نمی کنم. قدری از سرچشمه را برای آنان باز

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۰

۲. مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۳۵۴

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۶۵، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۷۲

بگذارید، که لبه شمشیر، برای رویارویی با آنان بس است»^۱.
«نصر بن مزاحم» در کتاب «صقین» چنین نقل می‌کند، بعد از آن که لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام شریعه فرات را از لشکر معاویه باز پس گرفتند، عمرو عاص به معاویه گفت: ای معاویه اگر آنها نیز مانند تو عمل کنند و آب را به روی تو و لشکریانت ببندند چه خواهی کرد و گمان تو چیست؟ آیا این قدر در خود قدرت می‌بینی که بتوانی ضربه‌ای بر آنان وارد کنی و آب را باز پس بگیری، همان گونه که آنها بر تو وارد کردند؟ و این در واقع سرزنشی بود به معاویه که پیشنهاد او را در مورد خودداری از بستن آب به روی لشکر علی علیه السلام رد کرده بود.
معاویه گفت: گذشته را رها کن، اکنون بگو بینم در باره علی چه عقیده‌ای داری؟

عمرو عاص گفت: گمان من این است که او در باره تو مقابله به مثل نمی‌کند، و آب را به روی تو و لشکرت نمی‌بندد، یعنی او جوانمرد است و این کار را با اصول جوانمردی هماهنگ نمی‌بیند. سپس افزود چیزی که او برای آن آمده است غیر از این است؛^۲

بر همین اساس، می‌بینیم که پیامبر گرامی در نبرد خیبر از بستن آب به روی یهودیان خودداری کرد و آنگاه که شخصی از یهودیان، شاید برای استخلاص جان خود بود شرف‌یاب خدمت پیامبر شد و چنین گفت؛
«اگر یک ماه در این محل توقف کنی، هرگز دست بر آن‌ها نخواهی یافت، ولی من مجرای آب این قلعه را نشان می‌دهم و شما می‌توانید آب را به روی آن‌ها ببندید.»

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴ و، ج ۳، ص ۳۳۱؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۴۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۴۴۳

۲. وقعة صقین، ص ۱۸۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۳۰

پیامبر با بستن آب به روی دشمن موافقت نکرد و گفت من هرگز آب را بر روی کسی نمی بندم تا از تشنگی بمیرند»^۱

آری علی علیه السلام سنت آب نبستن بر دشمن را از استاد خویش پیامبر گرامی آموخته بود، پیامبری که هیچ گاه به چنین ابزارهایی برای تسلط بر دشمن دست نزد و از آن استفاده نکرد و به قدری در نبردها مقید به اصول اخلاقی و رعایت مکارم و فضائل اخلاقی و جوانمردی بود، که خداوند در وصف او فرمود:

«تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری» (قلم، آیه ۴) و فرمود: «برای شما در زندگی رسول خدا سر مشقی نیکویی است» (احزاب، آیه ۲۱)

آری چنین پیامبری هیچ گاه اصول اخلاقی را زیر پای نمی گذارد و آب را بر روی دشمن نمی بندد.

کسانی که مدعی اند که در جنگ بدر، پیامبر گرامی، آب را بر مشرکین بست، به برخی از نقل های بدون سند یا با سند ضعیف اهل سنت، استناد می کنند، مثلاً طبری از ابن حمید و سلمه نقل می کند:

«پیامبر در منزلی پیاده شد، حباب گفت، فرود به این منزل آیا به امر خداوند بوده است که اطاعت کنیم، یا تدبیر خودتان است؟ پیامبر گفت بلکه رای و تدبیر خودم است، حباب گفت پس این منزل، منزل مناسبی نیست، باید برویم و به نزدیکترین چاه به مشرکین، منزل گزینیم، و سایر چاه ها را از بین ببریم و حوضی بنا کنیم و از آب پر کنیم، و بعد از آن با مشرکین بجنگیم، و از آب بنوشیم و آنان آب ننوشند، پیامبر گفت رای صحیح را گفتمی»^۲

در نقل بدون سند دیگری می گویند که جبرئیل نازل شد و دیدگاه حباب را

۱. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۲۰

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۰

تایید کرد و پیامبر به حباب لقب «ذا الرای» را داد؛^۱

این نقل‌ها از چند جهت اشکال دارد؛

۱. در سند آن محمد بن حمید بن حیان وجود دارد که یعقوب بن شیبه السدوسی در مورد او گفته است که کثیر المناکیر بوده است و بخاری گفته است که در پذیرش حدیث او نظر (و اشکال است) و نسائی و جوزانی هم گفته‌اند که او ثقه نیست؛^۲

همینطور، سلمه بن فضل الرازی در سند حدیث است که ابوحاتم گفته است که به حدیث او احتجاج نمی‌شود و بخاری گفته است که مناکیر را روایت می‌کند و نسائی هم گفته است که او ضعیف است؛^۳

۲. این نقل می‌گوید که پیامبر به اشتباه منزلی را اختیار کرد که با راهنمایی حباب، متوجه اشتباه خود شد و نظر حباب را برگزید، در حالی که خود اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر در امور دنیوی عالم‌ترین افراد بوده است و معقول نیست که ابن الحباب درک و بینشش از پیامبر بیشتر باشد!
طبق روایات اهل سنت، پیامبر گرامی در همه مسائل عالم‌ترین و آگاه‌ترین افراد بوده است و هدایت و راهنمایی ایشان، بهترین هدایت بوده است.

نقل می‌کنند که پیامبر گرامی می‌فرمود؛

«بهترین سخن، سخنان خدا و قرآن است. و بهترین راهنمایی‌ها، راهنمایی

محمد است»^۴

«ابن عمر» از رسول خدا روایت کرده است که پیامبر گرامی فرمود؛

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۳

۲. تهذیب الکمال، مزی، ج ۲۵، ص ۱۰۲

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۰

۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۷۴

«خدای تعالی کلیدهای همه چیز و علم به آنها را در اختیار من در آورده است»^۱

«وهب بن منبّه» روایت کرده است که؛

«هفتاد و یک کتاب را خواندم و در همگی آنها آمده است، خدای تعالی از آغاز دنیا تا انجام آن، مردمی را که از خرد برخوردار ساخته است، خردمندی هیچیک از آنها را به اندازه خردمندی محمد قرار نداده است و در مقام مقایسه باید گفت، خردمندی آنان در برابر خردمندی محمد، مساوی با یک ریگ است از همگی ریگهای دنیا و پیغمبر اکرم در عقل و فضل، از همه مردم برتر و والاتر بود»^۲

۳. در این نقل می‌گوید که پیامبر خطا و اشتباه کرد، در حالی که خداوند این ادعا را رد کرده و می‌فرماید؛

﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (نجم، آیه ۴-۳)

«پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه گفتار او وحی الهی است که به او می‌رسد»

این آیه به مجموع گفتارها و عملکرد پیامبر مصونیت می‌بخشد.

علی علیه السلام در وصف هدایتگران الهی فرمود؛

«آنان معصوم هستند از تمام گناهان صغیره و کبیره و در جواب دادن خطا نمی‌کنند و هیچ گاه دچار سهو و نسیان نمی‌شوند»^۳

پیامبر گرامی فرمود؛

۱. مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۸، ص ۲۶۳

۲. حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۲۶

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۵۱

«سهو و نسیان برای شما است و ما گرفتار سهو و نسیان نمی شویم»^۱

۴. مشرکین در «عدوه القصوی»، ساکن شده بودند، و در آن منطقه آب بوده است و از نظر آب، در آن منطقه مشکلی نبوده است؛^۲

۵. مشرکین زودتر از مسلمین وارد بدر شدند، معقول نیست که وارد مکانی شوند که آب در آنجا نیست و آب را برای مسلمین رها کنند؛^۳

۶. ابن اسحاق تصریح می کند که مشرکین وارد بر حوض شدند و پیامبر امر کرد که مسلمین متعرض آنها نشوند (و بین آب و مشرکین فاصله نیندازند)؛^۴

۷. قول صحیح مطابق نقل شیعه و سنی آن است که مسلمین بر آب احاطه نداشتند، خداوند به جهت رفع نیازمندی آنها، باران نازل کرد تا خود را شستشوی داده و سیراب شوند.

در نقلی آمده است؛

«چون شب شد حق تعالی بر اصحاب حضرت رسول الله، خوابی مستولی گردانید و بعضی از ایشان محتلم شدند و زمینی که فرود آمده بودند ریگ روان بود و پا در آن بند نمی شد و کافران سبقت کرده بودند و آب را گرفته بودند و به مسلمانان آب نداشتند، چون بیدار شدند از این احوال بسیار غمگین شدند و به حضرت عرض کردند که: ما در زمین نرمی هستیم و کافران بر زمین سخت ایستاده اند و محتلم شده ایم و آب نداریم که غسل کنیم و با جنابت کشته خواهیم شد؛ پس حق تعالی بارانی فرستاد که بر مسلمانان نرم و ریزه و آهسته می بارید تا زمینهای ایشان سخت شد و بر کافران تند می بارید که زمین ایشان گل

۱. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۱۱

۲. فتح القدیر، ج ۲، ص ۲۹۱؛ الکشاف، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۲۳

۳. صحیح من سیره النبی، ج ۵، ص ۳۰

۴. الکامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲۳

شد و پا در آن بند نمی‌شد و به این سبب مسلمانان آب به هم رسانیدند و غسل کردند و حق تعالی هراس عظیم در دل کافران افکند که از شبیخون مسلمانان می‌ترسیدند، و مسلمانان به این اسباب دل‌های ایشان قوی شد و از روی رحمت حق تعالی امیدوار شدند»^۱

آیه شریفه اشاره به همین جریان کرده و می‌فرماید؛

«(به خاطر بیاورید)، هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود، شما را فرو گرفت و آبی از آسمان فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌های شما را محکم و گامها را با آن ثابت دارد» (انفال، آیه ۱۱)

این مضمون در نقل‌های اهل سنت هم مورد تاکید واقع شده است؛^۲

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۶

۲. الکشاف، ج ۲، ص ۲۰۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۹۲